تدوین و شناسی انتقادی بر طبقات شاهجهانی و احوال و آثار مصنف

اولین پنج طبقه

مقاله برای

دکتری

مقاله نگار
غلام اشرف قادری

براهنمایی
استاد سید محمد طارق حسن
رئیس بخش

بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگر

۱۹۹۸ء

A CRITICAL EDITION OF

TABQĀT-E-SHAHJAHĀNI

FIRST FIVE TABQAT WITH INTRODUCTION AND NOTES

THESIS

SUBMITTED FOR THE AWARD OF THE DEGREE OF

Doctor of Philosophy

IN

PERSIAN

BY

GHULAM ASHRAF QUADRI

Under the Supervision of

Prof. S. M. Tariq Hasan

DEPARTMENT OF PERSIAN
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY
ALIGARH, INDIA

1998

Dr. S. M. Tariq Hasan
PROFESSOR & CHAIRMAN

DEPARTMENT OF PERSIAN
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY
ALIGARH - 202 002
☎ 400920 EXT. 352, 353

Dated 1.12.1998

This is to certify that *Mr. Ghulam Ashraf Quadri* has done his research work under my supervision. This thesis prepared by him, entitled ***A Critical Edition of Tabqat-e-Shah Jahani, first five Tabaqat with Introduction and Notes***, is his original work and is suitable for submission for the award of Ph.D. degree in Persian.

S. M. Tariq
(Prof. S. M. Tariq Hasan)
Supervisor

اِنتساب بہ

مادر مہربان

کہ این زادۂ بی مایہ را

قدم بجہان، قلم بہ بنان و سخن بہ زبان داد۔

علاماتِ اختصاصی

علامات اختصاصی

اصل = نسخهٔ خطی طبقات شاهجهانی در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر -

م م = نسخهٔ خطی طبقات شاهجهانی در کتابخانهٔ موزهٔ ملی، دهلی نو -

ع ت = نسخهٔ خطی طبقات شاهجهانی در کتابخانهٔ شعبهٔ تاریخ، دانشگاه اسلامی علیگر -

ت = نسخهٔ خطی طبقات شاهجهانی در کتابخانهٔ موسسهٔ مولانا آزاد پژوهش عربی و فارسی، تونک، راجستان -

آفس = مائیکروفیلم از طبقات شاهجهانی از کتابخانهٔ دیوان هند لندن، ملک بخش تاریخ، دانشگاه اسلامی علیگر -

ح = نسخهٔ خطی طبقات شاهجهانی در اورینتل مانوسکرپت لائبریری و ریسرچ انستی تیوت، حیدرآباد -

قرآن = قرآن مجید

ح س = حبیب السیر

رض = روضة الصفا

ت ش = تذکرة الشعراء

رک = رجوع کنید

فہرست مندرجات

احوال و آثار مصنّف

اولین تذکرہ شعرای فارسی کہ امروز ما در دست داریم، **لباب الالباب** است کہ در ہند نوشتہ شدہ - بعد ازین کتاب تا امروز بیش از صد تذکرہ شعرای فارسی در ہندوستان بقید تحریر آمدہ است۔ ایرانیان، باوجود اہل زبان بودن و کثرت عدہ شعرا کہ در ایران داشتند، نتوانستند چہار یک از عدۂ تذکرہا کہ در ہند نوشتہ شد، در ایران مرتب کنند -

در دورۂ گورگانی ہند دراین، تصانیف گوناگون بوجود آمد چنانچہ در دورۂ اکبر تذکرہ ای مہمی بنام **نفائس المآثر** تالیف میر علاء الدولہ کامی قزوینی مرتب شد کہ بعد از **لباب الالباب** و **تذکرۃ الشعراء** دولتشاہ سمرقندی اولین تذکرۂ شعرای فارسی است کہ در ہند نوشتہ شدہ است - دورۂ جہانگیر ہم بلحاظ پیشرفت فن تذکرہ نویسی دارای اہمیت زیادی است، زیرا کہ تذکرہ ہای متعدد شعرای فارسی، مانند **میخانہ** تالیف عبدالنبی فخر الزمانی و **تاریخ جہانگیری** تالیف مطربی وغیرہ دراین دورہ تالیف یافتہ - از دورۂ شاہجہان فقط دو تا تذکرۂ شعرای فارسی بما رسیدہ است یکی از آنہا تذکرۂ **خزینۂ گنج الٰہی** است تالیف میر عماد الدین حسینی متخلص بہ الٰہی و دیگر **طبقات شاہجہانی** تالیف محمد صادق ہمدانی کشمیری کہ مورد بررسی ما است۔ ما اینجا اطلاعات خود را راجع بہ مصنف طبقات و نتیجہ ہای بررسی و مطالعہ خود را دربارۂ طبقات شاہجہانی از حیث تذکرہ مہمی از علماء فضلا و صوفیا و شعرای دورہ ہای تیمور تا شاہجہان، و تفصیلات سال و تاریخ و مآخذ و مشتملات و ویژگیہا و اہمیت **طبقات شاہجہانی** در تاریخ تذکرہ نویسی فارسی وغیرہ را تذکر دادہ بتصحیح و تدوین متن کتاب می پردازیم -

اسم مولف :-

اسم مولف طبقات شاہجہانی **محمد صادق** است چنانچہ خود در مقدمہ طبقات می نویسد:

"ناقل این حکایات پراگنده وجامع این روایات پریشان

محمد صادق اصلح الله هدایته واحسن نهایته که چون بفضل

الهی وفیض لامتناهی بمرتبه تمیز رسیدم"

اینجا مولف خود را بنام محمد صادق یاد می کند ولی توضیح نمی دهد که او کشمیری بود یا همدانی یا دهلوی۔

بنابراین درباره اسم کامل و تصنیفاتش، اکثر تذکره نویسان و مورخین مابعد اختلاف دارند و علت اختلاف اینست که در دورهٔ شاهجهان دو سه محمد صادق بوده اند و همه آنها از خود تصانیف هم گذاشته اند۔ یکی از آنها محمد صادق مولف صبح صادق و شاهد صادق می باشد که اسم کامل او محمد صادق بن محمد صالح الاصفهانی است و دیگر محمد صادق المخاطب به صادق خان که یکی از امرای دربار شاهجهان بوده و از آثارش "شاهجهان نامه" وجود دارد - علاوه ازین کتابی داریم بنام کلمات الصادقین که هم درین دوره بدست محمد صادق همدانی کشمیری نوشته شده است -

بنظر استوری محمد صادق مولف طبقات شاهجهانی است و محمد صادق همدانی کشمیری مولف کلمات الصادقین و مولانا محمد صادق کشمیری که اسم او در تاریخ محمدی آمده است اسامی یکنفر است۔[۱]

آقای دکتر آفتاب اصغر، مولف آثار شاهجهانی یا اخبار جهانگیری و سلسلة الصادقین و کلمات الصادقین و طبقات شاهجهانی را بنام محمد صادق دهلوی شناخته است۔[۲]

ایلیت اینڈ داوسن طبقات شاهجهانی را بنام محمد صادق المخاطب به صادق خان منسوب کرده اند۔[۳]

---

۱ - سی۔ اے۔ استوری ج ۱ ص ۱۱۲۱

۲ - تاریخ نویسی در هند و پاکستان از آفتاب اصغر، چاپ لاهور؛ ص ۳۱۹

۳ - هستری آف انڈیا از ایلیت اینڈ داوسن، مجلد هفتم ص ۱۳۳

در نظر بنده عقیدهٔ استوری درست بنظر می آید زیرا که خود مولف در دیباچه کتاب اسم خود را چنانکه گذشت ، محمد صادق نوشته است نه محمد صادق خان -

وطن :-

تذکره نگاران و مولفین مابعد همان یک نفر محمد صادق مزبور را شخصیت های جداگانه پنداشته اند واین اختلاف ناشی از اختلاف نسبت وطنی محمد صادق یعنی کشمیری و همدانی و دهلوی بودن او می باشد - محمد صادق همدانی کشمیری و دهلوی چنانکه واضح میکنیم شخصیت واحد بوده - نکات وحقائق زیر نظر ما را تائید می کنند -

مولف طبقات شاهجهانی در طبقه نهم **ملا محمد یوسف کشمیری همدانی** را برادر خود نوشته است چنانچه می نویسد :

"ملا محمد یوسف کشمیری همدانی علیه الرحمه در شعر والنشاء عدیم المثل بود و قصائد غرا دارد و برادر راسم این طبقات است"

و در همین کتاب دربارهٔ **حاجی محمد کشمیری** که جد مادری مولف بوده اینطور می نویسد :

"مولانا حاجی محمد کشمیری علیه الرحمه اعلم علمای مدرسه دهلی بود و در جمیع علوم مهارت داشت خصوصاً در ریاضیات ، از معاصران جلال الدین محمد اکبر بادشاه است و در سنه ست والف در دهلی وفات یافت"

و در کلمات الصادقین می نویسد :

"مولانا حاجی محمد همدانی قدس سرهٔ جد مادری کاتب حروفست و اصل او همراه میر سید علی همدانی بملتان آمد وچون بزیور علم وتقوی محلی بود ، بخدمت امامت حضرت میر قیام می نمود و

خدمت مولانا تخمیناً در سن سی سالگی به نیت تحصیل علم تجارت
را که شیوه چندی از آباء کرام وی بود، قباب خود ساخته بدهلی
تشریف آورد"۔

همین طور در ذیل ترجمهٔ **ملا الهداد دهلوی** که پسر بزرگ حاجی محمد کشمیری بود، می نویسد:

"ملا الهداد دهلوی علیه الرحمه در علم و دانش خصوصاً ریاضیات
ونجوم و وقف اعداد یگانه روزگار بود و بوضع وطریق درویشان
زندگانی می کرد، پسر بزرگ مولانا حاجی محمد دهلوی کشمیری همدانی
است که در زمان خود اعلم و علمای مدرسهٔ دهلی بوده"

یعنی مولف طبقات جد مادری خود مولانا حاجی محمد را دهلوی، کشمیری و همدانی نوشته است - از احوالی که در کلمات الصادقین آورده، معلوم می شود که نیاکانش اصلاً از همدان بوده اند - ازاین بزرگان چند کس که جد حاجی محمد همدانی هم از ایشان بوده، بهمراه میر سید علی همدانی بملتان رسیدند و بخدمت سید مزبور زندگی می کردند بعداً چون میر سید علی همدانی بکشمیر تشریف بردند ایشان هم با سید همدانی بکشمیر آمدند و بیشتر افراد خانواده اش مرز کشمیر را موطن خود ساختند - حاجی محمد دهلوی باکسانی دیگر که یقیناً جد مولف طبقات هم یکی از ایشان بوده، در دورهٔ اکبر بدهلی تشریف آورد و همانجا سکونت گرفت و در دهلی درسال ۱۰۰۶ھ وفات یافت - اغلب اینست که مولف طبقات محمد صادق هم در دهلی بدنیا آمده و همانجا زندگانی کرده تا دورهٔ شاهجهان زنده بود و همین سبب است که او برادر و جد مادری خود را همدانی و کشمیری و دهلوی می نویسد- گویا **محمد صادق** اصلاً **همدانی** بوده ثم **کشمیری** ثم **دهلوی** واین هر سه نسبت که با نام او یافته می شود، درست می باشد -

خانوادۂ مولف :-

اگرچہ مولف در بارۂ خانوادہ و پدر و مادر خود ہیچ اطلاع بدست نداده است البتہ تحت ترجمۂ شعرا و علما، احوال و آثار چند افراد خانوادہ خود را ضمناً در تصنیفات خود آوردہ است کہ برای ما دارای اہمیت و ارزش زیاد است - اطلاعاتی کہ ما از تصانیف مولف طبقات در بارۂ افراد خانوادہ اش گرد آوردہ ایم، بقرار زیر است -

مولانا حاجی محمد کشمیری :-

جد مادری محمد صادق است او از علمای بزرگ مدرسۂ دہلی بودہ و در علم ریاضیات مہارت خاصی داشت - در فن شعر ہم دست می داشت چنانکہ مولف در طبقات می نویسد :

"مولانا حاجی محمد کشمیری علیہ الرحمہ اعلم علمای مدرسۂ دہلی بود و در
جمیع علوم مہارت داشت خصوصاً در ریاضیات - از معاصران جلال
الدین اکبر بادشاہ است و در سنہ ست و الف در دہلی وفات یافت
و آنجناب را باوجود کمال تبحر در علوم کسبی و وہبی بعالم شعر نیز سیری
بود و گاہ گاہی شعری فرمود این دو بیت از وست ؎

سیارہ فشانی بسحر نیست فلک را | از تاب رخت اشک فشان ملک را
خواہم از ہر دو لب خویش زہ پیرہنش | تا ہر شام و سحر بوسہ زنم بردہنش

محمد صادق بخانوادۂ تجارت پیشہ علاقہ می داشت یا حداقل شیوۂ چند افراد خانوادۂ جد مادریش بہمین پیشہ بودہ چنانچہ در کلمات الصادقین ضمن ترجمہ حاجی محمد کشمیری سبب آصل آمدن او بدہلی اینطور بیان میکند :

"مولانا حاجی محمد ہمدانی قدس سرہٗ جد مادری کاتب حروفست
و اصل او ہمراہ میر سید علی ہمدانی بملتان آمد . . . در سن

سی سالگی به نیت تحصیل علم، تجارت را که شیوه چندی از آباء

کرام وی بود قباب خود ساخته، بدہلی تشریف آورد".

ملا یوسف کشمیری :-

در طبقۂ نہم ضمن ترجمۂ شعرای دورۂ جہانگیری ذکر شخصی بنام محمد یوسف کشمیری آمده که برادر مولف

طبقات بوده مولف در این چند سطر احوال او را ذکر کرده است :

" ملا محمد یوسف کشمیری ہمدانی علیہ الرحمہ در شعر و انشا عدیم المثل

بود و قصاید غرا دارد و برادر راسم این طبقات است در سپاہگری

نیز یگانۂ زمانه بود در سنه ہزار و سی و سه وفات یافت"

ملا حیدر دہلوی :-

ملا حیدر دہلوی که احوال او ضمن فضلای دورۂ شاہجہان ذکر شده است با مولف نسبت خالہ زادگی

می داشت چنانچه مولف در طبقات می نویسد :

"ملا حیدر دہلوی سلمہ اللہ در ایام خورد سالی بدرجه علم و فضیلت

رسیده حافظ قرآن مجید است و فہمی درست دارد و براسم

طبقات نسبت خالہ زادگی دارد - عمرش باد".

ملا الہداد دہلوی :-

یکی از پسران مولانا حاجی محمد کشمیری، جد مادری مولف ہم در طبقات ذکر کرده شده است که

خال مولف می باشد، چنانچه می نویسد :

" ملا الہداد دہلوی علیہ الرحمہ در علم و دانش خصوصاً ریاضیات

ونجوم و وقف اعداد یگانه روزگار بود و بوضع وطریق درویشان

زندگانی می‌کرد، پسر بزرگ مولانا حاجی دهلوی کشمیری همدانی است
که در زمان خود اعلم علمای مدرسه دهلی بوده و در سال هزار و سی و یک
از عالم انتقال نمود".

حافظ محمد خیالی :—

همین طور در ترجمهٔ احوال شعرای دورهٔ شاهجهانی شاعری بنام محمد خیالی را نبیرهٔ مولانا محمد کشمیری همدانی نوشته است که نسبت برادری با مولف طبقات دارد - صاحب طبقات در بارهٔ او می‌نویسد :

"حافظ محمد خیالی سلمهٔ مجموعه فضایل و کمالات است و در علم فضل
و شعر یگانهٔ آفاق از علم نجوم و جفر و حساب وقوف تمام دارد و نبیرهٔ
مولانا حاجی محمد کشمیری همدانی است..."

این است تمام اطلاعات ما که در بارهٔ افراد خانوادش، از تصانیف مولف گرد آورده ایم - از احوال این چند کس که علاقهٔ خویشگی با مولف داشته، به نتیجه می‌رسیم که افراد خانوادهٔ محمد صادق کشمیری همه اهل علم و فضل بودند و نه تنها به شعر و سخن علاقهٔ خصوصی می‌داشتند بلکه بیشتر حافظ قرآن بوده اند یا بعضی از ایشان در مدرسه های دینی مرتبهٔ استادی می‌داشتند که علاقهٔ معنوی این خانواده را با علوم دینی و منقولات ثابت می‌کند و طرف دیگر بعضی از افراد خانواده‌اش در علم نجوم و جفر و ریاضی و حساب وقوف تمام می‌داشتند - گویا در معقولات هم صاحبان قدرت و مرتبه بوده اند -

تاریخ تولد :—

چون مولف احوال زندگانی خود را در هیچ جا ذکر نکرده لهذا مثل اطلاعات دیگر در بارهٔ تاریخ زمانهٔ تولد مولف هم هیچ اطلاع نداریم - ریو هم فقط قیاساً سال تولدش را هزار می‌نویسد که درست بنظر می‌آید بنا براین که مولف ما، کلمات الصادقین را در سال هزار و بیست و سه بپایان رسانیده است و درین کتاب

نام تألیف دیگر خود را بنام سلسلۃ الصادقین یاد می کند چنانچہ در ضمن احوال خواجہ عبدالباقی نقشبندی می نویسد:

"... و تربیت از روحانیت غوث وقت خواجہ احرار قدس سرہٗ

داشتہ بحسب صورت بہ سہ واسطہ باآنحضرت می رسند در

سلسلۃ الصادقین بتفصیل بیان نمودہ ایم۔"

یعنی مولف پیش از تصنیف کلمات الصادقین تصنیفی دیگر سلسلۃ الصادقین ہم در دست می داشت و چنانکہ می دانیم کہ کلمات الصادقین در سال ہزار و بیست و سہ باتمام رسیدہ، لازم می آید کہ سلسلۃ الصادقین را چند سال پیش از آن تصنیف کردہ باشد۔ در این صورت آغاز تصنیف سلسلۃ الصادقین در سن پانزدہ شانزدہ سالگی مصنف قرار می باید کہ عقلاً بعید بنظر می آید۔ سبب دیگر اینست کہ مولف در طبقات چندی از اساتذۂ خود را ذکر کردہ است۔ یکی از آنہا شیخ حسین کانگر است کہ مولف بارہا و یرا ملازمت کردہ است۔ او تا وقتیکہ زندہ بود، ہر سال در عرس پیر بزرگوار خود بدہلی تشریف می آورد۔ گمان اغلب اینست کہ ہمانجا مولف با ایشان ملاقات می کردہ باشد این ملاقات ہر سال ہمان موقع دو سہ روز یا کم و بیش (تا قیام شیخ کانگر در دہلی) می انجامید۔ وفات شیخ حسین کانگر در سال ہزار و ہجدہ واقع شد۔ اگر از لفظ "بارہا" دہ دوازدہ سال مراد بگیریم، از سال ہزار و پنج و شش، این ملاقات آغاز می شود کہ مصنف ما در آن وقت (از لحاظ ریو) بیش از پنج شش سال نداشت۔ چطور ممکن است کہ در سن شش سالگی بحلقۂ تلمذ شیخ کانگر آمدہ باشد۔ لہذا ما باین نتیجہ می رسیم کہ تولد مولف تقریباً دہ دوازدہ سال پیش از آن کہ چارلس ریو بیان نمودہ یعنی تقریباً درمیان سال نہصد و ہشتاد و پنج و نود قرار بدہیم۔

زادگاہ :۔

مولف چون دربارۂ زادگاہ خود علاوہ از ہمدانی و کشمیری و دہلوی بودن، اطلاعی بدست ندادہ

درباره جای تولد او هم نمی توانیم تیقناً چیزی بگوئیم - چون می دانیم که جد بزرگوار او در دورۀ اکبرشاه بدهلی آمده همانجا مقیم شده در مدرسه دهلی درس می داد ویکی از اعلم علمای مدرسه شده بود و در سال ۱۰۰۶ھ در دهلی وفات یافت و ما صاحب طبقات را دراین دوره در دهلی می بینیم چنانچه از شیخ کمانگر (متوفی ۱۰۱۰ھ) وشیخ ملا کامی (متوفی ۱۰۱۶ھ) وشیخ فایض (متوفی ۱۰۲۲ھ) وشیخ چاند (متوفی ۱۰۲۹ھ) وشیخ عبدالحق دهلوی که همه ایشان در دهلی بودند، ملاقات او ثابت است واین ملاقات، ملاقات گاهی گاهی نبوده بلکه او از حیث شاگرد پیش این استادان زانوی تلمذ طی کرده - لازم است که هر روز یا حداقل در هفته سه چهار روز با ایشان در دهلی بوده باشد - یعنی صادق همدانی از آغاز قرن یازدهم زندگانی خود را در دهلی گذرانده وچون سال ولادت او هم در اواخر قرن دهم قیاس کرده ایم - اگر این قیاس ما درست است لازماً محمد صادق در همانجا یعنی در دهلی متولد شده باشد -

تحصیل علوم :-

اگرچه مولف ما مثل احوال دیگر راجع به تحصیلات خود هم هیچ اطلاع بدست نداده است - تذکره نویسان مابعد هم درباره تحصیل علم او چیزی نمی نویسند، البته مصنف درمقدمه طبقات می آورد که در ایام جوانی اکثر در صحبت علما و فضلا می بود و از علم وفضل ایشان استفاده می کرد و علاقۀ زیادی بمطالعه کتابها داشت واکثر اوقات خود را در مطالعه کتب سیر وتواریخ وقصص واخبار می گذراند - اصل عبارت مقدمه اینطور است :

"... پیوسته در ملازمت این قوم بزرگوار بقدر وسع وطاقت
واستعداد اکتساب فضیلت واقتباس سعادت می کردم وزمان
زمان حلاوت ذوق علم ولذت شیرینی فضل درکام جانم می ریخت

تا آنکه از کثرت ممارست کتب سیر و تواریخ حلاوت ذوق علم
ولذت قصص واخبار در ذهنم قرار گرفت و ساعتی بی مطالعه
این کتاب نمی بودم "۔

مولف در طبقات نام بعضی از اساتید خود را ذکر کرده است که از ایشان اکتساب فیض
کرده است - شرح آن بقرار زیر است -

شیخ فایض دہلوی :-

یکی از اساتید محمد صادق، شیخ فایض دہلوی بود - مولف مطول را پیش وی خوانده بود -
چنانچه در بارهٔ او در طبقات می نویسد :

" شیخ فایض دہلوی علیه الرحمه ما حصل اکثر کتب معانی و بیان و
اصول فقه یاد داشت و چون شاگردان پیش وی می خواندند ،
صفحه صفحه ما حصل را بیشتر می گفت و آسان می ساخت و در شکستگی
و نیستی صفت خاک داشت و اصلاً از فیلسوفی زمانیان اثری
بوی نرسیده بود بالجمله دانشمندی بود که اوصاف درویشان
ذاتی وی بوده راسم این طبقات مطول پیش وی گذرانده - در
سال ہزار و بیست و دو از عالم نقل کرد و در قدمگاه حضرت رسالت
پناه مدفون شد "۔

مولف تذکره نویسی در ہند و پاکستان می نویسد :

"... مولف در سال ۱۰۰۰ھ بدنیا آمد و اکثر اوقات زندگی

خود را در دهلی گذرانید و پیش شیخ فیضی (متوفی ۱۰۰۴ھ)

تحصیل علوم متداوله نمود ..."[۱]

یعنی مولف تذکره نویسی در هند و پاکستان شیخ فیضی را از استادان مولف طبقات دانسته است - چون می دانیم که وفات شیخ فیضی در سال ۱۰۰۴ھ بوقوع آمد - ممکن نیست که او از اساتید صاحب طبقات می باشد - اغلب اینست که مولف تذکره نویسی شیخ فایض را واقعاً استاد محمد صادق همدانی بوده و ذکر او در طبقات آمده، به شیخ فیضی اشتباه کرده وگرنه درباره استادی شیخ فیضی در هیچ جا هیچ اطلاعی وجود ندارد - خود مولف طبقات در طبقه هشتم باب سوم که متعلق بشعرای دوره اکبریست درباره احوال و آثار و شاعری شیخ فیضی سه صفحه نوشته است و هیچ جا تذکره ای حتی اشاره ای هم به شاگردی خود و استاد فیضی نکرده -

شیخ عبدالحق محدث دهلوی :-

محمد صادق، شیخ عبدالحق محدث دهلوی را با کمال احترام یاد می کند حتی که در کلمات الصادقین بنام "حضرت مخدومی" ذکر می کند - شیخ نیز او را بسیار عزیز می داشت و بر او بنهایت التفات و عنایت نظر می کرد، چنانچه مولف طبقات می نویسد :

"... اما بحکم ارادت و اخلاصی که این شکسته حال را بآن

۱- تذکره نویسی در هند و پاکستان از دکتر علی رضا نقوی ص ۱۸۹

قدوۂ اہل کمالست باین مسکین راقم طبقات نہایت التفات و
عنایت دارند چنانچہ ازبعضی رقعات کہ در اوقات مختلف باین
نیازمند صادر فرموده اند ظاہر و پیدا است از آنجملہ کہ وقتی مشکات المصابیح
پیش آن تذکرہ محدثان روزگا گذرانیدم و اسماء الرجال آنرا
نوشتم برای اصلاح پیش آنحضرت فرستادم بعد از مطالعہ این
رقعہ صادر فرمودند حق جل وعلا ابواب فیوض وفتوح ہمیشہ بروی
آن طالب صادق و عالم محقق مفتوح دارد"۔

ازین اقتباس معلوم می شود کہ مولف طبقات محمد صادق، **مشکات المصابیح** را پیش شیخ عبدالحق خوانده بود
واسماء الرجال این کتاب را ہم نوشتہ و برای اصلاح پیش استاد خود یعنی شیخ عبدالحق محدث گذاشتہ و
شیخ این کوشش مولف را پسند فرموده بود -

شیخ حسین کمانگر :-

شیخ حسین کمانگر از مریدان وحلقہ بگوشان شیخ سلیمان ماندو والی (مانڈووالے) بود - پیر
بزرگ و صاحب علم ومعرفت بود - محمد صادق ویرا ملازمت کرده بود و مورد عنایت والتفات وی شده بود -
او در سال ہزار و شانزده وفات یافت چنانچہ در طبقات می نویسد :

" شیخ حسین کمانگر علیہ الرحمہ . . . از مریدان وحلقہ بگوشان
شیخ سلیمان ماندو والی است - پیری بزرگ صاحب علم ومعرفت
بوده . راسم طبقات ویرا بارہا ملازمت کرده و مورد عنایت و
التفات وی شده تا زنده بود در عرس پیر بزرگوار خود بدہلی

آمدی و در خانه پیرزادهای خود فرود آمدی "۔

شیخ چاند دهلوی :-

شیخ چاند دهلوی هم از استادان مولف بوده چنانچه دربارهٔ او در طبقات می نویسد :

" شیخ چاند دهلوی علیه الرحمه وی نیز از استادان راسم
طبقات است و بجد و سعی بسیار علم بدست آورده "۔

وفات مولف :-

اگرچه درباره سال وفات مولف هیچ اطلاعی بدست نداریم البته این امر که طبقات شاهجهانی در سال ۱۰٤٦ھ باتمام رسیده، بثبوت می رساند که او تا این تاریخ در حیات بوده۔ پس از آن هیچ اطلاع دربارهٔ زندگانی مولف یا تالیفات دیگر او از هیچ مآخذ بما نرسید، محمد صادق همدانی چنانکه قبلاً گذشت علاقه و شغفی زیاد به کار تصنیف و تالیف می داشت۔ پس اگر بعد از تکمیل طبقات زمانی زنده بودی حتماً تصنیفاتی از دست او بوجود آمدی۔ ولی چون هیچ تصنیفی از او که بعد از طبقات شاهجهانی نوشته شده باشد وجود ندارد، گمان غالب اینست که مولف ما در همان دوران وفات یافته۔ امری دیگر هم که این نظر مارا تائید و تقویت می کند اینست که محمد صادق همدانی اراده می داشت که کتابی مشتمل بر احوال دورهٔ جهانگیری بنام مآثر جهانگیری تالیف کند و ذکر آن هم در کلمات الصادقین که قبل از طبقات شاهجهانی تالیف شده، آورده است۔ اگر پس از اتمام طبقات زمانی زنده می بودی حتماً آن اراده را بعمل آورده باشد۔ چون میدانیم که هیچ کتاب باین نام از مولف وجود ندارد، نظر بنده تقویت می یابد که او زمانی دراز پس از تکمیل طبقات شاهجهانی یعنی سال ۱۰٤٦ھ زنده نمانده و در همان قربت وفات یافته باشد۔

شاعری :-

محمد صادق همدانی کشمیری شاعر هم بود و در شعر صادق و صادقی هر دو تخلص می کرد - در بارۂ دیوان وی اطلاع نداریم - اما از اشعار وی معلوم می شود که طبع موزون می داشت - اکثر قطعات که برای تاریخ سال وفات استادان، دوستان و متعلقان و همعصران خود سروده و در طبقات درج کرده است، نمونۂ برجستۂ شاعری اوست - چون علاوه ازین قطعات تاریخ، هیچ غزل و قصیده و مثنوی مولف در دست ما نیست این قطعات را ذیلاً نوشته می شود تا نمونۂ کلام او پیش نظر داشته باشیم -

تاریخ وفات شیخ کمال کشکی علیه الرحمه ؎

شیخ زمانه شیخ کمال آن وحید دهر	کاندر ره شریعت غرا یگانه بود
این یادگار سلسلۂ قادریه رفت	این رفتنش بجانب حق عاشقانه بود
تاریخ فوت او چو طلب کردم از خرد	منهی عقل گفت که "شیخ زمانه بود"

۱۰۲۵ھ

تاریخ وفات شیخ عبدالله بهته علیه الرحمه ؎

دریغا شیخ عبدالله بهته	که در دوران خود بود یگانه
درین عصر از شیوخ قادریه	همان بوده است در عالم نشانه
زجور روزگار آن قطب ابدال	بیک ساعت برون رفت از میانه
ازین ماتم جهانی گشت درهم	فتاده غلغله خانه بخانه
ز پیر عقل جستم سال فوتش	بگفتا "وای ز شیخ زمانه"

۱۰۳۷ھ

تاریخ وفات سید مصطفیٰ علیه الرحمه

دیدی گرچه سید مصطفیٰ بود — تا چشم بهم زدی کجا رفت
آن قدوهٔ خاندانِ سادات — وان زبدهٔ بزم اولیا رفت
پیش نظر منست هرچند — از پیش نظر آن سرا رفت
تاریخ وفات وی بجستم — از مردن وی چو ماجرا رفت
آهی بکشید و گفت صادق — "ای وای که سید مصطفیٰ رفت"

۱۰۳۶ھ

تاریخ وفات ابوالحسن علیه الرحمه

دارم ز جور گردون وز گردش زمانه — بر سینه صد جراحت، بر دل هزار مشکل
گر باورت نیامد این حرف درد پرور — چشمی گشا و بنگر این داغ تازه بر دل
کز پیش دیدهٔ من بگذشت بوالحسن هم — آن فاضل یگانه، آن مستعد کامل
تاریخ فوتِ او را از پیر عقل جستم — در گریه رفت و گفتا "های آن جوان فاضل"

۱۰۳۸ھ

تاریخ وفات سید احمد قادری علیه الرحمه

کمال الحق میران سید احمد — که نام او بخشکی و تری رفت
چو عزم عالم جاوید می نمود — ازین عالم مُبَرّا و بری رفت
چه گویم بر جهان از مردن او — چگونه جور چرخ چنبری رفت
ز پیر عقل جستم سال فوتش — خرد گفتا "ولی قادری رفت"

۱۰۴۱ھ

درآن سال که شیخ کمال کشکی وفات یافت پسر شیخ عبدالعزیز شیخ قطب عالم هم انتقال نمود - مولف طبقات شاهجهانی تاریخ سال وفات آن هر دو بزرگ باهم گفته واز لفظ "آه شیخین دهلی" تاریخ سال وفات برگرفت - مولف در طبقات شاهجهانی این همه واقعه را ذکر می‌کند ولی اشعارش از نقل فراموش شده -

سال وفات **سید غلام محمد** علیه الرحمه

چند ای نفس می‌شوی مغرور	بچنین عز و جاه واقبالت
عاقبت زیر خاک باید خفت	گر ز گردون گذشت اجلالت
دورهٔ چرخ صد هزاران گشت	چه ز تو بهتر و چه امثالت
یادکن یادکن ازان روزی	که بگریند بر تو اطفالت
دیده بکشا ز خواب چشم بمال	که چسان کرد چرخ پامالت
کو غلام محمد آن شیخی	که ازو بود حل اشکالت
فخر اولاد سید کونین	صاحب وجد و صاحب حالت
در غم او بعقل می گفتم	کای زیاده ز حد افضالت
سال تاریخ فوت او برگو	گر وقوفی بود ازان سالت
بعد یک سال عقل دور اندیش	نعره زد گفت "فات فی الحالت"

۹۴۱ ھ

سال وفات **شیخ عبدالوہاب بخاری** علیه الرحمه

آه ز بی مهری بخت سیاه	وای ز بیدادئ چرخ کبود
زبدهٔ سادات بعالم نماند	قدوهٔ اولاد نبی رفت زود

سال وفاتش بسه و سال و روز | "هزد هم از ماه رجب رفته بود"

۱۰۱۷ھ

سال وفات **صوفی گدا علی** قدس سرہ

بزندگی دو روزه چه می شوی مغرور | که هست زندگی و عمر جمله وهم وخیال

نماند صوفی صافی گدا علی بجهان | بنال ای دل شوریده روزگار بنال

چو سال رفتن او را ز عقل پرسیدم | بگفت عقل که آه از "بزرگ نیک خصال"

۱۰۴۰ھ

سال وفات **شیخ عبدالفتاح کرنالی** علیہ الرحمہ

شیخ فتاحی کرنالی که بود | در لطافت رونق کرنالیان

در عبارتها عدیم المثل بود | در فضائل بود یکتای زمان

صوم داودی و ذکری نیم شب | داشتی آن مرد عابد جاودان

تا گر از ملک فنا بادی وزید | همچو گل پژمرده رفت از بوستان

سال فوت او طلب کردم ز عقل | شد سراسیمه خرد از درد آن

چون شنید این واقعه از روی غم | گفت صادق "آه شیخ عابدان"

۱۰۴۴ھ

سال وفات **شیخ مرتضی سنبهلی** قدس سرہ

شیخ ارباب طریقت مرتضی اهل ذوق | آنکه محبوب محبت بوده و مقبول عشق

در جوانی نفس را در راه حق چون کشته بود | گفت سال رحلتش پیر خرد "مقتول عشق"

۱۰۴۶ھ

سال وفات سید احمد کهیری قدس سرہ

سید احمد یگانۂ آفاق	آن بری از خوشی و دلگیری
زبدہ آل احمد مرسل	لائق مقتدای و پیری
صرف کردہ براہ حق طلبی	کودکی و جوانی و پیری
داشتہ استقامتی عجبی	چون جنید و چو شبلی و جیری
صادق گفت سال رفتن او	"از جہان رفت احمد کہیری"

۱۰۴۵ھ

تصانیف :-

کتابہای کہ در مآخذ مختلف بنام مولفات محمد صادق آمدہ یا ما دوران بررسی و مطالعہ از طبقات و کلمات الصادقین بآنہا برخوردہ ایم، بقرار زیراست -

۱- کلمات الصادقین :-

این تذکرہ ایست مشتمل بر ذکر صد و بیست و پنج نفر از اولیا و اصفیا کہ در دہلی مدفون اند - محمد صادق ہمدانی از مدتی آرزو داشت کہ احوال و آثار این طائفہ را یکجا بکند - چون فراغتی میسر نشد، این آرزو در معرض تاخیر می افتاد تا در سال ہزار و بیست و سہ موفق شد کہ آغاز این کتاب کردہ این ارادہ را بعمل ہمکنار کند چنانچہ در ہمین سال این تصنیف را بپایان ہم رسانید - چنانچہ در مقدمۂ کتاب می نویسد :

"عرض می دارد بندہ گنہگار و شرمسار محمد صادق ثبتہ اللہ علی منہج الصدق کہ این رسالہ مختصر در بیان احوال ابرار و اصفیاو

اولیا که در شهر دهلی مدفون اند و این کمینه مدتی آرزو آن
داشت که متصدی احوال جمیع این بزرگواران گردد اما
بسبب موانع این آرزو در عقده تاخیر می افتاد تا در سنه
هزار و بیست و سه توفیق یافت"۔

مولف درباره اختتام کلمات الصادقین در پایان کتاب می نویسد :

"چنین گوید بنده گنهگار در شمار محمد صادق که روز جمعه بیست
و دوم رجب المرجب سنه ۱۰۲۳ھ هزار و بیست و سه از تجرید این رسال
که مشتمل بر احوال بعضی از مشائخ و اولیا و بادشاهان دهلی
است فراغ یافتم"۔

این تذکره از خواجه بختیار کاکی اوشی آغاز می شود و بر احوال میان الهداد بپایان می رسد - در آخر کتاب
قصیده ای در مدح خواجه محمد باقی النقشبندی مندرج است که پیر بزرگ مولف بوده است

۲- آثار شاهجهانی و اخبار جهانگیری :-

کتابی است درباره تاریخ شاهجهان و اجدادش و در ذیل ایشان احوال بزرگان و حکایات
درویشان هم آورده[۱] - نسخه ای که در بانکی پور وجود دارد خیلی پوسیده و کرم خورده و نامکمل است -
آثار شاهجهانی و اخبار جهانگیری مشتمل است بر یک مقدمه، یک مطلع، یک مقصد و یک خاتمه-

---

۱- نسخه خطی بانکی پور مجلد هفتم ص ۶۵

مولف در مقدمه معنی لفظ "بادشاه" را توضیح داده و کارهای بادشاه را که با عوام علاقه دارد و اعمال که باخدا متعلق است، تذکر داده است - مطلع کتاب مشتمل است بر تاریخ مختصری از آدم تا دوره جهانگیر ومنقسم است برده طبقه - طبقه دهم مشتمل است بر احوال دورهٔ جهانگیر - در مقصد حکایات وتعلیمات انبیاء وخلفاء راشدین و بادشاهان اہل دین وغیره بیان شده است و خاتمه متعلق است بتاریخ سیاسی دورهٔ شاہجہان -

۲- سلسلة الصادقین :-

مولف کلمات الصادقین درکتاب خود در ذیل ترجمهٔ خواجه عبدالباقی نقشبندی کتابی دیگر بنام سلسلة الصادقین را ذکر کرده است - چنانچه می نویسد :

"در ذکر خواجه عبدالباقی نقشبندی الاولی قدس سرهٔ . . . و
تربیت از روحانیت وقت خواجه احرار قدس سرهٔ داشته
بحسب صورت به سه واسطه بآنحضرت می رسند چنانچه در
سلسلة الصادقین بتفصیل بیان نموده ایم"[۱] -

یعنی قبل از تالیف کلمات الصادقین، محمد صادق همدانی کتابی دیگر بنام سلسلة الصادقین تالیف نموده بود - مولف تذکره نویسی در ہند و پاکستان دچار اشتباه شده در تالیف خود نوشته است که ذکر سلسلة الصادقین ذیل ترجمهٔ احوال حاجی محمد همدانی آمده، عبارت تذکره نویسی این طور است :

۱- کلمات الصادقین ورق ۱۰۵

"... جدوی حاجی محمد ہمدانی بود کہ بہ ملتان رفت و بالآخر

در دہلی سکونت گرفت و ہمانجا ۱۰۶۲ھ درگذشت اینجا مولف اسم

کتاب دیگر خود بنام سلسلۃ الصادقین را نیز آوردہ است"[۱]

ما کلمات الصادقین را مطالعہ نمود احوال حاجی محمد ہمدانی از اول تا آخر تحت بررسی قرار دادیم ولی ہیچ اشارہ دربارۂ این کتاب در آنجا بنظر نیامد البتہ ذیل ترجمۂ عبدالباقی نقشبندی عبارتی یافتیم کہ قبلاً نقل کردہ ایم این عبارت دارای اطلاعی مہمی در بارۂ کتابی بنام سلسلۃ الصادقین است کہ واضحاً یکی از تصنیفات محمد صادق ہمدانی می باشد - چون این کتاب امروز در دست نداریم بنابراین بر ہمین اطلاع اکتفا می کنیم -

۲- مآثر جہانگیری :-

فہرست نگار نسخہ خطی بانکی پور می نویسد، مولف طبقات امیدوار بود کہ کتابی دیگر بنام مآثر جہانگیری تالیف بکند[۲] - ہمین طور استوری بحوالہ بانکی پور این اطلاع را بیان می کند[۳] - ولی دربارۂ مآثر جہانگیری توضیح نمی دہد - مولف تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان نیز ہمزبان بانکی پور است و می نویسد :

"... اینجا مولف اسم کتاب دیگر بنام سلسلۃ الصادقین را نیز

آوردہ است - ہمچنین می گوید کہ امیدوار است کتابی بنام مآثر جہانگیری

تالیف کند ولی امروز وجود چنین کتابی اطلاعی نداریم"[۴]

۱- تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان از علی رضا نقوی ص ۱۸۹

۲- ایضاً ص ۱۸۹

۳- سی - اے - استوری ص ۱۱۲۱

۴- تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان از دکتر علی رضا نقوی ص ۱۸۹

یعنی تذکره نویسان مزبور از "آثر جهانگیری" علاوه از نام و ذکر او اطلاعی نداشتند۔ لذا ما هم نمی توانیم بگوئیم که آثر جهانگیری واقعاً تالیف شده بود یا نه - ممکن است که مولف فقط امیدوار بوده باشد که کتابی باین موضوع بنویسد ولی این امید را نتوانست که بپایان رساند -

۵۔ مناقب انبیا :-

درنظر سوامی دہرم دیو "مناقب انبیا" هم یکی از تصانیف محمد صادق همدانی بوده است که در آن داستانهای پیرامون پیغمبران قبل از اسلام و مختصری از احوال حضرت محمد و جانشینان وی نوشته شده۔ سال تالیف این کتاب ۱۰۳۶ھ است - سوامی دہرم دیو می نویسد

> " مناقب انبیا یک مجموعه مختصر داستانهای پیرامون پیغمبر قبل از اسلام با یادداشتهای مختصر روی محمد و اولین جانشین می باشد
> این کتاب در سال ۱۰۳۶ھ تالیف شد[۱] -

علاوه از قول سوامی دہرم دیو ما هیچ اطلاعی از هیچ ماخذی دیگر درباره این کتاب نداریم -

۶۔ اسماء الرجال مشکات المصابیح :-

این کتاب هم از تصانیف محمد صادق است مولف در ضمن شیخ عبدالحق محدث دہلوی می نویسد

> " . . . از آنجمله که وقتی مشکات المصابیح پیش آن تذکره محدثان روزگار گذراندم و اسماء الرجال آنرا نوشتم، برای اصلاح

---

۱ - پایان نامۀ سوامی دہرم دیو، جامعه ملیه اسلامیه، ۱۹۸۶ ص ۳۷

پیش وی آنحضرت فرستادم"۔[1]

گویا وقت درس مشکات المصابیح، اسماء الرجال که در آن کتاب آمده جمع کرده و بعداً آن را بشکل کتابی ترتیب داده برای اصلاح پیش استاد خود، عبدالحق محدث دهلوی فرستاده بود ۔ ولی امروز این کتاب هم در دست نیست ۔

۷۔ طبقات شاهجهانی :ـــ

تذکره ای که مورد بررسی ما است ۔

نام کتاب :ـــ

اسم این کتاب " طبقات شاهجهانی " است و مشتمل است بر ده طبقه بمطابق سلسلهٔ بادشاهان تیموری از امیر تیمور گورکان تا شاهجهان ۔ چنانچه مولف خود در مقدمه کتاب دربارهٔ نام آن می نویسد:

> " . . . و مشتمل است این رساله بر ده طبقه مطابق بادشاهان این دودمان عالی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تا زمان این بادشاه دین پناه ابوالمظفر صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی و نامیده شد این کتاب **طبقات شاهجهانی**۔

سبب تالیف :ـــ

مولف طبقات امیدوار بوده که احوال و آثار سادات و مشایخ و اولیا و اصفیا و علما و حکما و فضلا و شعرائیکه در هر دوره بهترین نمونهٔ انسانی بودند از مآخذ مختلف گرد آورده یکجا بکند ولی این کار خیلی دشوار و مشکل بود زیرا که احوال علما و صوفیه و شعرا یکجا میسر نبود بلکه در کتب تواریخ بادشاهان و امرا،

۱۔ طبقات شاهجهانی (اصل) ص ۴۹۷

در ذیل احوال ایشان ضمناً مسطور بود و مهیا شدن همه کتابهای تاریخ و تذکره و مطالعه نمودن این همه تصانیف و پس از مطالعه این همه دفاتر و کتابها ، برآوردن اطلاعات راجع به افراد این طبقات و جمع بندی آن متقاضی وقت و افراد زیادی بود - همین چیز باعث شد که تا مدت دراز محمد صادق موفق نشد که ارادهٔ خود را از قوه بعمل برساند - جمع آوری احوال علما و شعرا و صوفیه برای شخصی تنها کاری آسان نبود چون این خواهش در خاطر مولف بتکرار آمد ، خود را برای تحریر کردن احوال و آثار این طائفه آماده کرد و آن همه احوال که در کتب تواریخ و تذکره ها مخلوط و جدا جدا مسطور بود ، حتی المقدور و الامکان جمع کرد چنانچه در مقدمه طبقات می نویسد:

"... این هیچمدان انجمن دانش و بینش را از دیرگاه
بخاطر بوده که احوال سادات و مشائخ و اولیا و اصفیا و علما
و حکما و فضلا و شعرای هر عصری را که بهترین طوائف انسانی
بعد از انبیا و صحابه کرام و اهل بیت عظام علیهم السلام
ایشانند - از زمان خلفاء راشدین رضی الله عنهم اجمعین
تا دورهٔ خاقان اعظم ... در قید تحریر آرد - توفیق
نمی یافت و وقت مساعدت نمی کرد و کتبی که متضمن احوال
این قوم باشد بدست نمی آمد تا آنکه بخاطر ریختند که احوال
قدما و سلف از سادات و مشائخ و اولیا و حکما و علما و شعرا چه
مخلوط بواقعات بادشاهان و چه جدا جدا در کتب تواریخ و
تذکره ها مسطور است هر وقت توفیق یاری دهد و وقت
مساعدت نماید و ترتیبی لائق انشاءالله در سلک تحریر
خواهد کشید تا هنگام شروع آن مطلب بقدر مقدور در ضبط

احوال سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرای
دورهٔ این دودمان عالی نموده شود چون این خاطر مکرر
آمد شروع در تتبع نمود و بحمدالله در اندک زمانی بر
مدعای خاطر فایض شد"۔

مشتملات کتاب :۔

این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه، ده طبقه و یک خاتمه که تفصیل آن بقرار زیر است :

مقدمہ :۔ مولف در مقدمه بعد از حمد و ثنا و نعت المرسلین، سبب تالیف و مشتملات کتاب را تذکر داده است ۔

طبقات :۔ مقصود مولف از نوشتن این کتاب این بود که احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و فضلا و حکما و شعرائیکه در دوره های پادشاهان خانواده تیموری زندگانی می کردند، بقید تحریر آورد چنانچه او این کتاب را بر ده طبقه قسمت کرده است و هر طبقه متعلق است به افرادی که در دورهٔ پادشاهی ازین خانواده از امیر تیمور گورکان تا شاهجهان که پادشاه وقت بود، بدرود زندگانی گفتند۔
چنانچه در مقدمه کتاب می نویسد :

" . . . و مشتمل است این رساله بر ده طبقه مطابق
پادشاهان این دودمان عالی از حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان تا زمان این پادشاه دین ابوالمظفر صاحبقران
ثانی شاهجهان پادشاه غازی "

و هر طبقه مشتمل است بر سه باب :

باب اول متعلق است بذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا -

باب دوم در بیان احوال و آثار علما و فضلا و حکما است -

باب سوم مشتمل است بر ذکر احوال و آثار شعرا -

چنانکہ گفتیم تعین دورۂ این ہمہ طائفہ از سال وفات آنہا قرار گرفتہ است یعنی ہرکس از علما و صوفیہ و شعرا بہمان بادشاہ مخصوص شدہ مندرج گشتہ است کہ در دورۂ حکومت آن وفات یافتہ - تفصیل این دہ طبقہ بقرار زیر است :

طبقہ اول :- این طبقہ مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرا ئیکہ در دورۂ امیر تیمور گورکان بقید حیات بودند - (از سال ۷۷۰ھ تا ۸۰۷ھ) در این طبقہ پنجاہ و پنج نفر تذکر دادہ شدہ است -

طبقہ دوم :- این طبقہ مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرا ئیکہ در دورۂ میران شاہ و شاہرخ میرزا می زیستند - (از سال ۸۰۷ھ تا سال ۸۵۰ھ) درین طبقہ احوال و آثار ہشتاد نفر ذکر شدہ است -

طبقہ سوم :- این طبقہ مشتملست بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرا ئیکہ در دورۂ میرزا سلطان محمد و الغ بیگ مرزا زندہ بودند (از سال ۸۵۰ھ تا ۸۵۲ھ) در این طبقہ چہل و ہفت نفر مذکور است -

طبقہ چہارم :- این طبقہ مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرا ئیکہ در دورۂ ابوسعید مرزا می زیستند -(از سال ۸۵۲ھ تا ۸۷۳ھ) و مشتمل است بر ذکر پنجاہ و چہار نفر -

طبقهٔ پنجم :- این طبقه مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرائیکه در دورهٔ عمر شیخ میرزا بقید حیات بودند - (از سال ۸۷۳م تا ۸۹۹م) دراین طبقه شصت و پنج نفر ترجمه کرده شده است -

طبقهٔ ششم :- این طبقه مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرائیکه در دورهٔ ظهیرالدین محمد بابر زندگانی کردند - (از سال ۹۰۰م تا ۹۳۷م) این طبقه مشتمل است بر ذکر هشتاد و پنج نفر -

طبقهٔ هفتم :- این طبقه مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرائیکه در دورهٔ نصیرالدین محمد همایون زنده بودند - (از سال ۹۳۸م تا سال ۹۶۳م) مولف درین طبقه شصت و یک نفر را ذکر کرده است -

طبقهٔ هشتم :- این طبقه مشتملست بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و حکما و علما و شعرائیکه در دورهٔ جلال الدین محمد اکبر می زیستند - (از سال ۹۶۳م تا سال ۱۰۱۴م) - درین طبقه ذکر سیصد و نوزده نفر یافته می شود -

طبقهٔ نهم :- این طبقه مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرائیکه در دورهٔ نورالدین محمد جهانگیر زندگانی کردند (از سال ۱۰۱۴م تا سال ۱۰۳۷م) و این طبقه بر ذکر صد و بیست و یک نفر مشتمل است -

طبقهٔ دهم :- این طبقه مشتمل است بر ذکر احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرائیکه در دورهٔ شاهجهان بقید حیات بودند (از سال ۱۰۳۷م تا پایان کتاب یعنی تا ۱۰۴۶ه) و این طبقه مشتمل است بر ذکر نود و یک نفر -

این طور از طبقهٔ اول تا طبقهٔ دهم ۹۷۸ نفر از سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و

فضلا و شعرا تذکر داده شده است -

خاتمہ :- مولف دراین قسمت کتاب نارسائی خود را بیان نموده بر نقایص و خامیهای که در بهم رسانیدن اطلاعات کافی دربارهٔ سادات و مشائخ و اولیا و علما و حکما و فضلا و شعرا وغیره یا در ذکر کردن همه آثارشان، روی داده باشد، معذرت نموده است - مولف کتاب را براین قطعه تمام می کند ے

گر بما نیم زنده، بردوزیم دامنی کز فراق چاک شده
ور بمیریم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

مآخذ طبقات شاهجهانی :-

مولف طبقات شاهجهانی محمد صادق همدانی کشمیری در مقدمه کتاب خود مآخذ کتاب را بطور خاص ذکر نکرده است البته درضمن تذکرهٔ علما و فضلا و شعرای هر دوره گاهی نام کتابها و مآخذهای را که این اطلاع ازآن بهم رسانیده است، همانجا ذکر می کند چنانچه کتابهای که در طبقات این طور بطور مآخذ ذکر کرده شده است، بقرار زیراست -

۱- نفائس المآثر تالیف میر علاء الدوله کامی قزوینی
۲- مجالس النفائس " میر علی شیر نوائی
۳- روضه الصفا " میرخواند
۴- حبیب السیر " خواندمیر
۵- نفحات الانس " عبدالرحمن جامی
۶- مطلع السعدین " کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی
۷- بهارستان " عبدالرحمن جامی

۸ - فواید الفواد تالیف حسن سجزی

۹ - جواہر الاسرار " شیخ آذری

۱۰ - زبدة التواریخ " شہاب الدین عبداللہ

۱۱ - منتخب التواریخ " عبدالقادر بدایونی

۱۲ - سیر الاولیا " میر خورد

۱۳ - سیر العارفین " سید جمالی

۱۴ - نزہت القلوب " حمداللہ مستوفی

۱۵ - تزک بابری " ظہیر الدین محمد بابر

۱۶ - تاریخ رشیدی " رشید الدین فضل اللہ

واضح است که این فہرست حاصل ہمۂ مآخذ طبقات نمی باشد مصنف طبقات در تالیف خود یقیناً از کتابہای دیگر ہم استفاده کرده که نام آنہا را در ہیچ جا ذکر نکرده ما درباره ہمۂ آنہا اطلاعی نداریم اما دوران بررسی این کتاب و مقابلہ اطلاعات آن با کتابہای دیگر به این نتیجه رسیده ایم که بعضی کتابہای تاریخ و تذکره را مولف بیشتر پیش نظر داشته و دوران تالیف طبقات از آنہا نه تنہا استفاده کرده است بلکه جابجا عبارات آنہا را عیناً نقل کرده است - یکی از آنہا تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی است و دیگر طبقات اکبرشاہی تالیف نظام الدین احمد بن مقیم ہروی -

استعمال مآخذ :-

چنانچه گفته شد که مولف طبقات شاہجہانی اطلاعاتی راجع به علما و فضلا و شعرا و غیر آنہا را از کتابی که اخذ می کند اکثر در ذیل احوال آنہا اسم کتاب را ہم می آورد بعضی از این کتابہا بتکرار از حیث

ماخذ تذکره داده شده است مانند مجالس النفائس، روضة الصفا، نفحات الانس وغیره و بعضی دیگر مثل تذکرة الشعرای دولتشاهی و طبقات اکبری بدون ذکر نام بطور ماخذ بکار برده شده است - مناسب دانستیم که اطلاعات طبقات را دربارۂ بعضی از علما و فضلا و شعرا با اطلاعاتی که در ماخذ طبقات وجود دارد مقابله و مقائسه نمائیم و ببینیم که روش و طرز مصنف طبقات دربارۂ گردآوری و اخذ معلومات از ماخذ چه طور بوده -

تذکرة الشعرای دولتشاهی یکی از ماخذ طبقات شاهجهانی است چنانکه قبلاً گذشت - مولف ما اکثر اطلاعات شعرای دوره تیمور ازین کتاب گرفته است چنانچه دربارۂ کمال خجندی، حافظ و خواجه عماد فقیه نه تنها اطلاعات گرفته بلکه اکثر اطلاعات را من وعن نقل می کند حتی که نمونه کلام هم ازین کتاب گرفته است - ذیلاً اطلاعات هر دو مصنف را دربارۂ عماد فقیه مقائسه می نمائیم و می بینیم که روش مولف دربارۂ اخذ اطلاعات چطور بوده است -

خواجه عماد فقیه

تذکرة الشعرا	طبقات شاهجهانی
مرد عارف و عالم و اهل دل بوده و از صنادید علما و فضلای کرمان است باخلاق نیکو و سیرت پسندیده در جهان مشهور شده در روزگار دولت محمد مظفر و اولاد او - خواجه عماد فقیه در کرمان مرجع خواص و عوام بودی و همگنان بصحبت شریف او مایل بودندی با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب سلوک کامل بوده و شیخ آذری در جواهر الاسرار می گوید که فضلا برآنند که در سخن متقدمان و متاخران احیاناً حشوی واقع	خواجه عماد فقیه علیه الرحمه مرد عارف و عالم و شاعر بوده از صنادید فضلا است کرمانی است و باخلاق نیک و سیر پسندیده اتصاف داشت در روزگار دولت محمد مظفر و اولاد او - خواجه عماد در کرمان مرجع خواص و عوام بوده و در شعر مرتبه دارد که شیخ آذری در جواهر الاسرار می گوید که فضلا برآنند که در سخن متقدمان و متاخران احیاناً فتوری و خللی راه یافته الا بسخن خواجه عماد فقیه که اتفاق دانیان علم شعر است که در سخن وی اصلاً فروگذاشتی

شده الاسخن عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که اصلاً
در آن سخن فتوری واقع نیست نه در لفظ و نه در معنی
و از سخنان خواجه عماد بوی عبیری می آید بمشام هنروران
و صاحبدلان بلکه از بوی جان زیبا تر می نماید ـ

نشده نه در لفظ و نه در معنی و از سخنان وی بوی عبیر بلکه
بمشام سخن فهمان می رسد ـ

مولف طبقات شاهجهانی همه اطلاعات دربارهٔ عماد فقیه از تذکرة الشعرا گرفته است بلکه اکثر اطلاعات را عیناً نقل کرده است حتی که اطلاتی که مصنف تذکرة الشعرا از جواهر الاسرار شیخ آذری نقل می کند مولف طبقات بدون هیچ اشاره و وضاحت عیناً در طبقات نقل کرده است ـ

مولف طبقات غزلی بمطلع زیر که بطور نمونهٔ کلام آورده هم از تذکرة الشعرا گرفته شده است ~

بیچاره خسته که ز دار الشفا دین   قاروره می برد بحکیمان ره نشین

البته در نقل نمونهٔ کلام از تذکرة الشعراء، مولف طبقات اختصار را بکار برده است و علاوه از غزل مزبور کلام دیگر که در تذکرة الشعرا بطور نمونهٔ کلام از عماد فقیه آورده شده، در طبقات صرف نظر کرده است ـ

دوفات خواجه عماد در شهور سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه
بود و مرقد مبارک او در کرمان است و خانقاه او الیوم
معمور و همگنان را ارادت کلی است ـ

در عصر آنحضرت (صاحبقران گیتی ستان) در سنه ثلث و سبعین
و سبعمایه از عالم انتقال نمود و مرقد وی در کرمان است
و مردم را ارادت کلی است ـ

هر دو مولف دربارهٔ سال وفات و مرقد او و ارادت مردمان با او متفق اند ـ معلوم می شود که صاحب طبقات اکثر اطلاعات را از تذکرة الشعرا گرفته است ـ

———×———×———

چنانکه قبلاً گفته شد که **نفائس المآثر** هم یکی از مآخذ طبقات بوده ـ اکثر اطلاعاتی راجع بشعرای دورهٔ بابر و همایون و اکبر ازین کتاب گرفته شده چنانچه می بینیم که مولف ماحطوله ازین کتاب استفاده کرده است ـ

مدامی ہمدانی

نفائس المآثر	طبقات شاہجہانی
در ہند مشہور بہ حیدری ست در سلسلہ میر محمد خان کلان می بود قصاید خوب در مداحی خان مذکور گفت طبع خوب داشت اما حسن سلوک نداشت پیوستہ با ہرکس در جنگ می بود و ازین ہم یک لحظہ نمی آسود۔ ازوست ؎	در ہندوستان مشہور بحیدری بودہ قصاید خوب در مدح میر محمد خان کلان گفتہ و از بہر بد سلوکی بہر کس جنگ می کرد۔ دایم ازین ممر آزار می کشید، ازوست ؎

نفائس المآثر:

نمی دانست مجنون عاشقی رسوای عالم شد
منم استاد عشق و عاشقی بر من مسلم شد

در نظر آید ہلال عید مانند کلید
تا کشاید قفل میخانہ ساقی شام عید

شد عیان از پردۂ دیگر شاہد خفر النقاب
خندہ زد چون صبح غنچہ گشت ظاہر آفتاب

مرا ہست در سینہ از تیغ دلبر
الفہا چو بر صفحہ خطہای سطر

طبقات شاہجہانی:

نمی دانست مجنون عاشقی رسوای عالم شد
منم استاد عشق و عاشقی بر من مسلم شد

در نظر آید ہلال عید مانند کلید
تا کشاید قفل میخانہ ساقی شام عید

مرا ہست در سینہ از تیغ دلبر
الفہا چو بر صفحہ خطہای سطر

از مقائسہ ہر دو اطلاعات معلوم می شود کہ مولف طبقات اکثر اطلاعات را از نفائس المآثر گرفتہ۔ ہیچ اطلاع تازہ از مآخذ دیگر اضافہ ننمودہ است۔ نفائس المآثر مدامی ہمدانی را حیدری می نویسد و مداح میر محمد خان می داند۔ مولف طبقات این اطلاع را من وعن نقل می کند۔ ہمین طور ہر دو مصنف در بارۂ سال وفات مدامی خاموش اند البتہ نمونۂ کلام مدامی ہمدانی کہ در نفائس المآثر آوردہ است، مولف ما انتخاب کردہ در

کتاب خود آورده است -

گویا اطلاعات در بارۂ مدامی همدانی از نفائس المآثر گرفته است و هیچ ماخذ بکار برده نشده است -

——— × ——— × ———

حبیب السیر هم یکی از ماخذ طبقات بوده و مولف ما ازین کتاب بسیار استفاده کرده است اینجا مقائسه می نمائیم و می بینیم که صاحب طبقات چطور این کتاب را بطور ماخذ بکار برده است -

میر اسلام غزالی

حبیب السیر	طبقات شاهجهانی
میر اسلام غزالی از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی می کرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجامی آورد در مجالس النفائس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیده که در جواب حکیم الوری که ع چون مراد خویشتن را ملک دی کردم قیاس گفته معلوم می توان نمود و آن قصیده مشتملست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست که بیت ؎ شاهد اجلال را بی ملک او نبود لباس بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس	میر اسلام غزالی علیه الرحمه در سلک شعرا منتظم است از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در طلب علم طب و حکمت مهارت کامل می نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی می کرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجامی آورد - در مجالس النفائس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات ازان قصیده که مشتمل است بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست توان دریافت ؎ شاهد اجلال را بی ملک او نبود لباس بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا هزار اسپی در بلخ مقیم بود و بعد ازان از عالم انتقال نمود -

و میر اسلام در زمان حکومت امرا ہزار اسپی در بلخ مقیم
بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود -

مولف طبقات در ذکر احوال میر اسلام غزالی از کتاب حبیب السیر مراجعه کرده اکثر اطلاعات را
من وعن نقل می کند و ہیچ اطلاع بر اطلاع حبیب السیر اضافه نکرده است - ہر دو مصنف اطلاعات مجالس النفائس
درست دانسته در کتاب خود نقل کرده - بعد از مقایسه طبقات با حبیب السیر معلوم می شود که مولف ما درباره
میر اسلام غزالی ہیچ ماخذ را بکار نبرده تنها حبیب السیر را ماخذ خود قرار داده است -

ارزش و اہمیت کتاب و سہم نویسنده آن در فن تذکره نویسی :-

چنانکه قبلاً ذکر شده که این تذکره در دورۂ شاہجہان باتمام رسید و تنها دو تذکره در این
دوره نوشته شده است - یکی از آنها خزینه گنج الٰہی است و دیگر طبقات شاہجہانی - تذکره خزینه گنج الٰہی
تالیف میر عماد الدین محمود حسینی متخلص به الٰہی است که درمیان سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۶۴م باتمام رسید و طبقات
شاہجہانی که تذکره مورد بررسی ما است تالیف محمد صادق ہمدانی کشمیری است - این تذکره دارای ارزش
و اہمیت زیاد است - اسباب و وجوه این ارزش بقرار زیر است -

۱- طبقات شاہجہانی تنها کتابیست که در آن احوال و آثار سادات و مشائخ و اولیاء و علما
و حکما و فضلا و شعرای دو صد و ہفتاد و شش ساله دورۂ دودمان تیموری (از سال ۷۷۰ھ تا ۱۰۴۶م)
تذکر داده شده است - یعنی نه تنها تذکره شعرای است بلکه دائرة المعارفی است که احوال و آثار ہمه رجال
بزرگ و شخصیات مہم دوره سه صد ساله تیموری معرفی کرده شده و تاریخچه ایست که ہدف آن با معرفی نمایندگان
سادات و اولیاء و مشائخ و علما و فضلا و حکما و شعرا، چگونگی ارتقا و رفتار علمی و ادبی و روحانی و عرفانی

آن دوره را بیان نمودن است -

۲ - سه طبقه اخیر این تذکره که مخصوص به دورهای اکبر تا شاهجهان است - از حیث استناد مهمتر است - زیراکه مولف با بیشتر اشخاص تذکره این دوره یا همزبان بوده وکسانیکه از آنها در هند بودند شخصا واقف بوده و ملاقات هم نموده و اطلاعاتی که دربارهٔ احوال و آثار و وقایع در طبقات آورده بیشتر بچشم خود دیده یا از اشخاص معتبر شنیده بود -

۳ - برای اطلاع رفتار علمی و عرفانی آن دوره و چگونگی ذوق ادبی و علمی خانوادهٔ تیموری وامرای دربار آنها از زمان تیمور تا شاهجهان هیچ ماخذی بهتر و مفصل تر و مستند تر ازین کتاب وجود ندارد -

۴ - بعضی اطلاعات که در بارهٔ اشخاص علمی در طبقات شاهجهانی وجود دارد در هیچ تذکره و کتاب دیگر یافته نمی شود و این طور این کتاب برای این اطلاعات اولین اثر و تنها ماخذی است - این امر در ارزش و اهمیت این کتاب می افزاید -

۵ - مولف طبقات التزام کرده است که سال وفات هر شخص را تحقیق کرده ذکر بکند - او بیشتر وقایع مهم را با حواله و تاریخ بیان می کند - این امری است مهم که بیشتر تذکره نگاران ما قبل در نظر نداشته اند - اینطور طبقات شاهجهانی از اولین کتابهاست که این روش مهم را آغاز کرده و واقعات را استناد بخشیده است -

۶ - چنانکه می دانیم که مولف ما برای جمع آوری اطلاعات، کتابهای گوناگون را در مورد مطالعه خود قرار داده است لهذا علاوه از کتابهای ادبی، آثار تاریخی و جغرافیائی را هم مطالعه نمود و از آنها برای تالیف خود مواد کار مهیا کرده و در ضمن ترجمهٔ علما و فضلا و شعرا وغیره اطلاعات مفید جغرافیائی و تاریخی بهم رسانیده است -

۷- محمد صادق ہمدانی نہ تنہا از ماخذ خود اطلاعات را نقل می کند بلکہ بیشتر صلاحیت نقد خود را ہم بکار بردہ است - چنانچہ کتابہای کہ برای بہم رسانیدن مواد کتاب خود مہیا کردہ و پس از مطالعہ اطلاعات آنہا را ناقص و غیر مستند یافتہ ، باوجود ذکر آنہا در کتاب خود اطلاعی از آنہا نقل نمی کند - یکی از آنہا سیر العارفین است کہ در نظر مولف خالی از تناقض نیست - چنانچہ در طبقات می نویسد :

" شیخ جمالی دہلوی علیہ الرحمہ . . . اقسام شعر از قصیدہ
و غزل گفتہ و بہیات مجموعی وی مرکب از چندین فضائل
بودہ لیکن تذکرہ نوشتہ **سیر العارفین** نام کہ خالی از
تناقض نیست ؟

این امر ہم ارزش این کتاب را زیاد می کند -

۸- صاحب طبقات ماخذی را در کتاب خود بکار بردہ است کہ آنرا درست و مستند دانستہ است و اطلاعاتی کہ از ہر ماخذ نقل می کند بیشتر نام آن ماخذ را ہم ہمانجا بیان می کند - این روش مولف شاہد استناد اطلاعات اوست -

۹- مولف طبقات کلام شعرا را ہم بطور نمونہ ذکر کردہ اکثر تذکرہ نویسان و مورخان ازین امر ہم صرف نظر کردہ اند - در ذیل ترجمۂ فضلا و علما و حکما کسانیکہ شعر ہم سرودہ اند نمونۂ کلام آنہا ہم ذکر نمودہ است

۱۰- مولف طبقات ارادت و عقیدت بعضی از بادشاہان و امرای دربار با علما و مشائخ آن دورہ را ہم در کتاب خود تذکر دادہ است، درحالیکہ اکثر تذکرہ نگاران و مورخان ازین امر صرف نظر کردہ، استفادہ کنندگان را از اطلاعاتی مہم محروم ساختہ اند - این اضافہ ارزش و اہمیت کتاب را زیاد می کند -

۱۱- مولف طبقات در ضمن ترجمۂ اشخاص علمی و ادبی و روحانی بعضی از واقعات را ذکر کرده که چگونگی رفتار بعضی از بادشاہان و پادشاہزادگان و اراکین سلطنت آن دوره را واضح و ظاہر می نماید و این اطلاعات در واقف ساختن طرز و روش سیاسی آن دوره ہم کمک می کند -

۱۲ - مولف در ضمن ترجمۂ بیشتر اشخاص راجع بہ شہری کہ آنہا بدان علاقہ می داشتند، اطلاعاتی کہ بدست دارد، مہیا می کند و حکایات و اشعاری ہم کہ با آن شہر و مکان علاقہ می دارد مندرج ساختہ - بیان شہرہای فارس اکثر از نزہت القلوب تالیف حمد اللہ مستوفی و بیان شہرہای ہندوستان از کتابہای مانند "تزک بابری" و "تاریخ رشیدی" وغیرہ بدست آوردہ است -

۱۳ - چنانکہ می دانیم کہ طبقات شاہجہانی کتابی است خیلی مہم و کارنامہ ایست مستند و پراندش کہ نویسندگان مابعد آنرا بطور ماخذ اصلی در آثار خودشان بکار بردہ اند و آنرا معتبر و مستند قرار دادہ اند - چنانچہ بندرابن داس خوشگو، مولف **سفینۂ خوشگو** اکثر اطلاعات از طبقات گرفتہ است - علاوہ از و میر غلام علی آزاد بلگرامی مولف **مآثر الکرام**، میر غلام علی شیر متخلص بہ قانع مولف **مقالات الشعرا**، ابو طالب خان تبریزی اصفہانی مولف **خلاصۃ الافکار** و محمد مظفر حسین مولف **روز روشن** وغیرہ طبقات شاہجہانی را ماخذ و بنیاد کار خودشان قرار دادہ اند -

زبان و بیان طبقات شاہجہانی :-

مولف طبقات در زبان فارسی و عربی مہارت کلی داشتہ - بنا برین الفاظ و تراکیب عربی را جابجا بکار بردہ است و بعضی جاہا ضمن ترجمۂ احوال علما و فضلا و شعرا وغیرہ برای تائید نظر خود احادیث و آیات قرآنی را ہم بکار بردہ است - اکثر سال ولادت و وفات ہم در عربی نوشتہ شدہ است -

اگرچه بیشتر زبان طبقات ساده، بی پیرایه وسلیس است ولی گاهی عبارت را دانسته وعمداً آراسته بکار برده است وگاهی کلمات هم قافیه را بتکرار آورده تا حسن زبان زیاده شود۔ چنانچه :

"۔ ۔ ۔ آن مقدار زراعت وعمارت شد که صفت معمور جامع گرفت وعظم شان وعلو مکان وی بمرتبه ای رسید که حضرت هدایت شعار امیر قاسم انوار گاه گاه باقدام نیاز از دار السلطنت هرات جهت ملاقات آن خجسته صفات بملازمت وی می شتافت"۔

در نثر مولف "صفت ایجاز" جا بجا بنظر می آید یعنی در جمله های مختصر، معنی دقیق ومفهوم مفصل را بیان می کند مثلاً

"شیخ ابو المکارم علیه الرحمه ۔ ۔ ۔ پسر شیخ مبارک خضر است وبرادر شیخ ابو الفضل وشیخ فیضی، مسلمان وپاک مذهب بود وبرخلاف روش برادران وقبیله خود بصلاح وتقوی میل داشت"۔

نسخه های خطی طبقات شاهجهانی :۔

در نظر بنده شش تا نسخه خطی از طبقات شاهجهانی درجهان وجود دارد ۔ بنده پنج نسخۀ اول ازان شش را برای تصحیح متن طبقات در مطالعه خود آورده ام که تفصیل آنها بقرار زیر است ۔

۱۔ نسخه خطی در کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر

۲۔ نسخه خطی در کتابخانه بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر

۳- نسخۂ خطی در کتابخانہ موسسہ مولانا آزاد برو ہش عربی و فارسی، تونک، راجستان

۴- نسخۂ خطی در کتابخانہ موزہ ملی، دہلی نو

۵- مائیکروفیلم از دیوان ہند لندن، ملک شعبہ تاریخ دانشگاہ اسلامی علیگر

۶- نسخۂ خطی در اورینتل مانوسکریپت لائبریری و ریسرچ انستیتوت، حیدرآباد

۱- نسخۂ خطی در کتابخانہ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامی علیگر :

در کتابخانہ مولانا آزاد نسخہ ای از طبقات شاہجہانی در کلکسیون حبیب گنج تحت نمرہ ۲۲/۴۷ وجود دارد - این نسخہ در سہ مجلد می باشد - مجلد اول مشتملست از آغاز تا طبقہ پنجم، مجلد دوم از طبقہ ششم تا پایان کتاب و مجلد سوم مشتمل است بر فہرست مندرجات کتاب - این نسخہ دارای ۴۲۵ صفحہ کہ ہر یک از آنہا نوزدہ سطری است اندازہ آن ۲۱×۳۲ سانتی میتر می باشد -

این نسخہ از ہر لحاظ مکمل و خوشخط و خوانا است - طرز تحریر آن نستعلیق است - در آخر کتاب اسم کاتب و سال کتابت در ترقیمہ این طور مندرج است :

" این کتاب لاجواب طبقات شاہجہانی فارسی بدستِ
احقر العباد بندہ محمد سعید خلف اکبر حافظ محمد عظیم اللہ
خان ٹونکی در زمان سعید و آوان حمید بتاریخ یکم ربیع الثانی
سنہ ۱۳۴۴ ہجری قدسی صورت تحریر یافت

ہمہ نسخہ جز از چند جای درست نوشتہ شدہ البتہ بعضی جاہای کہ عبارت نسخہ منقول عنہ برای کاتب ناخوانا بود، بیاض گذاشتہ شدہ است -

۲- نسخۂ خطی در کتابخانہ بخش تاریخ، دانشگاہ اسلامی علیگر :

این نسخه که قبلاً در کلکسیون حبیب گنج کتابخانه مولانا آزاد علیگر مخزون بود - امروز ملک بخش تاریخ است - عدهٔ اوراق ۲۱۷ و هر صفحه سیزده سطری است باندازه ۲۳.۵ × ۱۳.۵ سانتی متر می باشد -

این نسخه از اول تا آخر کامل و بحالت خوب ، هیچ جا کرم خورده ، آب رسیده یا پوسیده نیست البته بسبب قدمت ، رنگ صفحات زرد شده است -

اسم کاتب و سال کتابت نوشته شده بود ولی بعداً کسی عمداً حک کرده است بنابراین معلوم نشد که نام کاتب و تاریخ کتابت چه بود - در آغاز کتاب فهرست مندرجات بطرز الفبائی نوشته شده است - در این نسخه بعضی از جاها ترجمهٔ بعضی از اشخاص مکرر آورده شده که واضحاً سهو کاتب است زیرا که بدون هیچ اختلاف یا حک و اضافه من و عن نقل کرده شده -

خط این نسخه نستعلیق صاف و واضح است - ظاهراً کتابت این نسخه خیلی قدیم نیست و در قرن نوزدهم میلادی نوشته شده است -

۳ - نسخه خطی در کتابخانه موسسه مولانا آزاد پژوهش عربی و فارسی ، تونک ، راجستان :-

نسخه ای که در کتابخانه تونک وجود دارد مکمل و مستحکم است و هیچ صفحه کرم خورده ، پوسیده یا مخلوط نیست - این نسخه در دو مجلد است - مجلد اول شامل اطلاعات کتاب از آغاز تا طبقهٔ پنجم است و مجلد دوم از طبقهٔ ششم تا پایان کتاب - نسخه ای که در کتاب خانه مولانا آزاد علیگر وجود دارد از همین نسخه نقل کرده شده است و واضحاً از نسخه مولانا آزاد قدیمتر می باشد البته نسخهٔ تونک فهرست اعلام یا مندرجات ندارد و ثبوت می رساند که در نسخه علیگر این اضافه بدست کاتب است نه از مصنف طبقات -

این نسخه مشتمل است بر ۱۷۱۴ صفحه و هر صفحه ۱۹ (نوزده) سطری است - اندازهٔ نسخه ۳۲ سانتی متر در طول و ۲۱ سانتی متر در عرض است -

۴ - نسخہ خطی طبقات شاہجہانی در کتابخانہ موزہ ملی، دہلی نو :-

نسخہ ای کہ در این کتابخانہ وجود دارد مکمل و مستحکم و بحالت خوب است البتہ از فہرست مندرجات کہ در آغاز کتاب نوشتہ شدہ بود، یک ورق ضایع شدہ است البتہ متن کتاب از اول تا آخر مکمل است۔ این نسخہ یک مجلد است و مشتمل بر ۴۶۷ صفحہ کہ ہر صفحہ پانزدہ سطر دارد - طول این نسخہ ۳۲ سانتی میتر است و عرض آن ۲۱ سانتی میتر می باشد -

تحریر این نسخہ بہ نستعلیق صاف است - اسم کاتب و سال کتابت ہیچ جا وجود ندارد - بنابراین نتوانیم قدمت این نسخہ را تعین بکنیم البتہ بسبب قدمت اکثر اوراق زرد شدہ است - لہٰذا ہر در قرن ہفدہم یا ہژدہم میلادی نوشتہ شدہ باشد -

۵ - مائیکروفیلم از دیوان ہند لندن، ملک بخش تاریخ دانشگاہ اسلامی علیگر :-

این مائیکروفیلم از نسخہ دیوان ہند لندن شمارہ ۲/۵۰۵ و شمارہ بخش تاریخ ۲۱۴ است بعد از دیدن مائیکروفیلم باین نتیجہ رسیدہ ایم کہ نسخہ ای کہ در دیوان ہند لندن وجود دارد مکمل و بحالت خوب و خوانا است البتہ چند اوراق از اخیر بوسیدہ شدہ است و این طور عبارت چند سطر از این صفحات ضائع شدہ و باعث دشواری در مطالعہ شد - طرز تحریر آن نستعلیق است -

این نسخہ مشتمل است بر ۴۳۴ ورق و ہر صفحہ پانزدہ سطری است - اندازۂ کہ در مائیکروفیلم دادہ شدہ است - عرض این نسخہ ۱۱ سانتی میتر و طول ۲۰ سانتی میتر می باشد -

اسم کاتب و سال کتابت در این نسخہ ہم نوشتہ نشدہ - فہرست اعلام و مندرجات ہم در این کتاب وجود ندارد -

کتابیات

نسخہ خطی

۱۔ تاریخ محمدی تالیف محمد بن رستم بدخشی ملک کتابخانہ رضا، رامپور۔

۲۔ طبقات شاہجہانی تالیف محمد صادق ہمدانی کشمیری، ملک کتابخانہ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامی علیگر۔

۳۔ کلمات الصادقین تالیف محمد صادق ہمدانی کشمیری، ملک بخش تاریخ، دانشگاہ اسلامی علیگر۔

۴۔ نفائس المآثر تالیف میر علاء الدولہ کامی قزوینی، ملک کتابخانہ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامی علیگر۔

مطبوعہ

۱۔ بہارستان	تالیف عبدالرحمن جامی	کانپور	۱۹۱۱ء
۲۔ تاریخ نویسی در ہند و پاکستان	" دکتر آفتاب اصغر	لاہور	
۳۔ تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان	" احمد معانی گلچین	تہران	۱۳۶۳ ش
۴۔ تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان	" دکتر علی رضا نقوی	تہران	۱۹۴۶ء
۵۔ تذکرۃ الشعرا	" دولتشاہ سمرقندی	لندن	۱۹۰۰ء
۶۔ جواہر الاسرار	" شیخ آذری		
۷۔ حبیب السیر	" خواندمیر	تہران	۱۳۶۲ ش
۸۔ روضۃ الصفا	" میرخواند	تہران	۱۳۳۹ ش
۹۔ زبدۃ التواریخ	" شہاب عبداللہ		
۱۰۔ سیر الاولیاء	" میر خورد	لاہور	۱۸۲۸ء

۱۱ ۔ سیرالعارفین تالیف سید جمالی دہلوی دہلی ۱۳۱۱ ق

۱۲ ۔ فوایدالفواد " حسن سجزی دہلی ۱۹۹۲ ء

۱۳ ۔ قصر علم " صاحبزادہ شوکت علی خان دہلی ۱۹۸۰ ء

۱۴ ۔ مجالس النفائس " میر علی شیر نوائی ایران ۱۳۶۳ ش

۱۵ ۔ مطلع السعدین " کمال الدین عبدالرزاق لاہور ۱۳۶۰ ش

۱۶ ۔ منتخب التواریخ " عبدالقادر بدایونی کلکتہ ۱۸۶۸ ء

۱۷ ۔ نفحات الانس " عبدالرحمن جامی کانپور ۱۸۸۵ ء

18. Catalogue of the Arabic and persian Manuscript in the O.P.L. at Bankipur Patna, Vol-VIII, Pub. Delhi 1994

19. Catalogue of the Persian Manuscript in the Birtish Museum, london 1881, vol-2

20. Catalogue of the Persian Manuscript in the library of India office, oxford, 1903, vol-1

21. Dictionary of Indo-Persian literature By Nabi Hadi, I.G.N.C for the Arts Abhinav Publications, 1995

22. The History of India By H.M. Elliot and Dowson, Delhi, 1996 vol – VII

طبقات شاہجہانی

آغاز سخن سپاس[1] و ستائش خداوند بی نیاز تعالی شانهٔ و تقدس برهانهٔ که لا احصی ثناء علیک کلامی ظاهر بر اصناف عزت او، وانت کما اثنیت علی نفسک کلمه جامعه بر اجناس قدرت[2] اوست، طریقهٔ ستوده راویان اخبار است. خبیر[3] که بر مخفیات ضمائر آگاه است و از امثال و نظائر منزه و بر خفیات[4] سرایر[5] واقف است و از درک ابصارت و تعبیرت مقدس ع

چشم جان از جمال او خیره   جان[6] عقل از کمال او تیره

پروردگاری که بوحی سماوی بندگان را از فضائل و رزائل و محاسن و مقابح نیکان و بدان و مطیعان و متمردان بیاگاهانید و سعدا[7] را از اشقیا و دوستان را از دشمنان با فعال و صادرات ایشان از هم جدا گردانید و شروع کلام بنعت خیر الانام علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که کلمه فصیحه "لولاک لما[8] خلقت الافلاک" و کریمه بلیغه "مازاغ البصر و ماطغی[9]" فضائل و شمائل او را حدیثی است صحیح و برهانی است صریح، شیوه مرضیه محدثان کبار[10] است، رسولی که هادی گمراهان است و شفیع صغائر و کبائر، ناجی ضعفاست و ملاذ اصاغر و اکابر ع

لب او کرده در مسالک ریب   روی دلها سوی دریچه غیب

۱- آفس : بسپاس   ۲- اصل : جلال   ۳- در همه نسخه ها علاوه از اصل : چیزیکه

۴- ع ت و ت : خفیات   ۵- در اصل ناخوانا ؛ ع ت : سراسر ؛ تصحیح از روی م م ، ت و آفس

۶- اصل : وجان   ۷- اصل : سعد بدون الف ؛ م م : سعاد   ۸- اصل : کما که واضحاً مغلوط است حدیث قدسی است   ۹- قرآن : جزو ۲۷ سوره نجم آیت ۱۷-۱۶   ۱۰- اصل : بکار

پیغامبری[1] که اخبار و اوصاف سنیه و آثار[2] و اخلاق مرضیه او در کتب سماوی مندرج است[3] و از[4] محامد و مآثر اقوال و افعال او و پیروان[5] او مجلدات[6] احادیث و تواریخ مملو[7] و مشحون شده و بنیاد تکلم بمنقبت آل و اصحاب عظام و تابعین و تبع تابعین کرام و علما و محدثان اسلام که هدات دین و رواة حدیث سید المرسلین اند و "رضی[8] الله عنهم و رضوا عنه" صفت ذات و الا صفات ایشان ست، شیمه رضیه نغمه سنجان سخن گذارست ؎

دل شان چون سر خرد هشیار　　　تن شان چون دل قضا بیدار

پاک منشانیکه "حسبک الله و من اتبعک من المومنین"[9] در ثنای ایشان ثابت شده "والسّابقون الاولون" در صفت ایشان نازل گشته -

اما بعد چنین گوید ناقل این حکایت پراگنده و جامع این روایات پریشان محمد صادق اصلح الله بدایته و احسن نهایته که چون بفضل الهی و فیض لامتناهی بمرتبه تمیز رسیدم و جاذبه فضل و عنایت خداوندی کشان کشان بی اختیارم در اهل علم و ارباب فضل و اصحاب کمال انداخت و بصحبت این طائفه علیه که فوق همه سعادات است و بالغت این گروه باشکوه که سر جمله عبادات[10] است ممتاز و سرفراز شدم، پیوسته در ملازمت این قوم بزرگوار بقدر وسع و طاقت و استعداد، اکتساب فضیلت و اقتباس سعادت می کردم و زمان زمان حلاوت ذوق علم و لذت شیرینی فضل در کام جانم می ریخت تا آنکه از کثرت ممارست کتب سیر و تواریخ حلاوت قصص

۱- اصل و ت: "پیغامبری" ندارد اضافه از روی م م، ع ت و آفس　۲- "و" در هیچ نسخه ندارد تصحیح قیاسی

۳- اصل و ت: "مندرج است" ندارد اضافه از روی م م، ع ت و آفس　۴- ع ت: اواز بجای واز

۵- آفس: پروان　۶- ت: مجلداست　۷- اصل و ت: "تواریخ مملو" ندارد اضافه از روی م م، ع ت و آفس

۸- قرآن: جزو ۱۱ سوره توبه آیت ۱۰۰-۹۹　۹- در همه نسخه "و در" متن تصحیح قیاسی

۱۰- اصل: عبادا است -

واخبار در ذهنم قرار گرفت و ساعتی بی مطالعهٔ این کتب نمی بودم و فی الحقیقه فوائد این علم نامحصور است وعوائد این فن نامعدود چه از تفکر در امور گذشتگان واعتبار از احوال ایشان و دانستن فضائل متقدمان ورذائل پیشینیان ابواب عبرت بر واقفان باخبر و دانایان[۱] هوشمند می گشاید و واسطهٔ زیادتی عقل معاد وسبب افزائش تجربهٔ معاش می گردد[۲] و باعث صبر و رضا بر[۳] وقائع و حوادث روزگار پیدا می شود و توان گفت که علم تاریخ بعد از تفسیر و حدیث انفع علوم است چه در کلام الهی بیشتر قصص و معاملات مذکور است واکثری از کتب سماوی محتوی[۴] آثار انبیا و اخبار سلاطین است و ایضاً توصیف روات و تعریف ثقات و ماجرای ورود احادیث و معاملات غزو جهاد سید کائنات علیه[۵] و آله افضل الصلوات واکمل التحیات وتقدیم و تاخیر ایام ناسخ و منسوخ بعلم تاریخ متعلق است و لهذا علما گفته اند علم الحدیث وعلم التاریخ[۶] توامان، آری اگر محدث از تاریخ خبری[۷] نداشته باشد، از واقعات و معاملات پیغمبر صلی الله علیه و علی آله[۸] وسلم وصحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین که راویان حدیث اند ما چگونه باخبر بود و چسان حق علم حدیث تواند گزارد که بی شرح و تفصیل اخبار رسول وصحابه تسکین باطنها و اطمینان دلها ممکن نیست بنا علیه[۹] این هیچمدان انجمن دانش وبینش را از دیرگاه بخاطر بوده[۱۰] که احوال سادات و مشائخ و اولیا و اصفیا و علما و حکما و فضلا و شعرای هر عصری را بهترین طوائف انسانی بعد از انبیا[۱۱] و صحابه کرام و اهل بیت عظام علیهم السلام ایشانند از زمان خلفا راشدین رضی الله عنهم اجمعین تا دورهٔ خاقان اعظم مولاد[۱۲] ملوک و[۱۳] خواقین بنی آدم رونق دهنده تاج و تخت، زینت بخش اقبال و بخت، مسند آرای

۱- اصل: دانیان؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۲- ع ت، ت: حاصل می گردد ۳- اصل: "بر" ندارد

۴- ع ت: محتوی ندارد ۵- اصل: علیه وعلی ۶- ع ت: علم التواریخ ۷- ع ت: خبری ندارد ۸- ع ت: صلعم ۹- آ فس: بنیاد علیه

۱۰- ع ت: بود ۱۱- ع ت: انبیا و اهل بیت عظام وصحابه کرام ۱۲- اصل، م و آ فس: مولاد و ملوک تصحیح از روی ت

۱۳- در همه نسخه: ملوک خواقین بدون "و" متن تصحیح قیاسی

[1]معدلت و انصاف، دیده دوز بی[2] ادبان جور و اعتساف[3]، فرازندهٔ تخت و دیهیم، طرازندهٔ هفت اقلیم آرام بخش[4]
عرصهٔ[5] زمین و زمان انتظام دهِ عالم کون و مکان ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران[6] ثانی شاهجهان بادشاه
غازی افاض الله علیه العالمین برّه و احسانه، در قید تحریر آرد، توفیق نمی یافت و وقت مساعدت نمی کرد و کتبی[7]
که متضمن احوال این قوم[8] باشد بدست نمی آمد تا آنکه بخاطر[9] ریختند که احوال قدما و سلف از سادات و مشائخ
و اولیا و حکما و علما[10] و شعرا چه مخلوط بواقعات بادشاهان و چه جدا جدا در کتب تواریخ و تذکرها مسطور است هر
وقت توفیق یاری دهد و وقت مساعدت نماید و ترتیبی لائق انشاء الله در سلک تحریر خواهد کشید تا هنگام شروع
آن مطلب بقدر مقدور در[11] ضبط احوال سادات و مشائخ و اولیا و علما[12] و حکما و فضلا و شعرای دورهٔ این[13] دودمان
عالی نموده شود چون این خاطر مکرر آمد شروع در تتبع[14] نمود و[15] بحمدالله در اندک زمانی بر مدعای خاطر فائض
شد و مشتمل است این رساله بر ده طبقه مطابق بادشاهان این دودمانِ عالی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
تا زمان این بادشاه دین پناه ابوالمظفر صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی و نامیده شد این کتاب[16]
طبقات شاهجهانی - امید از ناظران منصف آنست که چون این طبقات در نظر ایشان در آید بنظر انصاف
نظر کنند و خطا و خلل آن را بذیل کرم و عفو بپوشند که بهترین اوصاف آدمی عفو و تجاوز است - بر ضمیر ارباب

۱- آفس: ناخوانا ۲- ع ت: بی ۳- ع ت: اعساف، م م: اطفاف
۴- اصل: آرام بخش ندارد ۵- ع ت: "عرصه" ندارد ۶- ع ت: محمد ثانی صاحبقران
۷- در همه نسخه: گیتی که واضحاً بی محل است؛ تصحیح از نسخهٔ ع ت ۸- ع ت: "این قوم" ندارد ۹- آفس: "بخاطر" ندارد
۱۰- ع ت: علما ندارد ۱۱- اصل و م م، آفس، ت، ح: "در" ندارد اضافه از نسخهٔ ع ت ۱۲- اصل: علما ندارد
اضافه از روی ع ت ۱۳- ع ت: این دوره ۱۴- اصل: تستیع تصحیح از روی ت و ع ت
۱۵- ع ت: "و" ندارد ۱۶- اصل: این کتاب را

دانش و بینش ظاهر و آشکار است که چون حضرت صاحبقران گیتی ستان و اولاد امجاد آن حضرت همواره همت عالی نهمت بر ترتیب[1] و رعایت[2] این زمره عظیم الشان و طائفه عالی مکان می گماشتند - جمی کثیر و جمی غفیر[3] از این گروه والاشکوه در زمان فرخنده نشان این خاندان فرخنده نشان از بلاد جهان و امصار ایران و توران و زابلستان و هندوستان را که در تحت تصرف این خانواده شده' آمده بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال تمامی این طبقه نوشتن دشوار است زیراکه این سلسله چون برهان تطبیق بلانهایت است و احاطهٔ آن در یک زمان و یک آن فوق الحد والغایة لاجرم بر ذکر جمعی که شمهٔ از احوال ایشان راقم این اوراق پریشان را معلوم شده و از نهایت اشتهار کالشمس فی نصف النهار اند و مناقب و مفاخر و کرامات و خوارق عادات و تصانیف و توالیف و دواوین اشعار ایشان در روزگار سائر و دائر است می نویسد و افتتاح از آن جماعت می نماید که در زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان از عالم انتقال نموده اند و هر کس را که در زمان بادشاهی این دودمان وفات یافته' او را داخل زمان آن بادشاه گردانیده هرچند که زمان بادشاهان سابق را نیز دریافته باشد - سبحان الله اگرچه باعتبار عهد و زمان تقدم و تاخری در میان این همه متعین است لیکن درین ولا در پردهٔ نیستی و فنا آنچنان مخفی و متواری شده اند که گویا همه بر یک عهد و میثاق رخت زندگی ازین نشیمن

۱- ت: بر ترتیب' که ممکن است بتربیت باشد ۲- ع ت: سمایت ۳- ع ت: جمی که واضحاً مغلوط است ترتیب جمی غفیر از اجتهادات نادر مصنف است زیراکه ترتیب درست و مروجه جم غفیر است نه جمی غفیر؛ رک' فرهنگ عمید مجلد اول ص ۶۹۹ ۴- اصل و مم: شرف ۵- ع ت: او ۶- ع ت: دگر ۷- ع ت: افتتاح ۸- اصل: "از عالم" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۹- مم: کسی ۱۰- اصل: "مخفی و" ندارد اضافه از روی ع ت ۱۱- اصل: بر همه؛ تصحیح از روی آفس' ت و ع ت

وحشت وسرای غرور بر بسته در وثاق بهجت[1] وسرور[2] منزل گرفته اند و[3] ازان همه قوافل که پی در پی رفته سلسله جنبانی[4] نمانده چنانستی که با اہل دنیا در لذت و زندگانی ہرگز شریک[5] نبودند - رفتند و نتایج اعمال خود معائنه کردند- "فمنهم سابق بالخیرات و منهم مقتصد و منهم ظالم لنفسه"[س] چه خیالها که در دیگ دماغ خود بختند[6] و اعتماد بر قوت و جوانی و طاعت و عبادت و علم و دانش و فهم و فراست خود کردند اکنون بند بند ایشان منهدم شده و جسد[7] ایشان در گورها متفرق گشته ومال و ضیاع و عقار ضائع گذاشتند - مساجد و مجالس از ایشان خالی شد و آثار ایشان منقطع شد - وفی ذلک تذکرة و ذکری لاولی الالباب - بر سر مقصود آیم این رساله منحصر است در احوال جمعی ازین بزرگواران که در[8] دورهٔ این خاندان بوده اند و چه عجب[9] که جمعی دیگر ازین قوم از شبکه[10] تذکار بدر جسته باشند و پای بند اشارت و عبارت نشده زیرا که از احوال آنها کما ینبغی چیزی[11] معلوم نگشته لاجرم بر ذکر جمعی که از احوال آن[12] مطلع شده اختصار افتاد ومن الله الهدایة والرشاد -

---

۱- ع ت: تہجت ۲- ت: سردر ۳- ع ت: "و" ندارد ۴- ع ت: جنانی

۵- ع ت: شریک ہرگز ۶- اصل: پختہ؛ تصحیح از روی ع ت و آفس ۷- آفس: جهد، مم، ع ت و ح: وجد

س اقتباس از آیت قرآنی، قرآن: "فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات" جزو ۲۲ سوره فاطر آیت ۳۲، ۳۱

۸- اصل: "در" ندارد اضافه از روی نسخه ع ت ۹- ع ت: عجب که ندارد ۱۰- ح: ازانیکه

۱۱- ت: خبری ۱۲- ع ت: آنها

طبقۂ اولیٰ

طبقهٔ اولی

وآن مشتمل است بر سه باب

باب اوّل

باب اوّل

در بیان سادات و اولیاء که همعصر صاحبقران گیتی ستان بوده اند و در زمان آنحضرت از عالم انتقال نموده - پوشیده نماند که از زمان ظهور حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و احاطهٔ سلطنت وی روی زمین را دان از سال هفتصد و هفتاد است تا هشتصد و هفت که مجموع سی و هفت که مجموع سی و هفت سال باشد جمعی کثیر از سادات و مشائخ و علماء و فضلاء و شعراء در ممالک ایران و توران و هندوستان بوده اند و ضبط همه محال است لاجرم جمعی از مشاهیر که در زمان آنحضرت وفات یافته از احوال آنها بقدر امکان می نویسد اقدم و اشرف و اعظم الیشان حضرت سید امیر کلال و بعضی از اصحاب الیشان اند لاجرم شروع از ذکر الیشان می نماید وباللّٰه التوفیق -

حضرت سید امیر کلال قدس سره بشرف سیادت وکرامت متصف بود وافضل واکمل خلفاء خواجه محمد بابا سماسی مولد و مدفن شریف وی موخاری است که یکی از دیهای بخارا است - از والدهٔ آنحضرت منقولست که تا امیر کلال در شکم من بود هرگاه لقمهٔ مشتبه اتفاق افتادی مرا درد شکم عظیم شدی چون این معنی تکرار یافت دانستم که بسبب وجود این طفلست دیگر در لقمه احتیاط لازم گرفتم - اولیاء بسیار از دامن تربیت آنجناب برخاسته اند و حضرت خواجه بهاء الدین را نسبت صحبت و تعلیم ذکر از آنحضرت ست و شیخ شمس الدین کلال که بشارت پادشاهی بحضرت صاحبقران گیتی ستان داده از مریدان اوست و گویند کل اصحاب حضرت سید صد و چهار بوده اند - وفاتش در سنه اثنین وسبعین وسبعمایه در اوائل زمان سلطنت صاحبقران بوقوع آمد و احوال ومقامات وخوارق عادات حضرت سید بیش ازانست که توان نوشت هرکرا ذوق مطالعهٔ آن باشد مقامات آنحضرت را مطالعه نماید - بزرگی وعظمت وی را از همین قیاس باید کرد که مثل خواجه بهاء الدین نقشبند وخواجه عارف قدس سرهما دیگران از دامن تربیت وی برخاسته اند -

امیر برهان قدس سره فرزند نخستین حضرت سید امیر کلال بود از بزرگی وعظمت که داشت حضرت سید بارها می فرمود این فرزند برهان من است وحضرت امیر تربیت وی را حواله بخلیفه اعظم خود خواجه بهاء الدین

---

۱ - ع ت: "وآن" ندارد ۲ - کذا در همه نسخه ها؛ باید "نوشته می شود" باشد ۳ - اصل: "از" ندارد اضافه از روی ع ت
۴ - اصل: شبهه؛ ع ت: بستبه، آ فس: بنبهه؛ متن تصحیح قیاسی ۵ - ع ت: تعلیم ۶ - اصل، ع ت و آ فس: کمل، ت و م م: تحمل؛ متن تصحیح قیاسی ۷ - اصل: "سبعمایه" ندارد اضافه از نسخه های دیگر ۸ - اصل: "واحوال" ندارد اضافه از روی ت، آ فس و ع ت ۹ - ت: "سید" ندارد ۱۰ - اصل: "قدس سرهما" ندارد اضافه از روی ت ۱۱ - آ فس: عظمتی ۱۲ - اصل: "امیر" ندارد اضافه از نسخه های دیگر -

نقشبند قدس الله اسرارهم کرده بودند و لهذا بکمال و تکمیلی که باید، رسید و از همعمران حضرت صاحبقران گیتی ستان بوده و در سنه ست وسبعین وسبعمایه وفات یافت - قوت نسبت امیر برهان بدرجه بود که عزیزی می گفت هر گرتی که مرا با امیر برهان ملاقات شدی احوال باطنی مرا از من می ربود و مرا خالی و پریشان می ساخت چون این معنی بکرات واقع شد درد دل خود بحضرت خواجه بهاء الدین قدس سره گفتم - فرمودند اگر بعد ازین ترا با امیر برهان ملاقات شود و خواهد که متوجه تو شود تو متوجه من شو و بگو که من نیستم ایشانند - پس ازین تعلیم روزی امیر برهان را در راهی دیدم - خواست بهمان طریق مشغول شود من متوجه حضرت خواجه شدم و گفتم من نیستم ایشانند - یک بار دیدم که حال امیر برهان تغیر یافت واز پای در افتاد و بعد ازان هرگز بطریق تصرف بمن متوجه نشد -

امیرشاه وامیر عمر قدس سرهما از همعمران امیر تیمورند و فرزند سوم و چهارم حضرت سید امیر کلال قدس سره - امیر سید کلال قدس سره تربیت امیرشاه را حواله شیخ یادگار کن سرونی که خلیفه سوم امیراند، کرده بودند - طریق امیرشاه در کسب معیشت آن بوده که از صحرا نمک می آورد و می فروخت و ازان مر او قات معاش می گذراند و از دنیا بقدر کفاف تصرف می کرد و می فرمود هر گرفتنی را جواب گفتنی در عقب است و همیشه بخدمت بندگان خدایتعالی

۱- اصل: قوت؛ تصحیح از نسخه های دیگر ۲- اصل، ت و آفس: "ست وسبعین وسبعمایه" ندارد؛ تصحیح از نسخه های دیگر

۳- ع: عبارت ناخوانا ۴- اصل: "برهان" ندارد اضافه از روی آفس، ع ت و م ۵- ع ت: در

۶- ت: خواجه ۷- ع ت: ازآن ۸- ع ت: بعد از را "اتفاقاً" اضافه دارد

۹- اصل: "واو" ندارد اضافه از روی آفس ۱۰- ت: بیکبار ۱۱- ع ت: پا ۱۲- ع ت: تیموراند

۱۳- آفس: سیوم ۱۴- اصل: "امیر" ندارد اضافه از روی آفس و ت ۱۵- ع ت: قدس الله سره

۱۶- ت: "امیر سید کلال قدس سره" ندارد ۱۷- اصل: کن سرونی، م کن سوونی ۱۸- آفس: کرده بوده اند

۱۹- ت: بقد بقدر ۲۰- ع ت، آفس: هرگرفتی ۲۱ ع ت، آفس: گفتی

مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت مهمات مردم سعی و اهتمام تمام داشته و از تعهد خاطرها و نگهداشت دلها[1] دقیقه فرو نمی گذاشت و امیر عمر صاحب کرامات و خوارق عادات بوده و اکثر اوقات بشغل احتساب قیام می نمود و بغایت غیور بوده می فرموده که اکابر گفته اند چون گاؤ را وقت سر بریدن آید بر خرمن این طائفه گذر اند چون نردبان را وقت سوختن رسد بر دیوار این طائفه نهند و هر که را خواهند[2] بر اندازند و حضرت امیر کلال قدس سره تربیت امیر عمر را حواله شیخ جمال الدین دهستانی که خلیفه چهارم حضرت امیر بوده، کرده بوده اند - وفات حضرت[3] امیر عمر در شهور سنه ثلث و ثمانمایه بوده پیش از سه سال از وفات حضرت صاحبقران گیتی ستان انار الله برهانه -

مولانا عارف دیگرانی قدس سره بسیار بزرگ بود[4] خلیفه دوم حضرت امیر کلال ست. مولد و مدفن شریف وی دیگران است از قصبه هزاره که برلب آب کوهک واقع شده امیر کلال می فرمود[5]، در میان اصحاب من مثل خواجه بهاء الدین و مولانا عارف کسی نیست این دو تن گوی از همه ربوده اند و چون مولانا عارف سالها پیش از حضرت خواجه ملازمت امیر کلال کرده تربیت ها یافته بود - حضرت خواجه رعایت سبقت آنجناب[6] نموده بر وجه تعظیم و تقدیم با وی معامله می کرده اند چنانچه وقت طهارت برلب آب بالا تر از مولانا طهارت نمی کرده و در راهها قدم بر بالای قدم وی نمی نهاده اند - وفاتش در سنه خمس و سبعین[7] و سبعمایه واقع شد - پیش از وفات خواجه بهاء الدین در اول ظهور امیر تیمور گورکان - منقولست که روزی در ده دیگران سیلی عظیم آمد و هم[8] آن شد که ده را آب برد مردم ترسیدند و پیش مولانا آمدند و مولانا خود را بر رهگذر[9] سیل آنجا که تند تر بود در آب

۱- اصل: "دلها" ندارد تصحیح از روی آفس و ع ت   ۲- ع ت: خوانند   ۳- ع ت و آفس: "حضرت" ندارد

۴- آفس: نبود   ۵- ع ت و م م: می فرموده   ۶- ع ت: آنچنان

۷- اصل: "خمس و سبعین و سبعمایه" ندارد اضافه از روی آفس و ع ت   ۸- ت: وهمان

۹- ع ت: بر رهگذر

انداخت و گفت اگر توانی مارا ببر - فی الحال سیل فرونشست و عربدهٔ وی تسکین یافت - از سخنان مولانا
است که هرکه در بند تدبیر خودست در دوزخ نقد ست و هرکه در مطالعهٔ تقدیر اوست در بهشت نقد است -

مولانا شمس الدین کلال قدس سرهٔ از معصران امیر تیمور گورکان است و بسیار بزرگ بوده[1]
و سفر مبارک حجاز کرده و در عراق با مشائخ صحبت داشته طریقهٔ[2] مراقبهٔ ایشان را بما وراء النهر آورده و انتشار
داده[3] و فاتش در حدود[4] سنه خمس و سبعین و سبعمایه[5] بوقوع آمد گویند در عنفوان تمیز و آگاهی روزی امیر کبیر
صاحبقران جهانگیر انار الله برهانهٔ با جمعی از یاران و مصاحبان بدیدن مولانا شمس الدین که در آن وقت مرجع
طالبان حق بوده[1]، رفتند و نشستند مولانا از روی کشف[6] و کرامت که لازمهٔ وقت اولیاء الله است فرمود
در مجلس ما کسی[7] است که اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف وی در آید - حاضران مجلس که هرکدام کلان قبیلهٔ
خود بود این مژده را مطابق حال خود خیال کرد - حضرت صاحبقران بخاطر آوردند مرآن[8] درجه کجا است که این مقصد ارجمند
همداستان[9] من شود چون این[10] قسم خودبینی در دل حاضران مجلس و این قسم شکستگی در ضمیر حضرت صاحبقران متمکن شده[11]
دریای بخشش در موج آمد - حضرت[12] مولانا صریحاً فرمود که چون قادر مطلق جل شانهٔ خواست که آدم را برای خلافت
خود آفریند خطاب بمخلوقات علوی و سفلی نمود و گفت میخواهم مخلوقی پیدا کنم که حامل بار امانت من باشد هرکدام
از مخلوقات علوی خود بینی کرده گمان برد که از جنس من خواهد بود زمین شکستگی خود در نظر آورده خود را قابل آن مرتبهٔ عالی

۱- ع ت : بود   ۲- اصل و ت : "طریقه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۳- ت : داد
۴- اصل و ت : "حدود" ندارد اضافه از روی ع ت   ۵- اصل و ت : "خمس و سبعین و سبعمایه" ندارد اضافه
از روی آ فس و ع ت   ۶- اصل : "کشف" ندارد اضافه از روی ت، ع ت، م م و آ فس و ح   ۷- آ فس : باکسی
۸- اصل : مرآن ؛ تصحیح از روی م م و آ فس   ۹- ت : همدستان   ۱۰- ع ت : آن
۱۱- آ فس : شد   ۱۲- ع ت : و حضرت

ندانست کرم خداوند تعالی اورا کرامت بخشیده آدم را از خاک آفرید همچنین[1] هرکه درین مجلس شکستگی نصیب وی شده[2] درستی در کار او[3] پدید آید[4] وعنقریب ممالک ربع مسکون را متصرف[5] خواهد شد صاحبقران از شنیدن[6] این مژده گل گل شگفتند و دانستند که این مژده مرایشان راست واز همان[7] روز عازم این کار گشتند وعنقریب برکات ونتائج آن کلام بظهور آمد

گنج دولت که طلسمات عجایب دارد — فتح آن در نظر رحمت درویشان است

روی مقصود که شاهان بدعا می طلبند — مظهرش آئینهٔ طلعت درویشان است

پوشیده نماند که غیر ازین بزرگان از خلفا و اجلهٔ اصحاب امیر سید کلال بسیار بوده اند که در عهد سلطنت امیر تیمور گورکان کوس مشیخت[8] می زده اند ومرجع طالبان حق بوده مثل شیخ یادگار کن سروئی[9] وشیخ جمال الدین دهستانی وامیر کلان داشی ومولانا علاء الدین کن سروئی وشیخ محمد خلیفه وشیخ بدرالدین میدانی وخواجه شیخ وارزونی وشیخ سلیمان وشیخ امین هر دو کرمینی وشیخ محمد اکبی ومولانا جلال الدین کشی ومولانا بهاء الدین طوایسی همه عالم و فاضل وعارف وکامل، لیکن چون از سال وفات آنها معلوم نداشت ذکر آنها علاحده ننوشت رحمهم الله سبحانه ـ

حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره[10] ـ افضل واشرف مشائخ وبزرگانی[11] که در عهد امیر تیمور بوده اند حضرت خواجه بهاء الدین است ـ وصیت بزرگی وعظمت آنجناب مشرق ومغرب را فرو گرفته ومناقب ومفاخر وی بیش از آن است که توان نوشت وکشف وکرامات[12] وی زیاده از آنچه تصور توان کرد خلیفهٔ اول ست از خلفاء

---

۱ ـ ع ت: "همچنین" ندارد ۲ ـ ع ت: شد ۳ ـ ع ت: وی ۴ ـ ت وآفس: آمد

۵ ـ آفس: متحکم ۶ ـ اصل: شنیده؛ تصحیح از روی ت وع ت ۷ ـ ع ت: همه

۸ ـ اصل: شیخت؛ تصحیح از روی ت وآفس ۹ ـ آفس: "از کن سروئی... تا علاء الدین" گذاشته است

۱۰ ـ ع ت: قدس الله سره العزیز ۱۱ ـ ع: عظمت ۱۲ ـ ت وع ت: کرامت

اربعۂ سید امیر کلال قدس سرہ - احوال و کرامات وی بتفصیل در مقاماتهای آنحضرت که اکابر اولیاء نوشته اند[1] مذکور است ولادت آنحضرت در محرم سنه ثمان عشر و سبعمایه بوده وفاتش در سنه احدی و تسعین و سبعمایه[2] مولد و مدفن آنحضرت قصر عارفان است که دیهیست بر یک فرسنگ بخارا - از طفلی آثار ولایت و انوار کرامت از بشرۂ مبارک وی ظاهر و پیدا و[3] لایح و[4] هویدا بوده و حضرت خواجه را نظر قبول در طفلی از خواجه محمد بابا سماسی بود و تعلم[5] ذکر از سید امیر کلال - و در حقیقت اویسی بوده از روح پر[6] فتوح خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی ارواحهم - از والدۂ آنحضرت منقولست که فرزندم بهاء الدین چهار ساله بود که گفت این فراخ شاخ گوساله هیچه[7] پیشانی خواهد آورد بعد از چند ماه آن فراخ شاخ بهمان صفت گوساله بزائید - منقولست که حضرت امیر چون کمال استعداد حضرت خواجه بهاء الدین معائنه می کرده روز بروز التفات بحضرت خواجه زیاده می نمود - بنابر آن جمعی از کبار اصحاب سید امیر کلال در خلوتی از کمال غیرتی که بر احوال حضرت خواجه داشته اند[8] پیش امیر حضرت خواجه خوضی کرده اند و امیر در آن خلوت هیچ نفرموده تا وقتیکه جمیع اصحاب از خرد[9] و بزرگ پانصد کس کما بیش برای کاری جمع[10] شده اند امیر در آن مجمع رو بخوض کنندگان کرده فرمود که شما در حق فرزندم - بهاء الدین گمان بد برده اید[11] و غلط کرده و بعض احوال او را بر قصور حمل کرده - شما او را نشناخته اید همیشه نظر[12] خاص حق سبحانه شامل حال اوست و نظر بندگان حق سبحانه تابع[13] نظر او جل[14] شانه در مزید نظر بحال او مرا صنعی[15] و اختیاری نیست بعد از آن هم در آن جمع حضرت

۱- اصل: نوشته مذکور؛ اضافه از روی ت، آفس و ع ت ۲- ت: وتسعمایه؛ که واضحاً مغلوط است ۳- ع ت: "و" ندارد

۴- ت: "ولایح وهویدا" ندارد ۵- آفس: "تعلم" ندارد؛ ع ت: تعلیم ذکر ۶- ع ت: بر

۷- اصل: تهجه؛ تصحیح از روی آفس که در آنجا هیچه است ۸- آفس: داشته ۹- ع ت: خدد

۱۰- ع: جمعی ۱۱- ع ت: برده اند؛ ت: گمان برده اید ۱۲- ت: بنظر حق سبحانه

۱۳- ع ت: مانع ۱۴- ع: از ۱۵- مم: مرا ضیعی

خواجه را طلبیده و اشارت بسینهٔ مبارک خود کرده گفته پستان[1] برای شما خشک کردم و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت[2] بر آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت است هر جا بوی به[3] مشام شما میرسد از ترک و تازیک طلبید و در طلب کاری بموجب همت خود تقصیر نکنید ـ حضرت خواجه بعد از ظهور این نقش[4] بملازمت قثم شیخ و خلیل[5] اتا رسیده و دوازده سال بخلیل اتا گذرانیده[6] و دو بار سفر حجاز کرده در نوبت[7] دوم بهرات آمده صحبت حضرت مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی را دریافته واز جانبین نیازها بایکدیگر کرده گویند چون حضرت مولانا زین الدین حضرت خواجه را دیده گفت خواجه بهاء الدین نقشبند[8] شمائید از برای ما نیز[9] نقشی بر بندید حضرت خواجه در جواب گفته " آمده ایم که نقشی بر بائیم "۔

خواجه علاء الدین عطار[10] قدس سرهٗ از همعصران صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان و از اعظم خلفاء خواجه بهاء الدین نقشبند است در مقامات[سه] مذکور است که حضرت خواجه در مبادئ احوال حضرت خواجه علاء الدین را در مجالس[11] نزدیک خود می نشاندند و زمان زمان از حال وی خبر می گرفتند ـ بعضی از محرمان از سر این حال سوال کردند فرمودند اورا نزدیک خود می نشانم تا گرگ نخورد و گرگ نفس وی در کمین است هر لحظه از حال او تفحص[12] می نمایم می خواهم که منظور شود ولهذا انوار ولایت و آثار هدایت علی الوجه الاتم از خدمت خواجه علاء الدین بظهور آمده[13] و

۱ـ اصل و آفس: بستان ۲ـ اصل: " بشریت " ندارد اضافه از روی ع ت، آفس و ت ؛ ع ت: بنه بشریت بجای بیضه بشریت ۳ـ اصل: مشام بدون به ۴ـ آفس: نفس ۵ـ آفس: جلیل

۶ـ اصل: گذرانیده با "ز" ؛ ع ت و ت: گذرانده ۷ـ اصل: نونت ؛ تصحیح از روی آفس و ت

۸ـ ت: نقشبندی ۹ـ ع ت: " نیز " ندارد ۱۰ـ اصل و ت: "عطار" ندارد اضافه از روی م م، ع، ع ت و آفس سه ـ مقامات یعنی " مقامات سید امیر کلال " تصنیف امیر حمزه پسر سید امیر کلال

۱۱ـ ع ت: "را در مجالس" ندارد ۱۲ـ ع ت: تفحیص ۱۳ـ ع ت: آمد

حضرت خواجه در ایام حیاتِ خود[1] حواله تربیت بسیاری از طالبان بخدمتِ خواجه علاء الدین می کرده اند و می فرموده علاء الدین خیلی بار برما سبک کرده است لاجرم بحسن تربیت و یمنِ صحبت حضرت خواجه علاء الدین بسیاری از طالبان از پایگاه بُعد[2] و نقصان به پیشگاه قرب و کمال رسیدند و مرتبه تکمیل و اکمال[3] یافتند و از آنحضرت منقولست که در مرض اخیر می فرموده که بعنایت حق سبحانهٗ و نظر خواجه بزرگ قدس سرهٗ اگر اختیار کنم همه عالم بمقصود حقیقی واصل شوند ؎

گر نشکستی[4] دل دربان راز　　　قفل[5] جهان را همه بکشادی

وفاتش در سنه اثنین و ثمانمایه شب چهارشنبه بیستم رجب واقع شده و روزه شریفهٔ وی در ده نوچغانیانست[6] - وی فرموده قدس سرهٗ من متضمن می شوم که هرکه درین[7] طریقه بتقلید[8] درآید هر آئنه بتحقیق رسد حضرت خواجه بزرگ مرا بتقلید خود امر کردند و هرچه تقلید ایشان کردم و می کنم اثر و نتیجه آنرا بتحقیق مشاهده می کنم -

مولانا جلال الدین محمد مرغابی قدس سرهٗ از همعصران حضرت[9] صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان است - بسیار بزرگ بود در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و بمتابعت[10] سنت نبوی علیه افضل الصلوات بدرجات عالیه اهل ولایت رسیده - در احیای طریقه سنت و جماعت سعی بلیغ داشت و در اماتت[11] روش هوا و بدعت کوشش عظیم می نمود - یکبار مَلک هرات مُهره ای بوی فرستاد

۱- آفس: خور　　۲- آفس: بعدد　　۳- ع ت: اکمل　　۴- ت: گر نشکنی

۵- ع ت: فضل　　۶- ع ت: نوجنا یا است　　۷- آفس: باین　　۸- ت: تقلید

۹- اصل، ع ت، مم و ح: "حضرت" ندارد اضافه از روی آفس و ت　　۱۰- مم: بمطابق

۱۱- ع ت: امات، اماتت بمعنی کشتن و میرانیدن، رک، فرهنگ دهخدا جلد ۸ ص ۱۲۹

قبول نمود حامل صره گفت اگر این را پیش ملک برم ملول خواهد شد بشاگردان خود که در مدرسه اند قسمت کنند فرمود که تو خود بمدرسه برو و هرکس قبول کند بوی ده بشرط آنکه بگوی این زر از کجاست آن شخص بمدرسه برد هیچکس آن را قبول نکرد - وفاتش در ذی الحجه سنه ثمان و[1] سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد - در مرغاب هرات مدفون است گویند مولانا نظام الدین هروی که اعلم علماء وقت و افضل اصفیای زمان خود بود و در وادی طاعت و عبادت علم ورع و تقوی می افراشت و خلاف شرع محمدی علیه[2] افضل الصلوات سرموی نمی پسندید مولانا جلال الدین محمد[3] را باین اوصاف ستائش می کرد - و[4] نقل است که شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله تعالی سره بمعصر مولانا نظام الدین هروی بوده چون بعضی نسبتها که در بعضی اوقات اهل الله را می باشد از حضرت شیخ صدور یافت و مسموع مولانا نظام الدین شد شیخ را قدس سره تکفیر کرد و بدو رقعه نوشت که تو کافری - چون شیخ رکن الدین علاء الدوله[5] رضی الله عنه رقعه مولانا را علیه الرحمه خواند - تواضع نمود و زار زار بگریست و گفت ای نفس هفتاد سال بتو می گفتم که تو کافری، از من باور نمی کردی اکنون هیچ شبهه نماندت که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده گردن بنه و بعد ازین مرا مرنجان و این رباعی انشاد کرده

نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست | در فعل بدش هیچ پشیمانی نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم | این کافر را سر مسلمانی نیست

مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی قدس سره جامع کمالات صوری و معنوی بود در علم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و بحقیقت اویسی بوده از[6] روحانیت شیخ احمد جام قدس سره ملازمت

۱- اصل: "و" ندارد اضافه از روی ت ۲- ع ت: "علیه" ندارد ۳- ت، آ، فس، ع ت: محمود
۴- ت، ع ت: "و" ندارد ۵- ع ت: "علاء الدوله" ندارد ۶- ت: "از" ندارد

تربت مقدسهٔ وی بسیار می کرد[1] و مدت هفت سال پیاده بیشتر پای برهنه از تایباد به تربت
مقدسه رسیدی و در گنبدی که محاذی آنست بایستادی و تلاوت قرآن نمودی و هرچند وقت اندکی
پیشتر[2] می آمد در مدت هفت سال به پیش مرقد شریف رسید بعدازان هرگاه پیش مرقد رسیدی بنشستی -
وپیرا از اختلاف احوال دور ایستادن[3] و آهسته آهسته نزدیک مرقد آمدن و بعدازان نشستن پرسیدند- گفت همه
باشارت و حکم آنحضرت بود در وقتیکه امیر تیمور گورکان از ملک غیاث الدین کرت هرات را تسخیر نمود -
در قصبه تایباد آنجناب ملاقات کرد و آنحضرت زبان به[4] نصیحت کشاده سخنان سودمند فرمود در اثنای قیل و
قال صاحبقران ستوده خصال ازان قدوهٔ اهل وجد و حال سوال کرد که شما چرا ملک غیاث الدین را ارشاد
نفرمودید تا ترک اعمال ناشایست دهد مولانا فرمود اورا نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی ترا بروی
گماشت اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی[5] دیگری را بر تو مستولی[7] گرداند- امیر
تیمور گفت کیست که اورا بر من استیلا دهد- جناب مولانا فرمود عزائیل - امیر صاحبقران از شنیدن این سخن
فال نیک گرفت و گفت هیچ یک از سلاطین را بر من ظفر دست نخواهد داد و مرگ من با جل طبیعی[8] خواهد بود
و عاقبت چنان شد- وفات مولانا روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام[9] سنه احدی و تسعین و سبعمایه بوقوع آمد- منقول
است که ملک غیاث الدین کرد که ملک ازوی بصاحبقران انتقال یافت بسیار مدمغ و[10] متهور بود ظلم[11] و تعدی
کردی و رعایا ازوی شاکی بودند روزی بدیدن مولانا به[12] تایباد آمد و مولانا گفت ای ملکزاده در قدرت

۱- ع ت : می کرده ۲- اصل و همه نسخه : بیشتر؛ التصحیح قیاسی ۳- ع ت : استادن
۴- ع ت : بر نصیحت ۵- مم : ننمائی ۶- ت: برو ۷- ع ت: مستولی
۸- ع ت : طبعی ۹- ع ت : محرم ۱۰- آفس : قرأت واضح نیست ۱۱- ت: "ظلم" ندارد
۱۲- اصل : تایباد بدون به

رب العالمین توازان حقیرتری که بتصور درآئی باوجود حقارت ترا برگروهی از بندگان خود مسلط ساخته-خود را گم مکن و انصاف مظلومان بده و الّا حق سبحانه وتعالی برآن قادر است که ملک را از تو بستاند و بدیگری دهد ملک با مولانا قرار داد که من بعد راه عدل گیرد وظلم وبدعت بگزارد اما بهمان نوع زندگانی می‌کرد وازظلم تجاوز[1] نمی‌نمود تا جمعی پیش مولانا رفتند وازوی گله نمودند وگفتند این ملک ظلم ازحد گذرانده و ذرهٔ رحم دروی موجود نیست مولانا این رباعی بملک نوشت ؎

افراز[2] ملوک را نشیب است مکن | درجانی از تو[3] نهیب است مکن
برخلق ستم گرچه بعیب است مکن | از هرسببی با تو حسیب[4] است مکن

ملک را این هم موثر نبود وازظلم وتعدی باز نیامد مولانا روزی بحاضران گفت مُلک را[5] ازین مُلک ظالم گرفتیم و به بهتر ازو بخشیدیم، عنقریب امیر کبیر صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور[6] انار الله برهانهٔ از آب جیحون عبور نمود و[7] استیصال آن[8] کرد کرد و ملک هرات را[9] متوقف شد -

میر سید علی همدانی قدس سرهٔ - حاویٔ علوم ظاهری و باطنی وجامع فضائل صوری ومعنوی بود در اوائل حال ملازمت شیخ شرف الدین محمود ابن عبدالله المزدقانی می‌نموده اما از شیخ تقی الدین علی الدوسی کسب روش[10] طریقه کرد وبعد ازفوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین کرده[11] گفت، فرمان چیست؟

---

۱ - ع ت : تجاوز نمی‌نمود ۲ - اصل: اقرار-ع ت: افراز؛ تصحیح ازروی ت ۳ - ع ت : ازو
۴ - اصل: جیب ؛ تصحیح ازروی ت ۵ - اصل دوم: "را" ندارد اضافه ازروی ع ت، آفس، ت و ع
۶ - اصل: "امیرتیمور" ندارد ت: امیر تیمور گورکان ؛ تصحیح ازروی آفس ۷ - اصل: "و" ندارد اضافه ازروی آفس ۸ - آفس: آن ۹ - ع ت : را ندارد ۱۰ - ع ت : روش
۱۱ - ع ت وآفس : کرد وگفت

شیخ بعد از توجه[1] گفت حکم چنان است که در اقصای بلاد عالم بگردی - امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرده و به صحبت هزار و چهار صد[2] اولیای خدا در یک مجلس رسید مصنفات بسیار ازوی مانده و در عرفا اشتهار دارد - وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست وثمانین وسبعمایه - مرقد مبارکش در ولایت ختلان ست - اسرار النقطه وشرح اسماء الله وشرح فصوص الحکم وشرح قصیده همزیه فارضیه[3] از جمله تصنیفات مشهوره اوست وغیر این تصانیف دیگر نیز دارد -

بابا شنکو قدس سرهٔ - درویش مجذوب بود واز وی کرامات وخوارق عادات ظهوری نمود - چون در سال هفتصد وهشتاد[4] و دو صاحبقران امیر تیمور گورکان بعزیمت فتح خراسان از آب اموبه[5] عبور نمود در اندخود[6] باوی ملاقات کرد - درویش[7] از سر جذبه سینه[8] گوشت بطرف امیر کبیر انداخت آنحضرت تفاول گرفته فرمود خدایتعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت ودر نزدیکی همچنان شد - وفات[9] بابا شنکو در اندخود روی نمود وقبرش هما نجاست وکان ذلک فی سنه خمس وثمانین وسبعمایه -

مخدوم جهانیان شیخ جلال الدین بخاری قدس سرهٔ از همعصران حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان است ودر آن عصر کوس مشیخت در هندوستان می نواخته وبادشاه دهلی

---

۱ - ر ع ت : توحید ۲ - ت : "صد" ندارد ۳ - اصل : حمزیه فارضیه ؛ متن تصحیح قیاسی

۴ - اصل : هفتاد ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵ - اموبه یا آمویه : نام دشتی فراخ وریگی بماوراالنهر به ساحل جیحون - رود جیحون رک ، فرهنگ دهخدا جلد ۲ ص ۱۸۲ ۶ - اندخود : شهریست بین بلخ ومرو - رک فرهنگ دهخدا جلد ۸ ص ۲۵۲ ۷ - اصل : درویشی ؛ تصحیح از روی ع ت وت

۸ - اصل : پسینه ؛ تصحیح از روی آفس ۹ - اصل : "وفات" ندارد اضافه از روی آفس وت

سلطان فیروزشاه مرید او بوده از سادات عظام بخاراست از علوم صوری و معنوی آگاهی تمام داشت مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح قریشی است و از نصیر الاولیا چراغ دهلی فراوان فوائد کسب نموده خلافت یافت با امام عبدالله یافعی صحبت داشته در بعضی کتب بنظر در آمده که مخدوم چهارصد و چهل تن خداشناس را ملازمت نموده خلعت خلافت و فیض گرفته بود و ولادت با سعادت مخدوم در سنه سبع و سبعمایه پانزدهم شعبان بوقوع آمده و در سال هفتصد و هشتاد و پنج روز عید قربان به نزهتگاه وجوب خرامید گویند وقت صبح آثار آمدن ملک الموت بر مخدوم ظاهر شد تا پیغام امانت گزاری بجا آرد مخدوم گفت تا وقت پیشین صبر کن و صبح خوشحالی را بر فرزندان جلال[1] شام ماتم مگردان. ملک الموت توقف نمود - چون مردم از رسمیات عید فارغ شدند طائر روح پر فتوح مخدوم بعالم قدس پرواز کرد و در آن زمان ملتان و سند[2] در تصرف بادشاه دهلی فیروز شاه بود[3] -

شیخ[4] امام الدین ابدال قدس سره دهلی الاصل است خواهرزاده شیخ ضیاءالدین مرد غیب بود و خرقه خلافت از شیخ بدرالدین غزنوی داشت و فراوان فیض از صحبت قطب الاولیا خواجه قطب الدین اوشی قدس سره کسب کرده از ابتدای سلوک تا آخر عمر بعزلت گزراند - عمر طویلی یافت تا وقت[5] سلطان المشائخ در حیات بوده و بعد از آن نیز زنده بود - سلطان المشائخ بی او انجمن سماع نشنیدی در سال هفتصد و هشتاد وفات یافت در ایامی که علم[6] دولت و شوکت صاحبقران گیتی ستان سر بفلک کشیده، آوازهٔ وی در ربع مسکون افتاده بود -

---

۱- ت: جلالم ۲- اصل: سیند؛ تصحیح از روی ت، آفس، عت و ح

۳- عت و آفس: بوده ۴: اصل: "شیخ" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۵- عت: "تاوقت" ندارد ۶- عت: علوم

بدیع الدین شاه مدار قدس سرهٗ در سال هشتصد در اواخر سلطنت صاحبقران گیتی ستان پیش از وفات امیر[1] تیمور گورکان بهفت سال از عالم انتقال نمود - احوال و[2] مقامات وی عجیب و غریب است عمر طویل یافته سلسلهٔ خلافتش به بیست و[3] چهارم واسطه بصدیق اکبر رض می رسد این سلسله بجهت قلت وسایط اقرب سلاسل است برسول الله صلی الله علیه وسلم - در کشف اسرار و اشراف بر دلها و ادراک معنی بغایت مرتبه عالی داشت هرکه او را دیدی سجده کردی بجهت نور الهی که در جبیه وی تابان بود بنابراین همیشه برقع پوشیدی مگر روز بار عام که نقاب از چهره برانداختی آنروز هرکه را هرچه مشکل بودی پیش وی آوردی و حل مشکل خود نمودی احیای اموات و عدم اکل و شرب و سپیدی جامه های ناشست و شوی گاذر از جمله کرامات اوست و او را خلفای نامدار و اصحاب کامگار بسیار بودند همه بظاهر شریعت آراسته برهنگی و بی باکی در منتسبان این خانواده درین نزدیکی حادث شده شاه مدار و خلفای بزرگوار وی ازاین روش بیزاراند -

شیخ نجم الدین محمد الاوکانی قدس سره مرید شیخ رکن الدین علاء الدوله است - عمر طویل یافت - در اوائل سلطنت صاحبقران گیتی ستان سنه ثمان وسبعین وسبعمایه از دنیا برفت و در حصاری از اعمال اسفراین مدفون شد -

---

۱- اصل: "امیر" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲- ت: "و" ندارد ۳- اصل و نسخه های دیگر: بچهارم واسطه که واضحاً مغلوط است و امکان ندارد که هشت صد سال بچهار واسطه طی بشود - متن تصحیح قیاسی

۴- آ فس: این سلسله خلافتش بچهارم واسطه بجهت ... ۵- ع ت: قرب ۶- اشراف در اصطلاح صوفیه عبارت است از اطلاع بر سر یا ضمیر کسی و فکر و اندیشه کسی را دریافتند - فرهنگ عمید جلد اول ص ۱۲۰

۷- اصل: جبیه تصحیح از روی ت ۸- ع ت و آ فس: بوده ۹- ع ت: سپید

۱۰- ع ت: نظائر ۱۱- اصل: "در" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

بابا محمود طوسی قدس سره همعصر صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورگان است و[1] در
زمان آنحضرت وفات یافت[2]- بیک واسطه به شیخ رکن الدین علاء الدوله می رسد و مرید[3] شیخ عبدالله غرجستانی[4]
است و آنقدر التفات و اهتمام که شیخ علاء الدوله را بشیخ عبدالله بود بنسبت بمریدی[5] دیگر نبود گویند شیخ عبدالله
جمعی درویشان را در اربعین نشانده شبی بخادم گفت امشب دو[6] درویش را داروی قوی خواهد رسید واقف
باش که بیخودی نکنند و از خلوت بیرون نروند خادم حاضر می بود ناگاه بابا محمود نعره زنان و فریاد کنان از خلوت
بدر جست و درویشی دیگر هندو الیاس نام نیز نعره زنان از عقب بابا محمود برآمد خادم از عقب ایشان دوید و[7]
هندو الیاس را بگرفت و بابا محمود رو بصحرا و کوه نهاد- هندو الیاس بحسن تربیت شیخ فی الجمله بحال آمد بابا محمود
همچنان مغلوب و مجذوب بماند و از وی کرامات و خوارق عادات بسیار ظاهر می شد گویند مولانا زین الدین ابوبکر
تایبادی قدس سره[8] که از علماء عارف بالله بود- شبی در مزار متبرک شیخ ابونصر سراج حضرت پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم در خواب دید که فرمودند فردا در طوس ترا درویشی عریان پیش آید ویرا تعظیم کن و حرمت دار و لیکن
سجده مکن چون بامداد بطوس درآمد بابا محمود را دید بآن صفت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده بود بابا محمود چون
مولانا را دید خود را بر زمین افگند و سر در نمد کشید مولانا پیش او آمد و زانی[9] بادب بایستاد بعد از[10] ساعتی
بابا محمود پای خود را از نمد بیرون کرد و برپای خاست[11] و با خود میگفت[12] ای بی ادب کسی را تعظیم نمی کنی که دوش پیغمبر

۱- ع ت: "و" ندارد   ۲- آفس و ع ت: یافته   ۳- اصل: "و مرید" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۴- اصل: غزچستان تصحیح از روی آفس و ع ت   ۵- ع ت: بمریدان   ۶- اصل: در تصحیح از روی ت

۷- اصل: دویدند؛ متن تصحیح قیاسی   ۸- اصل: قدس سره و عارف ندارد اضافه از روی نسخه های دگر

۹- ع ت: دربانی   ۱۰- اصل: بعد ازین ساعتی تصحیح از روی ع ت و ت

۱۱- اصل: خواست؛ متن تصحیح قیاسی   ۱۲ اصل: گفت؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

صلی الله علیه وسلم در تربت شیخ ابو نصر سراج[1] با وی ملاقات کرده و[2] ویرا بتو نشان داده و فرشتگان آسمان از وی شرم می دارند مولانا بروی سلام کرد جواب داد وگفت برو که اولیاء رودبار منتظر قدوم تو اند - منقولست که خدمت مولانا بعد ازان هر سال یکی از خواص خود را بملازمت بابا محمود فرستادی تا سخنان ویرا نوشته بیاوردی اگرچه آن سخنان نه به[3] طریقه بودی مولانا از وی فهم معانی می کرد -

شیخ محمد شاه فراهی علیه الرحمه از معاصران امیر تیمور گورکان است و در زمان سلطنت آن بادشاه کشورپناه عالم فانی را وداع کرده بعلوم ظاهری و باطنی آراسته بود - بدو[4] واسطه بشیخ[5] علاء الدین میرسد شیخ بهاء الدین عمر که یگانهٔ آفاق بود خواهرزاده و مرید شیخ محمد شاه است و شیخ محمد شاه در آخر عمر عزم حج کرد از راه هرموز چون بمنوجان[6] رسید بیمار شد و همان جا وفات یافت صاحب کشف و الهام بود[7] گویند در ان سفر بشهری رسید و خرابات آن بروی منکشف شد مراقب نشسته[8] - ناگاه نعره زد یکی از علما که همراه وی بود[9] سبب صیحه[10] زدن پرسید گفت خرابات این شهر بر من کشف شد زنی دیدم بغایت جمیله - گفتم خداوندا ویرا بمن بخش - ندا آمد که چرا نگوئی که ترا بوی بخشم - آن زن همان وقت توفیق توبه یافت -

شیخ سیف الدین خلوتی قدس سره در زمان فرخنده نشان امیر تیمور گورکان در سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه از دنیا رفته قبر وی در مزار خلوتیان[11] است مرید شیخ محمد خلوتی است گویند که[12] هرگاه شیخ محمد خلوتی

۱- ت : شیخ ابوسراج ۲- ع ت : "و" ندارد ۳- ع ت و آفس : برطریقه

۴- ع ت : و دواسطه ۵- اصل : شیخ علاء الدین بدون "به" تصحیح از روی ت ۶- منوجان : قریه ایست به کرمان

۷- ع ت : الهام بوده ؛ مم : بودند ۸- آفس : نشسته بود

۹- مم، ع ت : بودند ۱۰- ع ت و آفس : صیحه زدن را ؛ صیحه زدن بمعنی بانگ زدن

۱۱- نام از سلسله از صوفیه که بیشتر در کشور ترکی زندگی می کنند - رک فرهنگ دهخدا جلد ۲۱ ص ۷۰۶ ۱۲- آفس : که ندارد

[1]درخوارزم بذکر مشغول شدی آواز[2] او چهار فرسخ رفتی پهلوان محمود پوریار[3] معاصر وی بوده و با وی صحبت می داشته بالجمله بسیار بزرگ بود -

مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سره - وی مرید شیخ سیف الدین خلوتی ست و پانزده سال در خدمت و ملازمت گذرانده جامع بود در علوم ظاهری و باطنی - مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی می فرمود[4] که در زیر طاس فلک مثل ظهیر الدین کس نمی دانم قاری سبعه بود و قرآن را پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گذرانده وقتی [5]در اربعین نشسته و چهار نوبت افطار کرد با آب گندم جوشیده در هر ده روز[6] یکبار هرگاه بزیارت گازرگاه[7] رفتی پای برهنه شدی و گفتی از اولیا الله شرم می دارم که پای با نعلین در برابر ایشان بگذرم - وفاتش در سنه ثمانمایه بوقوع آمد در عهد حضرت صاحبقران و در جوار شیخ خود در مزار خلوتیان مدفون ست -

شیخ علاء الحق والدین قدس سره همعصر حضرت صاحبقران گیتی ستان ست و در آخر عهد وی در سنه ثمانمایه از عالم انتقال نموده خلیفه اخی سراج است که از بزرگ[8] ترین خلفای سلطان المشائخ بوده و پدر شیخ نور قطب عالم و از مشاهیر مشائخ هندوستان در ابتدای حال از اغنیا و اکابر وقت بوده و بغایت متجمل[9] و معظم و چون مرید اخی سراج شد ریاضت شاقه کشید و شیخ بجهت شکستن رعونت اکابری کارهای مبتذل بوی فرمودی گویند شیخ سراج الدین بیشتر احوال سواره می گشت و طعامهای پخته همراه وی می گردانیدند خادمان شیخ بموجب اشارت

۱- اصل: و بجای در تصحیح از روی ت آفس و ع ت   ۲- اصل: آواز و بجای آواز او تصحیح از روی ع ت آفس

۳- اصل: محمد پوریار متن تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۴- ع ت: "می فرمود" بتکرار   ۵- اصل: در ندارد متن تصحیح قیاسی

۶- اصل: "روز" ندارد اضافه از روی آفس و ع ت   ۷- گازرگاه: موضعی است در شیراز که شیخ سعدی در آنجا آسوده است - نام موضعی در هرات که خواجه عبدالله انصاری آنجا مدفون است - رک فرهنگ دهخدا مجلد الف ص ۱۱

۸- در همه نسخ: بزرگ، متن تصحیح قیاسی   ۹- اصل: مبجل، آفس: متجمل، ت: بتبجیل؛ متن تصحیح قیاسی

شیخ دیگر آش گرم بر سر شیخ علاء الحق می نهادند چنانکه موی سر وی رفته بود و گذر شیخ از پیش خانه خویشان وی بودی که وزرای بادشاه وقت بودند و در شیخ علاء الحق ازین حال تغیری و تاثیری پیدا نمی شد کرامات و خوارق وی بسیار است - بسیار بزرگ بود -

شیخ صدر الدین حکیم قدس سره از اجلۀ خلفای شیخ نصیر الدین محمود است و منظور نظر شیخ نظام الدین نیز شده - پدر وی از مریدان شیخ نظام الدین بود و بکبر سن رسیده، خلفی نداشت بفقدان[1] این نعمت متالم بودی - روزی وقت حالت شیخ حاضر بود شیخ پشت خود به پشت او مالیده بشارت بخلف داد تا نزوز بقصد استیلاد[2] پیش زن رفت و شیخ صدر الدین در رحم آمد چون متولد شد پیش شیخ برد شیخ اورا در کنار گرفت تا در کنار شیخ بود نظر بر حال وی داشت بطریقی که متضمن شعور تمام بوده و[3] حاضران مجلس ازین معنی تعجب می کردند - شیخ از جبۀ[4] خود جامه جدا کرد و برای او بدست خود خرقه بدوخت و اورا به شیخ نصیر الدین سپرد و بجلالت شان او خبر داد و چون بسر شبه تمیز و آگاهی رسید کسب فضائل صوری و معنوی نموده از شیخ نصیر الدین خلافت یافت و از علم طب مهارتی تمام داشته - گویند یکبار اورا پریان بجهت علاج بیماری که داشتند[5]، ربودند و آنجا علاج موافق افتاد و اورا خطی نوشته دادند تا بسنگی که در کوچه شهر می بود بنماید او چون بشهر آمد خط تا آن سنگ نمود و سنگ برخاست و پیش پیش او روان شد و در زمینی رفته[6] کاویدن گرفت و گنجی که آنجا بود نشان داد - از علو همتی که درویشان را باشد ملتفت تا آن گنج نشد - قبر او در قلعه دهلی کهنه است همعصر حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان است و در سنه تسع و تسعین و سبعمایه وفات یافت و اورا صحائف است بس فصیح و متین مشتمل بر حقائق و معارف

۱- رع ت: بفقدان ۲- اصل: استیلا، آ فس وع ت: استیلاو، متن تصحیح قیاسی؛ استیلاد: طلب زادن نوزاد کردن، طلب فرزند کردن؛ فرهنگ عمید جلد اول ص ۱۵۲ ۳- اصل: "و" ندارد

۴- اصل: جبه متن تصحیح از روی ت ۵- ع ت: برداشتند ۶- اصل: رفت تصحیح از روی ع ت و آ فس

و مواعظ و حکم -

سید تاج الدین شیر سوار قدس سرهٗ مرید شیخ قطب الدین منور هانسوی است و بیک واسطه بسلطان المشائخ می رسد از معاصران حضرت امیر کبیر صاحبقران گیتی ستان بوده و در عشروی از عالم رفته در شهور سنه اثنین وثمانمایه - قبروی در نارنول است و تولد وی در آن جا بوده - گویند او در کوهستان نارنول ریاضات شاقه کشیده و کار بجای رسانده که دام و دد[1] مسخر او شدند و وحوش و طیور با وی انس میگرفتند[2] - چون خواستی بزیارت پیر رود شیری را از بیشه می گرفت و بروی سوار می شد و بجای چابک ماری در دست می گرفت چون نزدیک هانسی که ماوای شیخ وی بود رسیدی، شیر و مار را رها میکرد و پیاده درمی آمد[3] روزی اورا حالتی دست داده بود در سکر حال هم بدان طریق بپیش شیخ درآمد شیخ بر دیواری نشسته بود فرمود سید این حیوان جانی دارد و مردان خدا اگر دیوار را گویند، روان گردد، دیوار که شیخ بروی بود در جنبیدن آمد فرمود ای دیوار من سخنی بر سبیل فرض می گفتم تو ساکن باش - دیوار بایستاد قدس الله اسرارهما -

شیخ قوام الدین قدس سرهٗ از معاصران صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان بود - مرید وخلیفهٔ مخدوم جهانیان ست در تربیت و ارشاد مریدان مقام عالی[4] داشت - مقبرهٔ وی در لکهنو است - نیز از و شبرک به - شیخ سارنگ و شیخ مینا که از اولیای وقت بودند از مریدان اویند -

قاضی عبدالمقتدر بن[5] قاضی رکن الدین کندی علیه الرحمه از معاصران صاحبقران است - خلیفهٔ شیخ نصیر الدین محمود و دانشمند و درویش بود - اوستاد قاضی شهاب الدین دولت آبادی ست - نهایت فصاحت و بلاغت داشت بزبان عربی قصائد غرا دارد - قصیده او که در معارضه لامیة العجم گفته، مشهور است

۱- اصل: دام و دد، آفس: دام ورد تصحیح از نسخهٔ دیگر ۲- اصل: گرفت ۳- اصل: می درآمد، متن تصحیح قیاسی

۴- ت: عالی مقام ۵- اصل: "بن" ندارد متن تصحیح از روی آفس و ت، ع ت: بن بعد از قاضی

و دلیلی قوی ست بر فصاحت و بلاغت او. دایم درس می گفت و بافاده[1] علم مشغول می بود و بحفظ شریعت و طریقت اشتغال می نمود. وفات او در سنه احدی[2] و ثمانین و سبعمایه بیست و ششم محرم واقع شده۔

مسعود بک قدس سره از همعمران حضرت امیر کبیر صاحب تخت و سریر امیر تیمور گورکان ست۔ مدتی در لباس اغنیا و اہل دولت می بود و از اقربای سلطان فیروز بادشاه ہندوستان بوده ناگاه جذبه از جذبات حق دامنگیر حال او شد بخدمت درویشان و حلقۂ صحبت ایشان در آمد و مرید شیخ رکن الدین ابن شیخ شهاب الدین امام سلطان المشائخ شد لغایت سکر داشت سخن مستانه می گوید و در سلسلۂ چشت هیچکس[3] این چنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده۔ دایم بسوز و گداز و گریه و زاری می گذراند۔ اشک وی بحدی گرم بود که اگر بر دست کسی می افتاد می سوخت۔ در علم تصوف و توحید تصنیفات بسیار دارد و تمهیداتی بر طبق تمهیدات[4] عین القضات نوشته حقائق و دقائق بسیار دران درج نموده۔ اورا دیوانی ست که قصائد و غزل و اقسام سخن در آنجا هست۔ قبر او در مقبرۂ پیراوست در لادوسرای[5]۔ مجردانه و عریانه خفته است و گویند علمای وقت بمقتضای "المرء لایزال عدواً لما جهل" باوی[6] عداوت داشتند و در سنه ثمانمایه فتوی بر قتل او درست کرده اورا مثل حسین منصور رضی الله عنهما بر دار کشیدند و پس از مردن سوختند۔ این رباعی ازوست ؎

گر از خودی[7] خویش برون آئی تو	در پرده توحید درون آئی[8] تو
ور از روش[9] چون و چرا در گذری	از خود شده بی چرا و چون آئی[8] تو

۱۔ ت: و بادۂ علم ۲۔ اصل و نسخه های دیگر: "احدی و ثمانین و سبعمایه" ندارد اضافه از روی ع ت

۳۔ ع ت: اینچنین" ندارد ۴۔ ت: تمهید ست ۵۔ لادوسرای: نام محلی است نزدیک دہلی؛ فرہنگ دہخدا مجلد ۴۲ ص ۲۴

۶۔ آفس: "باوی" ندارد ۷۔ ت: خوی ۸۔ ع ت: توئی

۹۔ آفس: از آرزوش

شیخ سراج[1] سوخته قدس سرّهٔ از معاصران صاحبقران گیتی ستان است صاحب کرامات و خوارق بوده جامع علوم ظاهری و باطنی در علم ظاهر شاگرد مولانا خواجگی نحوی است و در علوم باطنی[2] از مخدوم جهانیان فیض فراوان یافت همه سال بروزه گذراندی و سوم سب بکهنه سرکه افطار کردی - امامت مخدوم جهانیان تعلق بوی داشت اماما ن دیگر بروی رشک بردندی بنا بر آن مخدوم فرمود که سراج تا کعبه معظمه را می بیند[3] تکبیر تحریمه نمی گوید - قبرش در کالپی است و فاتش در زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان بوقوع آمد در سنه احدی و ثمانمایه -

---

۱- ع ت : شیخ سراج الدین سوخته ۲- اصل : باطن ، تصحیح از روی آمس و ع ت

۳- اصل : نه بیند تصحیح از روی ح و آمس

باب دوم

باب دوم

در بیان علماء و حکماء و فضلاء که همعصر حضرت صاحبقران گیتی ستان
بوده اند و در سلطنت آنحضرت عالم فانی را وداع کرده هرچند که بادشاهان سابق
را نیز دریافته باشد

مولانا سعد الدین تفتازانی رحمة الله علیه اول و اقدم ملایانی که معاصر حضرت صاحبقران بوده آنجناب است - ولادت با سعادت او در ماه صفر هفت[1] صد و بیست و دو در قریة الرجال تفتازان که از ولادت نسا است روی نمود چون از سن طفولیت بمرتبه صبا رسید آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرد و در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربود - شمیم[2] قلم مشکین رقمش جان منشیان روائح[3] فضائل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت مآثرش ریاض امید مقتبسان[4] انوار کمالات را نضارت بخشید و آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده[5] شرح زنجانی را[6] مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت - بعد از آن مطول را باسم ملک معز الدین حسین کرت تالیف نمود - آن گاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص[7] را در سلک انشا کشید و بی شائبه تکلف توضیح خفیات و کشف مشکلات بر طبع نقاد[8] وی ختم بوده دران آوان که امیر تیمور عزیمت یورش خوارزم کرد، ملک محمد سرخسی بوسیلهٔ بعضی برادران خود که در آن سفر ملازم موکب همایون بودند، درخواست کرد که چون خوارزم فتح شود مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانند - بناءً علی هذا چون آن خطه در حیطهٔ تسخیر صاحبقران در آمد، مولانا سعد الدین رخصت بودن سرخس یافت و[9] بعد از آنکه صاحبقران بسمرقند مراجعت فرمود، علما و مشائخ ما وراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم شد اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت زیرا که سرآمد علمای[10] عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا

۱- اصل: هفتاد که واضحاً مغلوط است تصحیح از روی ع ت ۲- اصل: شیم؛ تصحیح از نسخه های دیگر

۳- ع ت: روائح ۴- اصل: مقتبان، ع ت: مغتبان تصحیح از روی ت ۵- اصل: کرد، متن تصحیح قیاسی

۶- اصل: "را" ندارد اضافه از روی ت ۷- ع ت: ملخیص

۸- ع ت: نفاذ ۹- اصل: "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۱۰- اصل: علا متن تصحیح قیاسی

سعدالدین مسعود تفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده[1] است و نفحات مولفات بلاغت آیاتش[2] مانند نسائم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خفت و نضارت بخشیده ه‍

چنان گرفته جهان را ظهور تصنیفش[3] — که آفتاب بود ذره‌ای[4] بوقت ظهور

دقائق سخن او خفی است همچو سها — ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور

صریر[5] کلکش در کشف مشکلات علوم — چنانکه نغمهٔ داؤد در ادای زبور

افاضل ایام[6] اقتباس انوار لوامع فنون از اشعهٔ ضمیرش می نمایند[7] و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش می فرمایند - امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحائف[8] روزگار خویش نگاشته حکم جهان مطاع جهت استدعای[9] حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعدالدین نخست به بهانهٔ عزیمت حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود - اما چون ثانیاً فرمان صاحبقران درآن باب[11] بتاکید نفاذ یافت، بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال در مسند عز و جلال دران شهر بافادهٔ اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر درآن مجمع فضلای دانشور بر ورق روزگار گذاشت و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن بادشاه علما و خسرو دانشمندان مبالغهٔ بسیار می نمود و در مجالس آنجناب را بر زبر[12] توشک خویش جای داده در وقت وداع

۱- در همه نسخه ها دیگر: گردانیده بدون است ۲- ع ت: ایشان ۳- ت: تصنیفش

۴- اصل: ذره تصحیح از روی م م ۵- ع ت: سریر ۶- ع ت: انام

۷- ت: می نماید ۸- اصل: صنائع؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۹- اصل: استدعا؛ متن تصحیح قیاسی ۱۰- ت: نخست بهانه ۱۱- اصل: "باب" ندارد

اضافه از روی نسخه های ح و ع ت ۱۲- ع ت: زیر

تا سرطناب پیش خانه مشایعت[1] می فرمود - وفاتش در شهور سنه مذکوره ولود ود و بوقوع پیوست - تصانیف آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی[2] از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد -

سید برهان الدین اشرف[3] ابن مبارکشاه علیه الرحمه از معاصران صاحبقران گیتی ستان است[4] و در سلک اعاظم علما و سادات و اکابر اصحاب درس[5] و فتوی انتظام داشت در سنه ثلث و ثمانمایه علم عزیمت[6] بصوب عالم آخرت برافراشت -

مولانا شمس الدین محمد الحنفی علیه الرحمه از معاصران صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه است - علامهٔ روزگار بود و در علم قرأت و عربیت[6] و علم ادب مثل نداشت و در سنه ست و سبعین و سبعمایه از عالم انتقال نمود

شیخ بهاء الدین محمد بن عبدالبر[7] قدس سره علامهٔ زمان فرخنده نشان حضرت صاحبقران بود و در علوم عقلی و نقلی ماهر بوده و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه[8] وفات یافت -

مولانا شمس الدین محمد الشافعی علیه الرحمه[9] در عهد سلطنت امیر کبیر تیمور[10] جهانگیر[11] انار الله برهانه - مقتدای شافعیه بود در ملک شام و منهاج[12] را شرحی مشکل کشا نوشته و در علم و دانش علامه بود - وفاتش در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بوقوع آمد -

---

۱ - ع ت : مشایعه   ۲ - اصل : "در تمامی علوم عقلی و نقلی" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۳ - اصل و ت : "اشرف" ندارد اضافه از روی آ‌فس و ع ت   ۴ - اصل و ت و ع : است ندارد اضافه از روی ع ت و آفس

۵ - ح : درس است   ۶ - اصل : عزیمت ، ع ت : عبریت تصحیح از روی ت   ۷ - اصل : محمود عبدالبر ، ع ت : محمد عبدالبر تصحیح از روی ح و آفس

۸ - اصل : "وسبعمایه" ندارد متن تصحیح قیاسی   ۹ - اصل : "علیه الرحمه" ندارد اضافه از روی ع ت و ح

۱۰ - اصل : "تیمور" ندارد اضافه از روی ت   ۱۱ - ح : چنانکه   ۱۲ - ح : منهاج

شیخ بدرالدین حنفی رحمة اللہ استاد جزری[1] ست ہم در زمان فرخنده نشان صاحبقران

درسال ہفتصد و ہفتاد و ہفت[2] وفات یافته -

مولانا حمید الدین شاشی الحنفی رحمة اللہ استاد علمای بخارا بلکہ[3] تمام ماوراالنہر بود

و در زمان فرخنده عنوان صاحبقران ہمہ علمای بخارا[4] بفوقیت وی قائل بودند بحضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند اعتقاد

واخلاص عظیم داشت و پسر ارشد آنجناب مولانا حسام الدین شاشی از اعاظم اولیاست واز خلفاء امیر حمزه چنانچہ

مجملی از احوال شریف وی عنقریب مذکور خواہد شد - وفات مولانا حمید الدین شاشی علیہ الرحمہ در سنہ احدی وثمانین

وسبعمایہ بوقوع آمده[5] - از حضرت قطب ارشاد خواجہ احرار منقولست کہ در مرض موت مولانا حمید الدین قریب

بزمان انتقال مولانا حسام الدین بر سر بالین والد آمده والد را متشوش یافت گفت باباچہ میشود گفت ازمن

چیزی می طلبند کہ من ندارم و طریق تحصیل آن نیز نمی دانم ازمن قلب سلیم می طلبند مولانا حسام الدین گفت یک[6]

لحظہ حاضر من باشید مولانا بگفتہ عمل نمود بعد از ساعتی در باطن خود اطمینانی وآرام دلی یافت چشم بکشاد

وگفت ای فرزند[7] جزاک اللہ خیرا - مرا در ہمہ عمر خود ورزش این طریقہ می بایستہ است دریغ ازین عمر کہ

بقال وقیل ضائع کردم -

شیخ برہان الدین الشامی رحمة اللہ از اماما ن وقت و دانای علوم بود - نام وی ابراہیم

ابن احمد است اہل مصر وشام را در فتوی و علم بازگشت بآستان وی بوده وفاتش در سنہ تسع وسبعمایہ[8] در

مصر واقع شد - امام جزری رحمة اللہ گفت بعد از وی مثل وی دیگری مخلوق نشده -

---

۱- اصل و آفس: جزری تصحیح از روی ح و ت ۲- آفس و ع ت: ہشت ۳- اصل و ح: کہ تصحیح از روی ت، آفس و ع ت ۴- اصل ونسخہ ہای دیگر: "بخارا" ندارد اضافہ از روی آفس ۵- اصل: آمد و تصحیح از روی ع ت ۶- آفس و ع ت: "یک" ندارد ۷- آفس: "و" ندارد ۸- سال وفات درست نیست

شیخ سراج الدین علیه الرحمه ابوحفص کنیت عمر ابن ارسلان الشافعی نام داشت - از علمای ربانی بود - در سنه خمس وثمانمایه در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان وفات یافت - جزری گفته که[1] نهایت علم و کمال دانش در دیار مصر بروی منتهی شد -

مولانا خواجگی علیه الرحمه در علوم صوری و معنوی ماهر بود - مرید و خلیفه شیخ نصیرالدین محمود است و استاد قاضی شهاب الدین علامه هند، در دهلی سکونت داشت پیش از آمدن صاحبقران امیر تیمور گورکان بدهلی - بنا بر رویای صالحه که میر سید محمد گیسو دراز قدس سره دیده بود از دهلی برآمد و بکالپی رفت و متوطن شد و همانجا می بود تا[2] بعد از مراجعت امیر تیمور در سنه[3] وفات یافت مقبرهٔ وی بیرون شهر[4] کالپی است یزار و تبرک به -

مولانا تهانیسری رحمة الله او نیز از مریدان شیخ نصیرالدین است در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود اگرچه با مولانا خواجگی مواخات داشت در برآمدن از دهلی و رفتن بکالپی موافقت نکرد[5] و بر خواب اعتماد ننمود تا آنکه افواج قاهره[6] صاحبقرانی[7] در رسید و ولایة دهلی را نهب و تاراج کرد مولانا احمد با فرزندان اسیر شد و بعد از تسکین فتنه کمالات و علوم وی بر همگنان ظاهر شده خلاص یافت و بمجالست[8] صاحبقرانی رسید و میان وی و نبیرهٔ صاحب هدایه که شیخ الاسلام بود بجهت تقدم و تاخر در مجلس گفتگو واقع شد و حق بجانب وی بظهور رسید صاحبقران خواست برای وی مدرسه و خانقاهی بنا کند، قبول ننمود و گفت

۱- اصل: "که" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲- اصل: "تا" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۳- در هیچ نسخه سال وفات نیامده است ۴- اصل و ت و ح: "شهر" ندارد اضافه از روی ع ت، م م و آفس

۵- اصل: "نکرد" ندارد، ع ت: نکرده بر؛ تصحیح از روی ح و م م ۶- اصل: "قاهره" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۷- ع ت: صاحبقران ۸- ت: بمجالست

چون برادران و یاران من[1] کالپی توطن اختیار نموده اند من نیز سکونت آنجا را اختیار دارم حضرت صاحبقران او را معزز و مکرم رخصت کالپی داد - آنجا[2] رفت و سکونت گرفت تا وفات یافت میان اولاد آو[3] قاضی شهاب الدین که در آن زمان جوانی نوخاسته[4] و شاگرد مولانا خواجگی نحوی بود نقاری برخاست و مولانا احمد این معنی[6] را بمولانا خواجگی[5] نوشت مولانا این دوبیت شیخ سعدی در جواب ارسال داشت[7] .

ای پیش ازانکه در قلم آید ثنای تو   واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ای در بقای عمر تو نفع جهانیان   باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

قبر مولانا احمد در قلعه کالپی است نیزار و تبرک به -

سید یوسف بن سید جمال حسینی علیه الرحمه از معاصران صاحبقرانی است در مدرسه که سلطان فیروز شاه انار الله برهانه بالای حوض خاص علائی بنا کرده ، مدرس بود - بر لب الالباب که متنی است متین در علم نحو منسوب بقاضی ناصرالدین بیضاوی و درین دیار شهرت دارد ، شرحی طویل و بسیط نوشته که مشهور به یوسفی است و بر منار[7] نیز شرحی نوشته مسمی بتوجیه الافکار - باوجود علم و دانش تمام از علم معنی هم خبری داشته گویند هر شب جمعه حضرت خاتم النبیین را علیه[8] الف الف صلوات در خواب می دید وفاتش در سنه تسعین و سبعمایه بوقوع آمد -

مولانا عبدالله بن مولانا لسان الدین محمد علیه الرحمه افضل حکمای زمان حضرت صاحبقران

---

۱ - ع ت : "من" ندارد   ۲ - ع ت : و آنجا   ۳ - ع ت : آوان

۴ - اصل : نوساخته ، ت : نوخواسته ، ع ت : نوخاسته متن تصحیح قیاسی   ۵ - اصل : "از خواجگی ... تا ومولانا" ندارد اضافه از نسخه های دیگر   ۶ - ت : "این معنی را" ندارد   ۷ - ع ت : منسا رپر ، مم : منار پر

۸ - اصل و نسخه های دیگر : "علیه" ندارد اضافه از روی ت

واعلم منجمان آن عصر بود - احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود ~~س~~

همه زیج[1] فلک جدول بجدول   باسطرلاب نور کرده بمدخل

حضرت صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل[2] التفات بسیار داشت وآنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بوده رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر می نگاشت تا آنکه عالم فانی را وداع نمود -

مولانا نظام الدین شامی علیه الرحمه - اکثر وقائع وحالات حضرت صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است - در نوبت اول که امیر تیمور لشکر ببغداد کشید وسلطان احمد جلایر را منهزم گردانید، از مردم دارالسلام اول او[3] ببارگاه عالم پناه رفت وآنحضرت بنظر التفات وعاطفت در وی نگریسته بزبان مبارک راند که خدا یتعالی بر تو رحمت کند که نخست ازین بلده تو پیش ما[4] آمدی واورا تربیت کرده[5] - ازان زمان که بصحبت صاحبقران مشرف گشت همواره بسان بخت[6] ودولت ملازم درگاه جاه وجلال بود و درباب وقائع آنجناب تاریخی[7] تالیف نموده درعهد صاحبقران وفات یافت[8] -

قاضی قطب الدین بن[9] عبدالله الامانی[10] قدس سره[11] از علمای عصر[12] حضرت صاحبقران است بعلو قدر و رفعت مکان[13] از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز ومستثنی بود ومدتی مدید در کمال استقلال درآن مملکت بتمشیت جلیله المراتب قضا قیام واقدام می فرمود واختیار دادوستد موقوفات آن ولایت[14] نیز

۱- ع ت : زیج   ۲- ت : وبی بدل   ۳- آفس : "او" ندارد

۴- اصل: پویش ما، آفس : تو پس ما ؛ تصحیح ازروی مم، ح، ع ت وت   ۵- ت : کرد

۶- ت : تخت   ۷- مم : کتاب تاریخی   ۸- ت : یافتند

۹- اصل: "بن" ندارد اضافه ازروی ع ت وح   ۱۰- مم : الاتامی   ۱۱- آفس: رحمه الله

۱۲- اصل ومم: "عصر" ندارد اضافه ازنسخه های دیگر   ۱۳- ع ت : کمان   ۱۴- ولایات

چندین گاه تعلق بخدامان[1] عالی مقامش میداشت و در ایام حیات بر مسندِ جاه وجلال متمکن بوده همواره نقش امانت ودیانت بر سجل ضمیر وصحیفۂ خاطری نگاشت و درزمان فرخنده عنوان حضرت صاحبقران از عالم رفت -

مولانا صفی الدین جیلانی[2] رحمه الله در سلک فضلا ماوراالنهر منتظم است همعصر[3] حضرت صاحبقران گیتی ستان بود وبعضی از وقائع امیر تیمور گورکان را[4] بلغت ترکی بیان کرده -

مولانا نجم الدین الطارمی رحمه الله درفن انشا وعلم املا بی مثلِ زمان فرخنده نشان حضرت صاحبقران بوده و در ملازمت میرزا میران شاه[5] می گذراند وکامل التواریخ ابن اثیر را بعزدهٔ شاهزاده مشارالیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد وکمال بلاغت درآن کتاب بجا آورد. وفاتش درعهد صاحبقران واقع شد -

خواجه علی تبریزی رحمة الله علیه[6] حافظ کلام الله بود وتمام صحیح بخاری نزد شیخ شمس الدین محمد جزری رحمه الله قرأت نموده و درعلم حدیث مهارت حاصل نموده و درفن شطرنج آن قدر وقوف داشت که صغیر وکبیر روزگار اوستادیٔ اورا مسلم می داشتند وغائبانه را مانند[7] حاضرانه بغایت نیکو می باخت ودرمجلسِ امیر تیمور بآن لعب می پرداخت -

مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی علیه الرحمه[8] حاوی فضائل نفسانی بود و درعلم طب و

۱- ع ت: بخدام ۲- ح: ختلانی ۳- ع ت: همعصرت ۴- اصل وت: "را" ندارد اضافه ازروی نسخه های دیگر ۵- آ فس: میرزا میرزا ۶- اصل: "علیه" ندارد، ح: علیه الرحمه؛ تصحیح از روی آ فس ۷- اصل: "مانند" ندارد اضافه از نسخه های دیگر ۸- اصل: "علیه الرحمه" ندارد اضافه ازروی ع ت وح

معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در شطرنج مهارت کلی داشته و ملازم درگاه صاحبقرانی بوده و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری از جمله شطرنجیان صاحبقرانی بودند و همواره ملازمت آستان سلطنت می نمودند و اکثر ایشان در آن دوره از عالم انتقال[1] نمودند -

---

۱- اصل: انتقال از عالم؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

باب سوم

باب سوم

در بیان شعرای که همعصر حضرت صاحبقران گیتی ستان بوده اند
ودران دوراز عالم انتقال نموده هرچند که بادشاهان سابق رانیز دریافته باشد۔

شیخ کمال خجندی قدس سره چون آنجناب بشعر شهرت یافته و دیوان او در شرق و غرب مشهور است نام او را در شعرا نوشت والا مرتبه وی بالاتر ازین است - در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد بزرگوار منتظم[1] بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گزرانیده - گاهی اشعار آبدار برلوح اعتبار رقم می نمود اشتغال وی بشعر بجهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه گفته ؎

این تکلفهای من در شعر من　　کلیمنی[2] یا حمیرای من است

در بهارستان مذکور است که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بحدی است که بیش ازان تصور نتوان کرد اما[3] مبالغه دران طریق شعر[4] او را از مرتبهٔ سلامت[5] بیرون[6] برده است - تتبع خواجه حسن دهلوی کرده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم وی است در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ را[7] دزد حسن میگوید بنابرآن[8] تتبع است ولهذا شیخ فرموده ؎

کس بر سر هیچ[9] رخنه نگرفت مرا[10]　　معلوم همی شود که دزد حسنم

منقول است که میرزا میران شاه نسبت بشیخ ارادتی و اخلاصی و عقیدتی تمام داشت - روزی بملازمت آنجناب رفته کمر[11] مرصع برسم نذر گزرانید و شیخ بخلاف[12] معهود آن کمر را برداشته بخانه درآمد - بعد از لحظهٔ بصحبت اصحاب معاودت کرده - همه را مقبوض یافت - پرسید که یاران چرا بی حضوراند ؟ یکی از حاضران

---

۱ - ع ت : منظم　۲ - اصل : کلیمنی یا تصحیح از روی ت و م م　۳ - اصل : امان ؛ متن تصحیح قیاسی

۴ - ع ت : شعرا ورا　۵ - آ عش : سلاست　۶ - ت : "بیرون" ندارد　۷ - ت : "را" ندارد

۸ - اصل : بنا برآن ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　۹ - اصل و ع ت و م م و ح : ابچ ؛ تصحیح از روی ت و مجالس النفائس　۱۰ - ت : "مرا" ندارد　۱۱ - ع ت : مکر　۱۲ - اصل : بخلافت ؛ تصحیح از روی آ عش

گفت : درد کمر دارند شیخ تبسم نموده فرمود تا کمربند را[1] آوردند وقسمت کردند - وفاتش درسنه ثلاث[2] وثمانمایه اتفاق افتاد قبرش در تبریز است و برلوح قبراو مسطور است ؎

کمال از کعبه رفتی بر در یار　　　هزارت آفرین مردانه رفتی

گویند شیخ را درزاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در آنجا بسر می برد چون بعد از وفات وی آنرا دیدند[3] غیراز بوریای که بر آنجا می نشسته[4] یا می خفته وسنگی که زیر سر می نهاده و رحلی و مصحفی چیز[5] دیگر نیافتند - مولد و منشا آن جناب خجند بوده واز بزرگان آن دیار است و خجند را در صور اقالیم عروس عالم گفته اند ولایتی نزه[6] و وسیع و دلکشا است و فواکه آنجارا بتحفه باقالیم می برند وشیخ بعزیمت[7] حج از وطن برآمد و بعد از زیارت بیت الله بدیار آذربائجان افتا[8]د و آب و هوای خطهٔ تبریز ملائم طبع شریف وی افتاد درآن شهر متوطن شد و در[9] زمان سلاطین جلائریه جمعیتی وشهرتی عظیم کرد واکابر آنجا اکثری مرید وی شدند درآن اثنا تقمش[10] خان تبریز را بگرفت وشیخ را بدشت قبچاق برد و دران جا نیز شیخ را عزتی تمام بود وشهر سرای که شهری لطیف و پاکیزه آن مملکت است میگذراند و در صفت شهر سرای گفته ؎

اگر سرای چنین است و دلبران سرای　　　بیار باده که من فارغم زهر دو سرای

وشیخ بعد از چهار سال ازان شهر برآمد و باز به تبریز رسید و در آنجا معزز و مکرم می بود - خواجه حافظ شیراز از جملهٔ معتقدان شیخ است و همواره طالب سخنان شیخ بودی واز شنودن شعرهای آبداری ذوق

---

۱ - ت : "را" ندارد　　۲ - اصل : ثلث تصحیح از روی ع ت وح　　۳ - اصل : دیدید ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　　۴ - اصل : نشست تصحیح از روی نسخه های دیگر　　۵ - آفس : خیز

۶ - ع ت : منزه　　۷ - ت : بعزلت　　۸ - ع ت : افتاده　　۹ - ح : "در" ندارد

۱۰ - ح : تقتمش ، ع ت : تغمش خان

تمام کردی والحق چاشنی و شیرینی و نازکی که سخن او را است خامه در غزل، از متقدمان و متاخران کی[1] را خواهد بود -

دیوان وی مشهورتر از آن است که احتیاج استشهاد[2] داشته باشد این غزل از جملهٔ غزلیات او ست ؎

گر شبی آن مه ز منزل بی نقاب آید برون   ز اول شب تا دم صبح آفتاب آید برون

کی برون آید لبش از عهدهٔ بوسی که گفت   چون محالست آب حیوان کز شراب[3] آید برون

تا بچشم ما خیال آن لب آمد خواب رفت   چون نمک افتد میان چشم خواب آید برون

از جگر جائی[4] که آید دل غذا[5] می سازدش   قوت آتش باشد آن خون کز کباب آید برون

[6]هر کجا باشد[7] نشان پای او ز آنجا بچشم[8]   خاک برداریم[9] چندانی که آب آید برون

با همه تقوی و زهد از بشنو[10] بوبیت کمال   از درون صومعه مست و خراب آید برون

وشیخ را التفاتی بمدح ملوک و قصائد و مثنوی نبود و مقطعات را مثل غزل نیکو گفتی این قطعه از آن جمله است ؎

چون[11] دیوان کمال آید بدستت   نویس از شعر او چندانکه خواهی

[12]خیالات لطیف و لفظ و حرفش   اگر خواهی که دریابی[13] کماهی

ز هر لفظش[14] روان مگذر چو خامه   بهر حرفش فرو[15] رو چون سیاهی

١- اصل: راکمی؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ٢- ع ت: استشهار باشد   ٣- اصل: کز بشراب؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۴- ع ت: خونی   ۵- ت: غز   ۶- اصل و ت: این بیت ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۷- آمنس و ت: که باشد   ۸- ح: بجستم   ۹- اصل: بردارم تصحیح از روی ح و آمنس   ١٠- ع ت: بشنود   ١١- اصل و نسخه های دیگر: چون متن تصحیح قیاسی   ١٢- اصل: این بیت ندارد اضافه از روی ع ت   ١٣- ع ت: دریای که ماهی؛ متن تصحیح قیاسی   ١۴- اصل: زحرفش، ت: سرحرفش، ت ش: ز هر حرفش. تصحیح از روی ع ت   ١۵- اصل: فروزد؛ تصحیح از روی ت

از قطب وقت شیخ زین الدین خوافی قدس سره منقولست که در ایام تحصیل علم در تبریز بصحبت حضرت شیخ می رسیدم مرا باین طریق دلالت می کرد و می گفت که بنسبت ارادت ما[1] در آی - من گفتم مرا نسبت بشما دغدغها در خاطر میگردد - گفت بگو تا ازان جواب گویم من هیچ نگفتم اما در اواخر که باین طریق درآمدم و مرا درآن گشادی شد، دانستم که ویرا مرتبۂ ارشاد که پیش وی کار توان کرد، بود چنین استماع افتاده که درآن ایام که در شهر سرای بود[2] در موضعی آب طغیان می کرد و خرابی بسیار می نمود آن قصه را با وی گفتند فرمود امسال خیمه مرا دران موضع زنند[3] خیمۂ اورا درآن موضع زدند چندانکه وقت طغیان آب شد وگذشت و دران موضع خرابی نشد -

خواجه حافظ شیرازی قدس سرہٗ نام وی شمس الدین محمد است - نادر[4] زمان و اعجوبۂ جهان بود[5] سخن اورا حلاوتی و حالتی است که دیگری را نیست از مشرب فقر چاشنی تمام داشت وسخنان وی از ارادات[6] غیبی ست واکابر اورا لسان الغیب گفته اند بسا اسرار غیبیه ومعانی حقیقیه که درکسوت صورت ولباس[7] مجاز باز نموده - چنانچه سخنان وی برمشرب این طائفه واقع شده سخنان هیچکس موافق نیفتاده یکی از بزرگان سلسلۂ نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرموده هیچ دیوانی به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد - گنجور حقائق و اسرار سید قاسم انوار قدس سرہٗ معتقد سخنان وی بوده وارادتی عظیم داشت وآنجناب در علم ظاهر و باطن مشار الیه بود[8] و در علم قرأت بی نظیر - شاعری دون مرتبه اوست در روزگار آل مظفر در شیراز معزز ومکرم بوده واز همعصران حضرت صاحبقران گیتی ستان است لیکن بدنیا سرفرود نیاورد و بی تکلفانه زندگانی نمود ولعارفان

۱- اصل : ماورای ؛ تصحیح از روی ت ۲- آفس : بوده ۳- ع ت وآفس وح : زنید

۴- ع ت : نادر زمان ۵- ع ت وآفس : بوده ۶- اصل : وارادت ؛ متن تصحیح قیاسی

۷- ع ت : ومجاز ۸- ع ت وآفس : بوده

و درویشان صحبت می داشت و احیاناً[1] بصحبت ارباب دولت و عظمت نیز رسیدی و با جوانانِ مستعد اختلاط کردی و با همه کس خوش برآمدی و مقبول همه بود - در ملفوظاتِ سید اشرف جهانگیر قدس سرهٗ که از اکابر اولیاست دیده شده که خواجه حافظ از سرچشمهٔ ولایت قطب ارشاد خواجه بهاء الدین نقشبند قدس اللّٰه[2] تعالی سرهٗ نصیب یافته بود و این حلاوت سخن وی از قبول آن آستانه است سلطان احمد بادشاه بغداد را اعتقادی عظیم در حق خواجه بود[3] وچندانکه اورا طلب داشت و تفقد و[4] رعایت نمود، از فارس بجانب بغداد رغبت ننمود و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کرد - چون صاحبقران اعظم فارس را مسخر ساخت خواجه را طلب داشت و گفت من بضرب شمشیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم وچندین ولایت را ویران[5] کردم تا سمرقند و بخارا را[6] که وطن مالوف و تختگاه من ست آبادان سازم تو بیک خال هندوی ترک شیرازی[7] سمرقند و بخارا را می بخشی و می گوئی ؎

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

خاجه حافظ زمین خدمت بوسه داد و گفت ای سلطان عالم ازین نوع بخشندگی است که بدین[8] روز فقر و فاقه افتاده ام حضرت[9] صاحبقران را این لطیفه خوش آمد و بجای عتاب نوازش فرمود - وفات خواجه حافظ[10] در سنهٔ اثنین وتسعین وسبعمایه بوده است و اشعار وی ازان مشهورتر است که بایراد احتیاج داشته باشد لاجرم باین یک غزل اکتفا نمود ؎

ساقی بیا که شد قدح لاله پرزمی طامات تا بچند و[11] خرافات تا بکی

۱- اصل : احیاناً تصحیح از روی ع ت ۲- ت : قدس سره ۳- ع ت وآفس : بوده

۴- اصل : تفقد رعایت بدون "و" ۵- اصل : دران؛ تصحیح از نسخه های دیگر ۶- ع ت : "را" ندارد

۷- اصل : "شیرازی" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۸- ع : زیر بجای بدین روز ۹- اصل : "حضرت" ندارد اضافه از روی ع و ت ۱۰- اصل : "حافظ" ندارد اضافه از روی ع و ع ت - ۱۱- اصل : "و" ندارد اضافه از روی د چاپ انتشارات کاوه ص ۲۱۷

بگذر[1] زکبر و[2] ناز که دیده است روزگار — چین[3] قبای قیصر و طرف کلاه کی

باد صبا ز عهد صبا یاد می دهد — جان[4] داروی که غم ببرد درده ای صبی

بر مکر دهر و عشوهٔ او اعتبار نیست — ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی

در ده بنام حاتم طی جام یک منی — تا نامهٔ سیاه بخیلان کنیم طی

اسباب روزگار بمی ساز در گرو — از مرد راه باز نماندست هیچ شی

حافظ[5] کلام فارسی تو رسیده است

از ملک مصر و شام بسرحد روم و ری

خواجه عماد فقیه علیه الرحمة مرد عارف و عالم و شاعر بوده از صنادید فضلا است کرمانی است و باخلاق نیک و سیر پسندیده اتصاف داشت - در روزگار دولت محمد مظفر و اولاد او خواجه عماد در کرمان مرجع خواص و عوام بوده و در شعر مرتبه دارد که شیخ آذری در جواهر اسرار می گوید که فضلا برآنند که در سخن متقدمان و متاخران احیاناً فتوری و خللی راه یافته اِلّا بسخن خواجه عماد فقیه که اتفاق دانایان علم شعر است که در سخن وی اصلا فروگذاشتی نشده[6] نه در لفظ و نه در معنی و از سخنان وی بوی عنبر بلکه بوی جان بمشام سخن فهمان می رسد هرچند او در زمانِ محمد مظفر و آل او بود[7] لیکن زمان سلطنت حضرت صاحبقران گیتی ستان را نیز دریافته و در عصر آنحضرت در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه از عالم انتقال نمود و مرقد وی در کرمان است و مردم را ارادت کلی

۱- اصل: بگزار؛ تصحیح از روی ع ت   ۲- اصل: کبر و ناز، ع ت: زکبر و نازک؛ تصحیح از روی د ص ۲۱۷

۳- اصل و نسخه های دیگر: جیب؛ تصحیح از روی د ص ۲۱۷   ۴- اصل: زان؛ تصحیح از روی د ص ۲۱۷

۵- د: این طور نوشته شده است؛ حافظ حدیث سحر فریب خوشست رسید — تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری

۶- ع ت: شده   ۷- ع ت و م م و ت: بوده

است بوی - این غزل از گفتار بلاغت آثار اوست ؎

بیمار خستهٔ کز دار[1]الشفا دین | قاروره می برد بحکیمان ره نشین
از رنج راه محنت بیماریش چه غم | آنرا که خضر یار و مسیحا بود قرین
برلوح جان نوشته ام از گفتهٔ پدر[2] | روز ازل که تربت او باد عنبرین
کای طفل اگر بصحبت افتادهٔ رسی | شوخی مکن بچشم حقارت درو مبین
بر شیر ازان شدند بزرگان دین سوار | کآهسته تر ز مور[3] گذشتند بر زمین
گر در جهان دلی ز تو خرم[4] نمی شود[5] | باری چنان مکن که شود خاطر[6] حزین
یاری بجز خدا نتوان خواستن عماد | یا مستعان عونک ایاک نستعین

خواجه سلمان ساوجی علیه الرحمه از اکابر شعراست لقب او جمال الدین ابن علاء الدین[7]

بوده و خاندان ایشان در ساوه مردم متعین شده آمده - و پیش سلاطین معزز[8] و مکرم بوده اند و در علم سیاق ماهر و اهل قلم بوده اند و خواجه[9] سلمان را نیز ازان علم وقوفی بود و فضیلت وی در درجه اعلی بوده خصوصاً در شعر و شاعری و در شعر کارهای که وی کرده مزیدی برآن متصور نیست مداح امیر حسن نویان و قرة العین وی سلطان اویس و دلشاد خاتون است و امیر حسن اورا تربیت نموده و سلطان اویس همواره علم شعر ازو تعلیم گرفتی و مرتبهٔ سلمان در دور شاه اویس و دلشاد خاتون مادر او درجه اعلی یافت و سخنش در اقصای ربع مسکون مشهور شد چنانچه گفته ؎

۱- ع ت: مردار الشفاء   ۲- ت: مدر   ۳- ع ت: رموز   ۴- اصل: "خرم" غلط قدیم؛ متن تصحیح از روی ت ش   ۵- آ ف س: "نمی شود" ندارد   ۶- اصل: خاطر خزین؛ تصحیح از روی ع ت و ت   ۷- ت: "ابن علاء الدین" ندارد   ۸- اصل: معزور؛ تصحیح از نسخه های دیگر   ۹- م م: خاندان و خواجه

من از یمن اقبال این خاندان جهان[1] را گرفتم به تیغ زبان
من از خاوران تا در باختر ز خورشید[2]م امروز مشهورتر

وکلیات سلمان کتابی است که آنچه مستعدان را از بابت شعر بکار آید در آنجا یافته می‌شود و او را کبر سن[3] بحدی دریافت که بضعف چشم کشید و از صحبت ملوک استعفا خواست و در ساوه سکونت گرفت و زمان امیر کبیر قطب دائرهٔ سلطنت امیر تیمور گورکان را نیز دریافت و در سنه ثمان وسبعین وسبعمایه از عالم انتقال نمود و دیوان قصائد و غزلیات وی از آن مشهورتر است که احتیاج بنوشتن اشعار او باشد و سلمان باشارهٔ سلطان اویس و مادرش دلشاد خاتون قصاید ظهیر فاریابی را جوابهای پسندیده گفته - از انجمله این دو بیت از قصیده ایست که در جواب[4] ظهیر گفته ع

در درج دل عقیق لبت نقد جان نهاد جنس نفیس یافت بجای نهان نهاد
قفلی ز لعل بر در آن درج لب بزد خالت ز عنبر آمد و مهری بر آن نهاد

و این[5] دو قطعه نیز هم او راست ع

کنار حرص دلا پر کجا توانی کرد تو از طمع که سه حرف میان تهی افتاد
عزیز من در درویشی و قناعت زن که خواری از طمع و عزت از قناعت زاد
اگر بلفظ دیابی توانگری سهل است سلامت سر درویشی و قناعت باد

وسلمان را همین فضل بسنده و کافیست که شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی که سلمان از معاصران اوست

۱- ت ش: گرفتم جهان را ۲- اصل: خورشید؛ تصحیح از نسخه‌های دیگر ۳- اصل: کبرمن؛ تصحیح از روی نسخه‌های دیگر ۴- اصل: خواب؛ تصحیح از روی نسخه‌های دیگر ۵- اصل: "واین دو قطعه هم او راست" تصحیح از روی نسخه‌های دیگر

فرموده همسنگ آثار[1] سمنان و شعر سلمان ہیچ جا نیست می گویند شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان[2] اویس بشرب مشغول بود چون رخصت شد سلطان فراشی را فرمود[3] تا شمعی با[4] لگن زر همراه او بخانه وی برد - صباح فراش لگن را طلب داشت سلمان این بیت را[5] بسلطان فرستاد ے

شمع خود سوخته[6] شد دوش بزاری امروز — گر لگن می طلبد شاه زمن می سوزم

سلطان از خواندن بیت خندان شد و گفت از خانه شاعر طامع بیرون آوردن لگن زر[7] دشوار ست و آن لگن را بدو بخشید -

ناصر بخاری علیه الرحمه مردی فاضل[8] و درویش بود و شعر او خالی از حالی نیست و بوی درویشی از سخنان او[9] می آید - ہمواره سیاحت کردی و در حلقه درویشان بودی و طاقیه[10] نمد بر سر و قبا در برداشتی و زیاده ازین از دنیا همراه نداشتی وقتیکه به بیت الله[11] الحرام می رفت در بغداد بسلمان برلب دجله در ہنگامیکه دجله در طغیان بود ملاقات کرد سلمان پرسید چه کسی ؟ گفت مردی غریب و شاعرم سلمان بطریق امتحان گفت ع "دجله را امسال رفتار عجب مستانه است" ناصر گفت ع "پای در زنجیر و کف برلب مگر دیوانه است" سلمان بر لطف طبع او آفرین کرد و در کنار گرفت و نام او[12] را پرسید و شہرتش بیشتر شنیده بود چندگاه باہم مصاحب بودند و ناصر را درحق سلمان اعتقادی عظیم پیدا شد و خود را از شاگردان وی می گرفت و در مدح سلطان شعرہا دارد

۱- اصل: اثار؛ تصحیح از روی نسخه ہای دیگر ۲- ع ت: "در مجلس سلطان" ندارد

۳- ع ت: "فرمود" ندارد ۴- اصل: با؛ تصحیح از روی ع ت و آفس ۵- آفس و ع ت: "را" ندارد

۶- ت ش: سوخت شب ۷- اصل: "زر" ندارد فه از روی نسخه ہای دیگر ۸- ع ت: مرد فاضل

۹- ع ت: وی ۱۰- طاقیه بمعنی کلاه دراز شبیه به کلاه درویشان؛ فرہنگ عمید مجلد ۲ ص ۱۳۹۱

۱۱- ت: بیت الحرام ۱۲- ع ت: او؛ آفس: "او" ندارد

و زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان را دریافته - در[1] عصر آنحضرت از عالم رفته در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه[2] شش سال پیش[3] از سلمان - این چند بیت از قصیده اوست ~

درویش را که ملک قناعت مسلم است　　درویش نام دارد و سلطان عالم است

گر قرص مهر گرم برآرد تنور چرخ　　در وقت چاشت سفرهٔ درویش را کم است

روزی ترا بزیر حوادث کند هلاک　　گردون حلقه کرده که چون مار ارقم است

در[4] بهم شود برای درم حال آدمی　　آری تمام صورت درهم چو درهم است

و این سه[5] بیت نیز از غزل[6] اوست ~

ما را هوس صحبت جان پرور یار است　　ورنه غرض از باده نه مستی نه خمار است

آتش نفسان قیمت مستان[7] چه شناسند　　افسرده دلان را بخرابات چه کار است

در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید　　منزلگه مردان موحد سر دار[8] دار است

مولانا جلال الدین طبیب علیه الرحمه از معاصران حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان است - مرد اهل[9] بود و به دور شاه شجاع در فارس بحکمت و طبابت اشتغال داشت و[10] باوجود حکیمی و طبیبی شعر نیکو گفتی - و در علم شعر نیکو می دانست داستان گل نوروز که شهرتی عظیم دارد و در میان جوانان متداول است او نظم کرده - در شهور سنه ثلث و سبعین و سبعمایه در[11] اوائل سلطنت حضرت صاحبقران از

۱- آفس: و در　۲- اصل: و شمانمایه که واضحاً مغلوط است متن تصحیح قیاسی　۳- ع ت: "پیش" ندارد

۴- اصل و نسخه های دیگر: این بیت ندارد اضافه از روی ع ت　۵- ع ت: سر بیت　۶- اصل: در غزل اوست؛ تصحیح از روی ع ت　۷- ت ش: قیمت میخانه شناسند؛ در نظر بنده همین درست تر است　۸- اصل: سپردار؛ تصحیح از نسخه های دیگر

۹- ع ت: کامل　۱۰- اصل: "و" ندارد اضافه از روی آفس　۱۱- آفس و م م: "در" ندارد

عالم انتقال نمود - این غزل از وست[1]

ازین دیار برفتم چه خوش[2] دیاری بود — بآب دیده بشستیم[3] اگر غباری بود

ز آستان شریفت فتادم دور — گمان مبر که درین کارم اختیاری بود

اگر بدولت وصلت نمی رسید[4] گدا — نشست و خاست[5] بخیل سگانت باری بود

گویند مولانا جلال حقه مفرح[6] جهت شاه شجاع آورده[7] و خواص آنرا درین شعر بیان کرده[8] به شاه شجاع گذرانید

جلال ساخته است این مفرح[6] دلخواه — برسم پیشکش آورده نزد حضرت شاه

بدن قوی کند و شاد طبع[9] و فکرت تیز — حدیث نرم و زبان[10] جاری و سخن کوتاه

شود بدیل[11] می ناب در تفرح طبع — بود بجای سقنقور[12] در تهیج[13] باه

جوانی آرد و پیری بدل کند بشباب[14] — موافق بدنست[15] او چو روح بی اشتباه[16]

شاه شجاع مولانا را بجهت این ترکیب و این نظم تحسین کرد و گفت همه نیک گفتی اما مشکل که پیری را بجوانی بدل کند که کافور جای مشک گرفته و سمن زار بجای ارغوان زار نشسته آب جوانی از جوی دیگر است و درد پیری

۱- اصل: او را است؛ تصحیح از روی ت، آفس و ع ت ۲- ت ش: برفتیم و خوش دیاری ۳- ع ت، م: بشستم

۴- ت: نمی رسد ۵- در همه نسخه: خواست؛ متن تصحیح قیاسی ۶- ع ت: مفرح ۷- آفس و ع ت: آورد

۸- ع ت: ادا کرد ۹- ت ش: طبع شاد ۱۰- ع ت: زبان ۱۱- اصل: بذیل؛

تصحیح از روی آفس و ت ۱۲- ع ت: سقنقور ۱۳- ع: تهیج ۱۴- ت: بشباب

۱۵- اصل: بدالنست تصحیح از روی ت و ت ش ۱۶- اصل و نسخه های دیگر: اشتباه؛ تصحیح از روی

نسخه ع ت که کی اشباه دارد بجای بی اشتباه - اشباه بمعنی مانند کسی شدن، مانند شدن بچیزی فرهنگ

عمید جلد ا ص ۱۶۷ ۱۷- ع ت: را ندارد ۱۸- ت: همه ندارد ۱۹- ع ت: ارغوان نشسته

از نسخهٔ دیگر ـ

مولانا شرف الدین علیه الرحمه از معاصران حضرت امیر کبیر صاحب تخت و سریر صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان و مرد دانشمند و صاحب فضل خصوصاً در علم شعر سرآمد روزگار بود و شاه منصور مظفر او را ملک الشعرا عراق کرده ـ تبریزی الاصل است و[1] دیوان او در آن دیار کمتر بهم می رسد در عراق و آذربایجان و فارس مشهور است ـ نسخهٔ در صنائع شعر دارد حدائق[2] الحقائق نام و چندین صنعت در آنجا ذکر کرده[3] که حدائق السحر رشید وطواط مذکور نیست[4] و ازان جمله می گوید رشید ایهام را[5] گفته که[6] مشتمل بر دو[7] معنی است و نزدیک من چندین معانی در ایهام[8] مضمر است چنانچه درین شعر خواجه[9] عماد فقیه یافته می شود ـ بیت[10]

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید   واله شد[11] و فریاد[12] برآورد که ماهی

شیخ آذری در جواهر الاسرار قصیده از مولانا شرف الدین ایراد کرده که تمام صنائع و بدائع شعری در آنجا مندرج است و این جای[13] ذکر آن نیست و او را اقسام سخن است واز قصیده و غزل و قطعه و رباعی همه متین و مصنوع ـ این رباعی در مدح خواجه فخر الدین محمد کاسری ازوست که تمام حروف اسم وی ازو می برآید ع

خوار است[14] جهان پیش نوالت یکسر   فخر است زالقاب تو دین را محفر

تو کان حمادی و از فرط کرم   زالماس ضمیرت سپری شد خنجر

---

۱ ـ ع ت : و ندارد   ۲ ـ اصل : وحدائق تصحیح از روی ع ت و آنس   ۳ ـ ع ت : کرد

۴ ـ ع ت : است   ۵ ـ اصل : را ندارد اضافه از روی ع ت ح و آنس   ۶ ـ آنس : که ندارد

۷ ـ ع ت : او   ۸ ـ اصل و نسخه های دیگر : ابهام تصحیح از روی ت   ۹ ـ ع ت : خواجه ندارد

۱۰ ـ ع ت : "بیت" اضافه دارد   ۱۱ ـ ع و ع ت : شده   ۱۲ ـ ح : فریاد ندارد

۱۳ ـ ع ت : و آنجای   ۱۴ ـ ت : خوراست

شیخ کجج علیه الرحمه از معاصران حضرت صاحبقران گیتی ستان است و در شعر پایه عالی داشت و مرد عارف و محقق بوده و در زمان سلطان حسین ابن سلطان اویس شیخ الاسلام تبریز بود و مرجع خواص و عوام - سلاطین و اکابر معتقد او بوده اند و خانقاهی برونق داشته و تا روزگار امیر تیمور گورکان و اولاد عظام او منصب شیخ الاسلامی تبریز تعلق بوی و فرزندان او داشت و شیخ را با وجود کمالات باطن سخنان پر ذوق است و دیوان او در عراق شهرتی دارد - این غزل جملهٔ اشعار بلاغت آثار اوست

ما از غمت بشادی جان باز ننگریم ... در عشق تو بهر دو جهان باز ننگریم

خوش خوش چو شمع ز آتش عشق تو فی المثل ... گر جان ما بسوخت بجان باز ننگریم

اسرار تو ز کون و مکان چون منزه است ... ما تا ابد بکون و مکان باز ننگریم

چون شد یقین ما که توئی اصل هر گمان ... در پردهٔ یقین بگمان باز ننگریم

در کوی تو دو اسپه بتازیم مرد وار ... هرگز بمرکب و بعنان باز ننگریم

در بحر عشق گرچه کجج تا کنار رفت ... ما از کنار تا بمیان باز ننگریم

وفات شیخ کجج در عهد امیر تیمور گورکان انار الله برهانه واقع شد در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه -

مولانا علی بدر علیه الرحمه از جملهٔ شعرای دار السلطنت هرات بود و در شعر پایهٔ عالی داشت و در عهد دولت قطب دائره سلطنت حضرت صاحبقران گیتی ستان - بشاعری مشهور بود - در سال هفتصد و

---

۱ - ع ت : کابر ۲ - ت : "و" ندارد ۳ - آفس : شادی

۴ - اصل : "اسرار تو" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۵ - اصل : این بیت ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۶ - مم : بر بان ۷ - اصل رحمة الله ؛ تصحیح از روی ت و آفس

۸ - ت : شاعری

بود و یک که بحکم حضرت صاحبقران گیتی ستان[1] امیر تیمور گورکان بجهت دفع فتنه[2] حاجی بیگ، بادشاه عالی جاه میرزا میران شاه بهرات آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت میرزا میرانشاه مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش این است ~

ای زمهر رخ تو ماه منور گشته　　عالم از نکهت لطف تو معطر[3] گشته

خط[4] مشکین تو بر صفحهٔ کافور عذار　　آیت حسن جمال ست مقرر گشته

بادشاه عالی قدر[5] میرزا میرانشاه را آن قصیده پسند طبع افتاده نسبت[6] بمولانا در مقام التفات وکرم[7] آمد وصله مناسب[8] عنایت فرمود تا در هرات[9] بود ابواب التفات وکرم بر روی مولانا میکشود - وفاتش در سنه احدی وثمانمایه در عهد امیر تیمور واقع شد -

شیخ محمود زنگی عجم[10] کرمانی علیه الرحمه بصفت فضل ولطف طبع موصوف بود و در اثنا محاوره اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش می گذشت گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت ~

دو ببریم هر دو شکسته بهم[11]　　علی ترک[12] و محمود زنگی عجم

---

۱ - ع ت، آصف و ت: "گیتی ستان" ندارد　۲ - ع ت: فیه، اصل: فتنه؛ متن تصحیح قیاسی

۳ - ت: مقرر　۴ - ع ت: این بیت ندارد　۵ - ت: عالی مقدار　۶ - ت: "نسبت" ندارد

۷ - اصل: وکرم ندارد تصحیح از روی ع ت　۸ - ع ت: مناسبت　۹ - مم و ت: "راه" اضافی دارد

۱۰ - ع ت: عجمی　۱۱ - اصل: شکسته پر بهم که واضحاً مغلوط است پر زائد دارد تصحیح از روی ح، ع ت و ت

۱۲ - اصل و نسخه های دیگر: یکی ترک محمود زنگی عجم که مغلوط است و مفهومش واضح نمی شود؛ متن تصحیح قیاسی -

وشیخ محمود بسیاری از وقائع حالات صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده وآن نسخه را جوش وخروش نام نهاده و درسنه ست وثمانمایه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده در کرجستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاءالدین سراج وشیخ صدرالدین که قاضی آن ولایت بوده وسید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند شیخ محمود نیز باایشان همراهی نمود تا جوش وخروش را بگذراند وخود را به تجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر در وقتیکه از پل می‌گذشت درآب افتاد وآتش حیاتش از جوش وخروش فرونشست پسرش مولانا قطب‌الدین آن نسخه را بنظر صاحبقران رسانیده بعطاء گران مند محظوظ وبهره ور شد - این مقطع از اشعار اوست ؎

بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد   که بطبع این زنگی دگراز عجم نیاید

۱- ع ت : "و" ندارد   ۲- اصل ونسخه های دیگر : "کرجتان" ؛ تصحیح از روی ع ت   ۳- ع ت وت وآفس : بود   ۴- ع ت : ایشان   ۵- ت : تجدید بدون "به"   ۶- اصل : خروش وی ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۷- اصل : بهره ور   ۸- ع ت : ازان اشعار   ۹- ع ت : اگر   ۱۰- اصل : بطبع ؛ تصحیح از روی ت وح وم م   ۱۱- در همه نسخه : این ؛ ولی درین صورت مصرع بی وزن می شود ؛ متن تصحیح قیاسی

طبقۂ ثانیہ

طبقۀ ثانیه

در بیان سادات و مشائخ و اولیاء و علماء و حکماء و فضلا و شعرای
که همعصر میرزا میران شاه بوده اند و در عهد سلطنت میرزا شاه رخ بهادر از عالم
انتقال نموده و این نیز بر سه باب است۔

باب اوّل

باب اوّل

دربیان سادات ومشائخ واولیاء واصفیای که همعصر میرزامیران شاه بوده اند ودرعهد سلطنت میرزاشاه رخ ازعالم انتقال نموده هرچند که زمان بادشاهان سابق رانیز دریافته باشند وسلطنت میرزاشاه رخ بعدازامیر تیمور گورکان چهل وسه سال بوده ولیسادات واولیا وعلما وحکما وشعرا که ازسنه سبع وثمانمائیة تاخمس وثمانمائیة درزمان وی بوده نوشتن همه دشوار است.

خواجه شمس الدین محمد پارسا بخاری[1] قدس سرهٗ از اعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین

نقشبند اند اعلم و[2] اورع زمان و تذکرهٔ خاندان خواجگان بودند - سبب شهرت ایشان[3] بخواجه پارسا آنست

که روزی بر در حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند ایستاده بودند کنیزکی از خادمات از بیرون بدرون درآمده

حضرت خواجه پرسیدند[4] که بیرون کیست؟ کنیزک[5] گفته جوانی پارسا بر در منتظر است حضرت خواجه بیرون آمدند

و خواجه محمد را دیدند فرمودند شما پارسا بوده اید چون این لفظ بر زبان مبارک گذشت از آن روز در السنه[6]

و افواه افتاده باین لقب مشهور شدند و حضرت خواجه بزرگ را نهایت التفات و عنایت نسبت[7] بآنجناب

بوده و بارها بحضور اصحاب و احباب در غیبت آنجناب می فرمودند که مقصود از وجود ما ظهور اوست و

بصحبت[8] رسیده که روزی خواجه بهاءالدین قدس سرهٗ بکنار حوض باغ آمدند[9]، دیدند که خواجه محمد پارسا پاها

در آب نهاده بمراقبه[10] مشغول اند و از خود غائب خواجه بزرگ علیه الرضوان فی الحال لنگ بسته در آب درآمدند

و روی مبارک خود را بر پشت پای ایشان نهاده فرمودند الٰهی بحرمت این پای که[11] بر بهاءالدین رحمت

کن و آنحضرت با وجود کمال قدرت و نهایت قوت آثار تصرفات و خوارق عادات خود را می پوشیده[12] و در

ستر و اخفای آن کما ینبغی می کوشیده و اگر شمّهٔ از آن اظهار می شد بحسب ضرورت بوده - چنانچه

۱- اصل: تجارتی؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۲- اصل: اعلم اورع؛ بدون "و" اضافه از روی ت

۳- ع ت: ایشان ندارد ۴- در همه نسخه: پرسیده اند؛ متن تصحیح قیاسی ۵- اصل: "کنیزک" ندارد

اضافه از روی نسخه های دیگر ۶- ع ت: در افواه و السنه ۷- ع ت: بسبب

۸- اصل: بصحت؛ تصحیح از روی ت و ع ت ۹- ع ت: آمده

۱۰- ت: از "بمراقبه مشغول ... تا ایشان نهاده" ندارد ۱۱- اصل: "که" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۱۲- اصل: پوشیده؛ اضافه از روی نسخه های دیگر

منقول است که میرزا خلیل نبیرهٔ[1] امیر تیمور صاحبقران چون در سمرقند پادشاه شد بجهت آنکه حضرت خواجه گاه گاه بجهت کفایت مهمات مسلمانان بمیرزا شاه رخ رقعه می نوشتند ناخوش شد و بسعایت اهل چند[2] کس به بخارا[3] پیش ایشان فرستاد که عنایت کرده شما را بدشت باید رفت شاید که جمعی به برکت شما آنجا بشرف اسلام مشرف شوند خواجه فرمودند و[4] خوش باشد اول مزارات را زیارت کنیم بعد ازان رویم پس آسپ[5] طلبیدند[6] و سوار شدند اول بقبر عارفان رفتند چون از زیارت حضرت خواجه بزرگ برآمدند آثار غضب و هیبت[7] از بشرهٔ مبارک ظاهر بود ازان جا بسوخاری بسر مزار[8] امیر کلال رفتند و زمانی توقف کرده برآمدند و سوار شده تازیانه براسپ زدند و بر بالای پشته راندند و روی بجانب خراسان که میرزا شاه رخ آنجا می بود کرده این بیت خواندند ~

همه را[9] زیر و زبر کن نه زبر مان و نه زیر   تا بدانند که امروز درین میدان کیست

وز آنجا به بخارا[10] آمدند همان لحظه نشان میرزا شاه رخ برای میرزا خلیل در رسید که اینک رسیدیم جای جنگ مقرر سازد آن نشان را بسمرقند پیش میرزا خلیل بردند[11] واز عقبهٔ نشان میرزا شاه رخ رسید و میرزا خلیل از مرتبهٔ پادشاهی که داشت برافتاد - حضرت[12] خواجه محمد پارسا دو کرت بسفر مبارک حجاز رفته - کرت اولی در ملازمت حضرت خواجه بزرگ و در کرت ثانیه در سنه اثنین وعشرین وثمانمایه او چون به بیت الله رسیدند بعد از طواف بشارتها یافته بمدینه رفته اند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم[13] از شها یافته و روز پنجشنبه بیست وچهارم

۱- ع ت : پسر   ۲- اصل: چند تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۳- اصل: بخارا بجای به بخارا

۴- اصل: "و" ندارد اضافه از روی ت   ۵- ع ت : بس اسپ   ۶- اصل: طلبید تصحیح از روی ع ت و ت

۷- در همه نسخه : هیبت و غضب   ۸- اصل : پسر میرزا کلال ؛ ع ت : بسر فراز امیر کلال ؛ تصحیح از روی ت و آفس

۹- ع ت : "را" ندارد   ۱۰- اصل : بخارا بجای بنجارا تصحیح از نسخه های دیگر   ۱۱- اصل: "بردند" ندارد

اضافه از روی ت و آفس   ۱۲- در همه نسخه : وحضرت ؛ متن تصحیح قیاسی   ۱۳- ع ت : صلعم

ذی الحجه بجوار رحمت حق پیوسته در سال هشتصد و بیست و دو در عهد بادشاهی میرزا شاهرخ انار الله برهانه وسن شریف ایشان هفتاد و سه بود[1] و قبر مبارک ایشان در جوار قبهٔ امیر المومنین عباس است رضی الله عنه - خدمت شیخ زین الدین الخوافی علیه الرحمه از مهر سنگی سفید تراشیده آورده لوح قبر مبارک ایشان ساخته و آن از[2] سائر قبور ممتاز است -

خواجه حسن عطار قدس سره

فرزند بزرگوار حضرت خواجه علاء الدین[3] عطار اند و مقبول و منظور نظر حضرت خواجه بزرگ در سلک اعاظم مشائخ منتظم بودند و جذبه قوی داشتند و بصفت جذبه در هر که می خواستند تصرف می کردند و وی را از مقام شعور بکیفیت[4] بیخودی و حضور می رسانیده و ذوق غیبت و فنا که بعضی ارباب سلوک را علی سبیل الندره[5] بعد از مجاهدهٔ بسیار دست می دهد - از برکت نظر ایشان باندک زمانی بهم می رسید در ماوراء النهر و خراسان - کیفیت[6] تصرف ایشان در طالبان و زائران اشتهار تمام داشت هر که بدستبوس[7] شریف مشرف شدی از پای در افتادی و بدولت بیخودی و غیبت مشرف شدی - گویند روزی بوقت[8] بامداد خواجه حسن از خانه بیرون آمدند و کیفیتی غالب داشتند هر که نظر بر ایشان افتاد کیفیت بیخودی روی نمود و بیخود بیفتاد - گویند چون حضرت[9] خواجه حسن بخراسان آمدند و در باغ زاغان میرزا شاهرخ را دیدند میرزا استری پیش ایشان بطریق معامله کشید و از غایت اخلاص و حسن اعتقاد که بایشان داشت خواست که بخود ایشان را سوار کند پیش آمد و بیک دست[10] رکاب استر[11] گرفت و بدست دیگر عنان او[12] سوار ساخت در این محل استر

۱- آفس و ع ت: بوده ۲- ع ت: "از" ندارد ۳- ح و ع ت: "علاء الدین" ندارد ۴- م م: بکیف

۵- ح: النده ۶- ت: برکیفیت ۷- ع ت: بدست بوسی ۸- آفس: وقت

۹- اصل: حضرت ندارد اضافه از روی ت، آفس و ع ت ۱۰- اصل، ح و م م: سنگدست؛ تصحیح از روی آفس و ت ۱۱- ع ت: اشتر ۱۲- اصل و آفس: وسوار؛ تصحیح از روی ع ت، ت و ح

سر در کشید و میرزا عنان وی محکم گرفته چند گام در رکاب ایشان بدوید بعد از آن استر بیارامید خواجه فرود آمدند و روی بطرف بخارا آورده نیاز مندی کردند و تواضع نمودند و فرمودند سر سرکشی استران بوده که در ایام طفلی روزی بر گوساله سوار[1] می شدم و کودکان گرد من بودند در این اثنا حضرت خواجه بزرگ رسیدند و مرا بآن حالت دیده فرمودند زود باشد که این کودک سوار باشد و پادشاهان ذی شوکت در رکاب وی پیاده دوند چون حاضران این حکایت شنیدند سبب ازدیاد[2] یقین ایشان شد[3] نسبت بحضرت خواجه بزرگ[4] و خدمت خواجه حسن قدس سره[5]- در سنه ست و عشرین و ثمانمایه در عهد سلطنت میرزا شاه رخ در شیراز وفات یافتند و ایشان همعصر میرزا میرانشاه بوده اند و نعش مبارک ایشان را از شیراز بچغانیان[6] آوردند و پهلوی پدر عالی گوهر خود مدفون شدند - گویند سبب بیماری و فوت ایشان آن شد که در وقتی که بعزیمت سفر مبارک بشیراز رسیدند یکی از اکابر آن جای که نسبت ارادت و اخلاص بایشان داشته بیمار شد و خدمت خواجه چنانچه طریقهٔ سلسلهٔ خواجگان است بزیر بازوی در آمد[7] و بیماری وی برداشته آن عزیز صحت یافته ایشان مریض شده اند و در آن مرض از عالم انتقال نموده رضی الله عنه -

امیر حمزه قدس سره از همعصران حضرت صاحبقران گیتی ستان[8] امیر تیمور گورکان اند اما در عهد میرزا میرانشاه وفات یافته فرزند دوم حضرت امیر کلال اند مسمی بوده باسم والد حضرت سید امیر کلال و امیر بزرگ ایشان را بنام نمی خوانده اند و همیشه پدر می گفته بسیار بزرگ بودند صاحب خوارق عادات و کرامات

۱- اصل: سوام؛ تصحیح از روی ت آفس، ع ت و ح ۲- ت: از دیاد و یقین ۳- اصل: "شد" ندارد اضافه از روی ح آفس و ع ت ۴- اصل: بزرگ شد؛ تصحیح از روی آفس و ع ت ۵- آفس: قدس الله سره

۶- ع ت: بچغانیان ۷- در همه نسخه: در آمدند؛ متن تصحیح قیاسی ۸- اصل و نسخه های دیگر: "گیتی ستان" ندارد اضافه از روی ع ت

وحضرت امیر تربیت ایشان را حواله بخلیفه دوم خود حضرت مولانا عارف دیگرانی کرده بوده اند و امیر حمزه بعد از وفات والد بزرگوار خود قائم مقام بوده سالها خلق را بطریق رشاد[1] ارشاد فرموده وفاتش در غره شوال سنه[2] ثمان وثمانمایه بوقوع آمد می فرمودند که مولانا عارف بارها مرا می گفتند که[3] اگر یاری می خواهید که بار شما کشند این بغایت دشوار میسر شود واگر یاری می خواهید که شما بار او کشید همه جهان یار شما است -

مولانا حسام الدین شاشی قدس سره خلیفه امیر حمزه و فرزند مولانا حمید الدین شاشی

است جمعیت قوی و استغراق تمام داشت هرچند کسی بی مذاق می بود از دیدن وی معتقد وی می شد از غایت حرارت[4] جمعیت وغلبات جذبات[5] که داشته در زمستان یخ می شکست و پاهای خود در آب[6] می نهاد و پیش سینهٔ خود را[7] می کشاد و آب بر سینهٔ مبارک[8] خود می پاشید میرزا الغ بیگ بزور اورا قاضی ساخت بدار القضا که می نشست و فصل خصومات میکرد جمعی از طالبان از دور می نشستند[9] وکسب جمعیت از آنحضرت می نمودند هرگز در نسبت خواجه گان ذهولی وغفلتی از آنجناب ظاهر نمی شد بسیار بزرگ بود - وفاتش در سنه خمس[10] وعشرین وثمانمایه بوقوع آمد در عهد شاه رخ گورکان -

باباشیخ مبارک بخاری قدس سره از اصحاب کبار امیر کلال است وبعضی گویند از

اصحاب امیر حمزه - بسیار بزرگ بود وسالک مجذوب وخواجه محمد پارسا باوجود دریافت صحبت خواجه بزرگ

۱- اصل: رشاد ارشاد؛ تصحیح از روی آ‌فس، م م، ح وع ت ۲- اصل: "سنه" ندارد اضافه از روی ح، آفس وت

۳- اصل، ع ت وم م: "که" ندارد اضافه از روی ت وآفس ۴- آفس: جرأت ۵- اصل: وجذبات؛ تصحیح از روی ع ت وآفس ۶- ت: "درآب" مکرر نوشته شده است ۷- اصل، ع ت وم م: "را" ندارد اضافه از روی ت وآفس ۸- اصل وع ت: "مبارک" ندارد اضافه از روی ت، آفس وح ۹- اصل: "می نشستند" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۱۰- اصل وت: "خمس وعشرین وثمانمایه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

بصحبت وی می رفته اند گویند روزی بابا شیخ مبارک بخانه حضرت خواجه محمد پارسا آمده حضرت خواجه درآخر صحبت برای خواجه ابونصر فاتحه درخواستند[1] بابا فاتحه آغاز کرد و درمیان فاتحه خواندن ازان خانه بیرون آمد وبر[2] بیرون خانه فاتحه تمام کرد ازوی[3] پرسیدند که جهت[4] بیرون آمدن چه بود فرمود که درآن محل که از برای خواجه ابونصر فاتحه خواندن گرفتم چندان ملائکه از آسمان فرود آمدند وازدحام نمودند که مبارک را جا نماند بضرورت بیرون بایست آمدن، بیرون آمدم وتمام کردم- و فاتش درزمان میرزا شاه رخ گورکان بوقوع آمد درسنه اربع عشر وثمانمایه -

شیخ سراج الدین کلال بیرمسی[5] قدس سره بسیار بزرگ بود درسلک اصحاب خواجه بزرگ انتظام داشت و از صحبت امیرحمزه نیز فراوان فیض گرفته بود گویند[6] روزی درابتدای احوال که ملازم امیرحمزه بوده اوراغیبی روی نمود سه شبانروز از خود غائب شد امیرحمزه را ازحال او واقف ساختند- فرمود درگوش وی بگوئید که حمزه می گوید از هما نجا که رسیده برگرد چون این سخن بگوش وی گفتند همان لحظه حس وحرکت بهم رسانده بافاقت آمد از حضرت قطب ابرار خواجه احرار قدس سره نقل آرند که هرگاه کسی قصد صحبت شیخ سراج الدین کردی همان زمان خانه را جاروب می کردند ازایشان سر آن پرسیدم گفتند مرا قرینتی[7] است که هرگاه مهمان می آید وی مرا پیش از آمدنش خبر می کند وفاتش درسنه ثمان[8] عشر وثمانمایه درعصر میرزا شاهرخ بوقوع آمد -

---

۱- اصل: خواستند اضافه از روی ح، آفس و ع ت، ت: "فاتحه درخواستند" ندارد ۲- آفس: دربیرون

۳- ت: ازروی ۴- ع ت: جمعیت ۵- آفس: پسرمسی - ع ت واضح نیست

۶- ع ت: "ازگویند... تا حمزه بوده" ندارد ۷- ت: قربتی ۸- اصل: "ثمان

عشر وثمانمایه" ندارد اضافه از روی ع ت، آفس و ح

مولانا محمد فغازی[1] قدس سرہٗ از ہمعصران میرزا میرانشاہ و میرزا شاہ رخ است از مقبولان و منظوران حضرت خواجہ بزرگ بودہ و بعد از نقل ایشان بامر ایشان در ملازمت خواجہ محمد پارسا می بودہ از برکت نظر حضرت خواجہ بزرگ و میمنت صحبت خواجہ محمد پارسا نسبت جمعیت تمام داشتہ وی می گفت کہ بسیار بودی کہ حضرت خواجہ محمد پارسا بعد از ادای نماز خفتن بر در مسجد عصا بر سینہ زدہ می ایستادند و دو سہ کلمہ با اصحاب گفتہ سکوت می کردند و از خود غائب می شدند و آن غیبت[2] امتداد می یافت تا وقتیکہ موذن بانگ نماز بامداد می گفت بہمان وضو باز بمسجد می[3] در آمدند ۔

خواجہ مسافر خوارزمی قدس سرہٗ وی نیز از ہمعصران میرزا میران شاہ و میرزا شاہرخ است و از مخلصان و مقبولان خواجہ بزرگ خواجہ بہاء الدین نقشبند و بعد از ایشان باشارۂ ایشان در صحبت خواجہ محمد پارسامی[4] بودہ عمری طویل یافت وقتیکہ وفات یافت نود و چند سال بود ۔ صحبت درویشان و بزرگان بسیار دریافتہ و مشرب این کار داشت وی میگفتہ مرا بسماع میل بسیار بود روزی بجمعی[5] از اصحاب خواجہ اتفاق کردم و قوال[6] و دفاف و نای در مجلس حضرت خواجہ آوردم گویندہ و نوازندہ بکار خود مشغول شدند آنحضرت ہیچ گونہ منع نفرمودند و در آخر گفتند ما[7] این کار نمی کنیم و انکار نمی کنیم ۔

مولانا یعقوب چرخی قدس سرہٗ از اکابر اصحاب حضرت خواجہ بزرگ اند و عالم بعلوم ظاہری و باطنی بعد از وفات حضرت خواجہ بزرگ ہم باشارۂ آنحضرت در صحبت خواجہ علاء الدین عطار می بودند از ہمعصران میرزا میران شاہ و میرزا شاہرخ بودند و در عہد شاہ رخی از عالم انتقال نمودہ در شہور

۱۔ اصل: فغازی ، ع ت : فغانزسی ، آفس : فغازینی ؛ تصحیح از روی ت ۲۔ ع ت : غیب

۳۔ اصل : در آمدند تصحیح از روی ت آفس و ع ت ۴۔ ع ت : پارمی بودہ

۵۔ ع ت و ت : بجمی ۶۔ آفس : قول ۷۔ ع ت : تا

سنه ثمان وثلثین وثمانمایه - حضرت خواجه احرار قدس سره اجازت ارشاد [1] از ایشان یافته [2] میفرمودند که [3]
خدمت مولانا ما با خدمت [4] شیخ زین الدین الخوافی در مصر هم سبق بوده اند و با هم جهتی داشته چون ملازمت
ایشان کردم پرسیدند که تو در خراسان بوده؟ میگویند که شیخ زین الدین خوافی خوابهای مریدان را
تعبیر می کنند وازان اعتبار بسیار میگیرند گفتم - آری واقع است - درین میان ایشان را غیبتی
واقع شده [5] وداب [6] ایشان بود [7] که زمان زمان از خود غائب می شدند بعد از ساعتی سر بر آوردند
واین بیت خواندند

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

خواجه علاء الدین غجدوانی قدس سره از معاصران میرزا میران شاه و میرزا شاهرخ

اند و در زمان سلطنت شاهرخی وفات یافته در شهور سنه ثمان وثلثین وثمانمایه - از اجلّه اصحاب خواجه بزرگ
بوده اند وبصحبت امیر کلان داشتی [8] که از کبار اصحاب امیر کلال بوده نیز رسیده بعد از انتقال حضرت خواجه
نقشبند باشارهٔ ایشان در صحبت خواجه محمد پارسا وخواجه ابو النصر پارسا می بوده وآن بزرگواران صحبت ایشان
مغتنم [9] می داشته - حضرت خواجه احرار می فرمودند که خواجه علاء الدین غجدوانی استغراق تمام داشتند و
بغایت شیرین کلام بودند - گاه بودی که درمیان سخن از خود غائب می شدند مثل ایشان مشغول وحریص بر
کم کسی دیدم از بسکه مشغولی داشتند - گوئیا [10] عین این نسبت شده بودند وقتیکه خواجه محمد پارسا بسفر مبارک حجاز

---

۱ - اصل: واز؛ تصحیح از روی ت   ۲ - آفس وع ت: یافته اند   ۳ - ت: "که" ندارد

۴ - اصل: "ما با خدمت" ندارد اضافه از نسخه های دیگر   ۵ - آفس و ع ت: شد

۶ - در هیچ نسخه واضح نیست؛ متن تصحیح قیاسی   ۷ - اصل، ع ت وح: "بود" ندارد اضافه از روی آفس و ت

۸ - مم: داشتی   ۹ - ع ت: مغتم، آفس: معتنم   ۱۰ - اصل: گویا؛ تصحیح از روی ت

می رفتند، خواستند که خواجه علاء الدین را همراه برند- ایشان را درآن وقت کبرسِن[1] دریافته بود[2] و آثار ضعف و پیری نیک ظاهر بوده یکی از اکابر سمرقند از حضرت خواجه درخواست کرد که اگر خواجه علاء الدین را ازین سفر معذور[3] دارند جای آنست[4] زیرا که از ایشان کار نمی آید حضرت خواجه فرمودند ما بایشان کاری نداریم غیرازآن که چون ایشانرا می بینیم از نسبت عزیزان یاد می آید واین مدد ومعونت تمام است مارا -

از خواجه علاء الدین منقولست که می فرمودند تا من خودرا می دانم آن مقدار که گنجشکی منقار درآب نگاهدارد[5] غفلت مرا دریافته است نه درخواب و نه در بیداری - منقولست که چون خواجه علاء الدین غجدوانی وفات یافتند و[6] روز وفات ایشان خدمت خواجه[7] ابونصر پارسا علیهما الرحمه وعظ گفتند و درآن اثنا فرمودند که خدمت خواجه علاء الدین درهمسائگی[8] ما بودند وما درسایه حمایت و عنایت و برکت وهمت ایشان ایمن و آسوده بودیم این زمان ایشان بجوار رحمت حق سبحانه رفتند اکنون محل آنست که ترسیم[9] -

مولانا سیف الدین مناری قدس سره از کبار اصحاب حضرت خواجه بزرگ بوده وعالم بعلوم ظاهر و باطن وحضرت خواجه بزرگ را نسبت بایشان توجه خاطر و التفات[10] بسیار بوده و درسلک مقبولان و محبوبان[11] انتظام داشته وبعداز وفات حضرت خواجه باشاره[12] ایشان در ملازمت خواجه علاء الدین عطار می گزرانده واز همعصران میرزا میران شاه ومیرزا شاه رخ بوده اند و درعهد سلطنت میرزا شاه رخ از

۱- اصل: که من : تصحیح از روی آفس، ع ت، ت و ح ۲- اصل: دریافته بودم ؛ تصحیح ازروی نسخه های دیگر

۳- ع ت: معدوز ۴- ت: جای آن نیست ؛ آفس و ع ت : جای آن هست

۵- اصل: نگهدار ؛ تصحیح ازروی ت ۶- آفس و ع ت : در روز ۷- ت : جواجه

۸- اصل: همانگی ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۹- ع ت : نترسم ۱۰- ع ت : بعداز التفات

کلمه "رسیده" دارد که بی محل است ۱۱- ع ت : ومنسوبان ۱۲- ع ت : باشارت

عالم رفته بسیار بزرگ و محبوب بوده اند[1] و حضرت خواجه را غیر مولانا سیف الدین مناری محبوب سه مولانای سیف الدین دیگر بوده یکی مقبول و یکی مقهور و یکی مردود - اما مقبول مولانا سیف الدین خوشخوان بخاری است که بهمگی[2] همت روی در نسبت[3] خواجگان داشت و مقهور مولانا سیف الدین بالاخانه[4] است که از اعیان علماء بخارا بوده و طریقه از حضرت خواجه بزرگ گرفته در سلک مخلصان منسلک گشته لیکن در آخر ترک ادبی از وی صادر شد بآن سبب از شرف صحبت مهجور و محروم شده بداغ مقهوری متصف گشت و مردود مولانا سیف الدین خوارزمی است که در مبادی حال از محبان و مخلصان خواجه بزرگ بوده و[5] در آخر کار صورتی روی[6] نمود که از دل ایشان برافتاد[7] و دل بر جمع حطام دنیوی آورده[8] و احوال هرکدام بتفصیل در رشحات مذکور است -

مولانا فخر الدین لورستانی[9] قدس سره[10] عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده همیشه در خاطر داشت که بعد از تحصیل بسلوک راه خدا یتعالیٰ اشتغال نماید روزی در یکی از مدارس هر خانه داشت و در آنجا بمطالعه مشغول بوده از مطالعه خیال[11] بهم رسانده[12]، با خود گفت آخر روزی از آنچه در ونم بیرون باید آمد امروز آن روز است - خانه را همچنان با کتابها و متاعها گذاشته در طلب کاملی مکملی[13] سفر اختیار کرد و بزرگان بسیار را دریافت لیکن خاطرش قرار نگرفت و آن وقت شیخ محی الدین طوسی که از اولاد امام غزالی بوده

---

۱ - آفس : بعد از محبوب بوده اند " و در عهد سلطنت میرزا شاهرخ از عالم رفته " که سهواً مکرر شده -

۲ - اصل و ت : همگی ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۳ - ع ت : سبب

۴ - اصل : بالاخار ؛ تصحیح از روی ت ، آفس ، ع و ع ت ۵ - آفس : "و" ندارد

۶ - ع ت : رو ۷ - ت و آفس : افتاد ۸ - ع ت و م : آورد

۹ - اصل : اورستانی ، ع ت : کوهستانی ؛ تصحیح از روی آفس و ت ۱۰ - ع ت : "قدس سره" ندارد

۱۱ - در همه نسخه : کلال ؛ که اینجا معنی نمی دهد متن تصحیح قیاسی ۱۲ - ع ت : بهم رسانیده ۱۳ - ع ت و آفس : مکمل

وشهرتی تمام[1] داشته بر مسند ارشاد بود اورا دریافت وآنچه می خواسته آنجا نیز نیافت - پیش فرزندان اخی علی قتلق شاه رفت آنجا نیز از مطلوب اثری ندید - چون خواست از آنجا سفر کند فرزندان اخی علی گفتند یکی از درویشان پدرما درقریه ابرده می باشد اگر ویرا به بینی دور نمی نماید[2] که صحبت وی ترا خوش آید، با خود گفت شیخ خراسان آن وشیخ زادگان این، آن[3] درویش دیگر چه خواهد بود اما چون طالب بود بابرده رفت وشیخ حافظ ابروهی را دید وصحبت وی[4] درگرفت وباوی اربعینها نشست وتربیتها یافت وبعد ازوی از آنجا بولایت جام آمد ومشائخ جام را آنقدر اعتقاد که بوی بود هیچ کس نبود[5] - وفاتش درسنه اثنی وعشرین وثمانمایه واقع شد در زمان دولت میرزا شاهرخ انارالله برهانه -

شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی قدس سره جامع بود میان علوم ظاهری وباطنی واز اول تا آخر توفیق استقامت برجادهٔ شریعت ومتابعت سنت که بزرگترین کرامتی پیش محققان این طائفه است[6] یافته[7] ونسبت وی در طریقت[8] بشیخ نورالدین عبدالرحمن[9] مصری است درآخر حیات اورا واردی[10] رسید که شبانروز بالکلیه از خود غائب بود چون ازان غیبت ویرا[11] باز آوردند قریب یکسال بروی سکوت وخاموشی غالب بود وسخن کم می گفت - بالجمله از اولیای کمل[12] است واز اعاظم خلفای شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری - شاهرخ میرزا وارکان دولت او نهایت ارادت بآنجناب داشتند - وفاتش

۱- اصل وآفس: "تمام" بتکرار دارد تصحیح از روی ع ت ۲- ت: می ماید ۳- ت: "آن" ندارد

۴- اصل: "وی" ندارد اضافه از روی ع ت وآفس ۵- ت: "نبود" ندارد ۶- ع ت وآفس: آنست

۷- ت: "یافته" ندارد ۸- اصل: طریقه؛ متن تصحیح قیاسی ۹- ع ت: علیه الرحمه مصری

۱۰- اصل ونسخه های دیگر: داروی تصحیح از روی ع ت ۱۱- ع ت: اورا ۱۲- ع ت: خاموشی بر وی غالب بود ۱۳- اصل، آفس م وح: مکمل؛ تصحیح از روی ع ت و ت

در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان وثلثین وثمانمایه بوقوع آمد - بعلت طاعون درگذشت - گویند چون در سال مذکور بلا و وبا [1] در هرات شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاءالدین عمر رفتند والتماس دعاء رفع آن بلا نمودند - شیخ گفت منتقم [2] جبار بمرتبهٔ در قهر است که هرکه دست بدعا بر می آرد [3] بر دستش می زند و هرکه زبان بشفاعت گردان می سازد زبانش از کار می افتد از [4] آن جماعه از مجلس شیخ بهاءالدین عمر نزد شیخ زین الدین [5] رفتند و همان سخن درمیان آوردند شیخ زین الدین دعا کرد طاعون بر زبانش برآمد و بآن علت وفات یافت درزمان میمنت نشان میرزا شاهرخ گورگان انار الله برهانه -

امیر قوام الدین سنجانی قدس سره از بزرگان زمان میرزا شاهرخ است و با شیخ زین الدین خوافی معاصر بوده و درمیان ایشان مکاتبات واقع شده در مجالس معارف بسیار گفتی - می فرموده که موسیٰ علیه السلام مرا [6] کاسهٔ شربت داده این گویائی من [7] ازان است - ویرا اشعار بسیار است و بعضی غزلیات مولانا جلال الدین رومی را جواب گفته و کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام و درآنجا سخنان غریب درج کرده - می گویند او دست خود را وقف مسلمانان کرده بود - هرکس کاغذی آوردی و ویرا کتابت فرمودی خواه مصحف وخواه غیرآن نام آنکس برکاغذ نوشتی ومیان طالبان ترتیب [8] نگاه داشتی بهمان ترتیب که کاغذ آورده بودندی کتابت کردی [9] - وفاتش درزمان میرزا شاهرخ درسنه عشرین وثمانمایه بوقوع آمد درسنه نود وشش سالگی -

---

۱- اصل : بلاد وبا ؛ تصحیح از روی ت ۲- ع ت : منعقم ۳- ع ت : برمیدارد
۴- آفس و ع ت : " از " ندارد ۵- ع ت : " عمر نزد شیخ زین الدین " ندارد ۶- ع : من
۷- اصل و ت : مرا ؛ تصحیح از روی ع ، آفس و ع ت ۸- اصل ونسخه های دیگر : ترتیب ؛ تصحیح از روی ت ۹- اصل : کردندی ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

امیر غیاث الدین محمد قدس سرهٔ عمده سالکین طریق یقین[1] و قدوهٔ ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته میامنش[2] مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش[3] مظهر آثار کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان آوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب تیقظ و انتباه بسر برده باصناف ریاضات[4] و عبادات، اوقات خجسته ساعات مصروف داشته و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد - بباد عیش[5] شتافت و در آن محل که حالا لنگر آنجناب است، رحل اقامت انداخت و باندک زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی[6] زرع داشت، قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم[7] شان و علو مکان وی بمرتبه ای[8] رسید که حضرت هدایت شعار امیر قاسم انوار گاه گاه باقدام نیاز از دار السلطنت هرات جهت ملاقات آن خجسته صفات بملازمت وی می شتافت و حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا نیز[9] نوبتی بمقام وی تشریف برد و دو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجا آورد - وفات امیر[10] غیاث الدین در شهور سنه اربع عشرین[11] و ثمانمایه روی نمود در زمان خاقان سعید شاهرخ میرزا -

شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی قدس سرهٔ از اولاد امام محمد غزالی است - شهرتی تمام داشته و در طوس می بوده عالم و زاهد و متورع بود و با[12] سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات می نمود چندین نوبت بگزاردن حج اسلام فائز گشت و در کرت آخر که بحجاز رفت در حدود حلب در منتصف[13]

۱- آ‌فس: "یقین" ندارد ۲- ع‌ت: میا نیتش ؟ ۳- اصل: نذیرش تصحیح از روی نسخه های دیگر

۴- اصل: ریاضیات؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵- اصل و نسخه های دیگر: بباد عیش؛ متن تصحیح قیاسی

۶- ع‌ت: غزوی ۷- اصل: عظیم؛ متن تصحیح قیاسی ؟ ۸- اصل: بمرتبه؛ متن تصحیح قیاسی

۹- اصل: "از نیز نوبتی ... تا خاقان سعید شاهرخ میرزا" ندارد؛ اضافه از روی آفس و ع‌ت ۱۰- آفس و ع‌ت: میرغیاث ۱۱- ت: "عشرین" ندارد ۱۲- ع‌ت: "با" ندارد ۱۳- ع‌ت: منصف

رمضان سنه ثلثین و ثمانمایه در عهد خاقان عظیم الشّان شاه رخ میرزا وفات یافت - یکی از فضلا تاریخ وی گفته ؎

وفات[1] قطب زمان شیخ محی[2] طوسی میانه حلب است و[3] میانه رمضان

شیخ خاوند طهور شاشی قدس سرهٗ فرزند بزرگوار شیخ عمر باغستانی اند بعلوم ظاهری و باطنی آراسته بودند و در ظل تربیت والد بزرگوار خود بدرجات عالیه اہل ولایت رسید واز صحبت مشائخ بزرگ فوائد کثیره کسب کرده - گویند خاوند طهور[4] برای ملاقات تکور[5] شیخ که از کبار خاندان اتابیسوی[6] بوده، رفته اند و صحبت داشته از وی فوائد گرفته چون در منزل وی نزول کرده، شیخ بخود مباشر طبخ شده واورا زنی بوده مشاطه[7] که خدماتی که تعلق بزنان دارد می کرده - بنا برآن شیخ خود در مقام آش پختن شده اند - هیزم تر بوده است و آتش روشن نمی شد شیخ سر خود نزدیک باتش دان برده که آتش افروخته گردد، آن زن آمده و لگدی بر سر شیخ زده بر وجهی که روی و محاسن شریف[8] وی بخاکستر آلوده شد - شیخ[9] بر جفای او هیچ نگفت وصبر کرد بعد از طبخ و فراغ از طعام خوردن جمیع واقعات و مشکلات شیخ خاوند طهور را بیان[10] کرده - بعد از حل مشکلات شیخ، شیخ خاوند طهور گفته که این مشکل مرا نیز حل کنید[11] که با وجود کمالات معنویه این چه تحمل بود که بر جفای منکوحه خود نمودند و برآن بی ادبی زجر نکردند[12]، فرمودند مارا طهور این علوم

۱- این تاریخ بشکل معمہ است که درآن میان حلب یعنی "ل" و میان رمضان یعنی "ض" را در ذہن داشته است یعنی ل - ۳۰ و ض - ۸۰۰ یعنی ۸۳۰ است - ۲- ع ت: شیخ محی الدین طوسی

۳- ت: "و" ندارد ۴- ت: طهوری ۵- ع ت، آفس و ت: تنکور ۶- ع ت و ت: اتا بسوی

۷- ع ت و آفس: مسلطه ۸- ع ت: شرلیفش ۹- اصل- وشیخ: تصحیح از روی آفس و ع ت

۱۰- ت: "از را بیان ... تا خاوند طهور" ندارد ۱۱- ت: "کنید" ندارد ۱۲- اصل: نکردید: تصحیح از روی آفس و ع

واحوال بواسطۂ صبر و تحمل است بر جفای جہال - وفات شیخ خاوند طہور در سنہ خمس وعشر وثمانمایہ بوقوع آمد در زمان خاقان سعید میرزا شاہ رخ بہادر - از سخنان شیخ خاوند طہور است کہ فرمودہ رو ، دل از دشمن بردار[1] - دوست طلبیدن چہ حاجت است - ہم وی فرمودہ توحید در شریعت حق را یکی گفتن ویکی دانستن است اما در طریقت جدا کردن دلست از غیر حق سبحانہ واز اشعار ایشان است ؎

ای بیخبران[2] عشق مورزید کہ عیب است — الا بجائی کہ پس پردہ غیب است

شیرزاد[3] بیشۂ عشقم قوی در کار خود — گو حریف من بیا تا زور بازو بنگرد

خواجہ داؤد قدس سرہٗ

فرزند شیخ خاوند طہور وہمعصر سلطان سعید شاہ رخ میرزا[4] وجد مادری حضرت خواجہ ما[5] خواجہ احرار وصاحب آیات وکرامات وخوارق عادات بودہ حضرت خواجہ محمد پارسا بایشان نسبت اخلاص تمام داشتند وبجہت استجازہ سفر حجاز کس پیش ایشان فرستادہ - در[6] وقتی کہ آن قاصد باز میگشتہ خواجہ داؤد و اورا[7] پوستین روباہی دادہ اند وبرای حضرت خواجہ محمد پارسا تبر تیشہ فرستادہ اتفاقا درآن زمان ہوا گرم بغایت[8] بود بخاطر قاصد گذشتہ کہ این چہ وقت انعام پوستین است ناگاہ در راہ سرمای عظیم شد اگر آن پوستین نمی بود آن قاصد ہلاک می شد آنروز حکمت پوستین دادن معلوم شد وچون تبر تیشہ را بنظر خواجہ محمد پارسا رسانید فرمودند این را نیک نگاہدارید کہ در ضمن این سری[9] خواہد بود - چون حضرت خواجہ در مدینہ وفات یافتند آلتی بجہت قبر کندن پیدا نشد ہمان تبر تیشہ قبر مبارک ایشان کندیدند[10] وظاہر شد کہ کارہای اولیاء اللہ بی حکمتی نیست

۱- اصل وبہ نسخہ : بردارد ؛ متن تصحیح قیاسی ۲- ع ت : بیخبر ازان ۳- اصل ونسخہ ہای دیگر : شیرزادہ ؛ کہ درین صورت مصرع موزون نمی شود متن تصحیح قیاسی ۴- اصل : میراو ؛ تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر

۵- ع ت : با ۶- مم : و ۷- ع ت : "او" ندارد ۸- ع ت : ہوا بغایت گرم

۹- ع ت : ستری ۱۰- ت وع ت : کندند

وفات خواجه داؤد در زمانِ سلطان سعید شاه رخ میرزا واقع شد در سنه ثلث وعشرین وثمانمایه -

شیخ سعید حبشی قدس سرهٗ در عهد دولت شاه رخی از عالم انتقال نمود در سنه خمس وعشرو ثمانمایه - عمری طویل داشت گویند بسعادت ملازمت وصحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده و باپیغمبر صلوات الله علیه مصافحه کرده صاحب مصافحه بوده است و[1] درین باب محدثان[2] را سخن بسیار است بهرحال از بزرگان بود -

سید محمد گیسو دراز قدس سرهٗ[3] همعصر بادشاه عالی جاه میرزا شاهرخ گورکان بوده خلیفه نصیر الاولیا چراغ دہلی است جامع میانِ سیادت وعلم و ولایت - شانی رفیع[4] و رتبتی منیع[5] وکلامی عالی دارد واورا درمیان مشائخ چشت مشربی خاص و در بیانِ اسرار حقیقت طریقی مخصوص است در زمان شیخ نصیر الدین در دہلی می بود بعد از وفات شیخ بدیار دکن رفت و قبولی[6] عظیم یافت اہل آن دیار ہمه منقاد ومطیع وی شدند وہم دران دیار در سنه خمس وعشرین وثمانمایه وفات یافت و اورا گیسو دراز از[7] برای آن گویند که روزی باچندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشته بود گیسوی او[8] بسبب درازی در پایه پالکی بند شده و او بجهت ادب واستغراق محبت وعشق شیخ ببرآوردن[9] آن مقید نشد ومسافتی بعید تا آن طریق رفت شیخ را برین معنی اطلاع افتاد بر صدق عقیدت وی آفرین کرد واین بیت فرمود

ہرکو مرید سید گیسو دراز شد والله خلاف نیست که او عشقباز شد

و[10] سلسله چراغ دہلی اکثر بوی میرسد وآنجناب را مصنفات ست یکی از آنجمله اسماء است که حقائق ومعارف

---

۱ - اصل، ت وآفس: " و درین باب ... تا بزرگان بود " ندارد اضافه از روی ح و ع ت ۲ - ح: محمدخان

۳ - آفس: قدس الله سره ۴ - اصل: درفع؛ تصحیح از روی ع ت و ت ۵ - آفس: منبع

۶ - اصل: قبول؛ تصحیح از روی نسخه ہای دیگر ۷ - آفس و ت: " از " ندارد ۸ - اصل: " او " ندارد

تصحیح از روی ع ت، آفس و ت ۹ - اصل وہمه نسخه: " برآوردن " تصحیح از روی ع ت ۱۰ - آفس: " و " ندارد

بزبان رمز و ایما[1] و اشارت بیان کرده و معدن المعانی و شرح سوانح امام احمد غزالی نیز از تصنیفات آنجناب است - درباب سوانح می فرمود که دوشیزه[2] ای است که دست سای مردانِ معنی آفرین نگشته و معجز الفاظ از چهرهٔ مقاصد[3] برنداشته شده -

نعیم الدین شاه نعمت الله ولی قدس سرهٔ مقتدای ساداتِ عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشائخ گوی سبقت می ربود - سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سرِ ارادت بر آستانِ ہدایتِ آشیانش می داشتند علمای اعلام و فضلای کرام و سائر معارف انام[5] درگاه کعبه اشتباهش را قبله حاجات می پنداشتند - دیوان اشعار حقایق آن[6] سید ولایت شعار[7] مشهور است لیکن نامِ شریف وی در سلک شعرا درج نمودن مناسب ننمود[8] - انتقال آن صاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشتِ عنبر سرشت در زمان فرخنده نشان میرزا شاه رخ گورکان در قریه ماهانِ کرمان در دوم رجب سنه[9] اربع و ثلثین و ثمانمایه دست داد و[10] وقت رفتن طوطیٔ شکر افشانش بنظم این ابیات زبانِ بیان بگشاد[11] -

نعمة الله جان بجانان داد و رفت	بر درِ میخانه مست افتاد و رفت
کل شیٔ هالکٌ الا وجهه	خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید	زنده دل در عشق او جان داد و رفت
نعمت الله دوستان یادش کنند	تا نه پنداری که رفت از یاد و رفت

۱- ع ت : ایمان ۲- اصل و نسخه های دیگر : دوشیره ؛ متن تصحیح قیاسی ۳- ح و ع ت : مقاصد آن

۴- ع ت : "ولی" ندارد ۵- اصل : "امام" ع ت : ایام ؛ تصحیح از روی آفس و ح ۶- اصل : "آن" ندارد

اضافه از روی ع ت و ت ۷- ع ت : آثار ۸- ع ت : نبود ۹- م م : بسینه

۱۰- ع ت و آفس : "و" ندارد ۱۱- اصل : کشاد ؛ تصحیح از روی ت و آفس

خواجه ابوالوفا خوارزمی قدس سرهٗ بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته از مبادیٔ ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریقهٔ صوفیه سلوک می نمود و از مشارب صافیهٔ ارباب توحید و اصحاب اذواق و مواجید[1]، شرفی[2] تمام داشت چنانکه[3] از اشعار و رسائل وی ظاهر است خصوصًا از رباعیات واز نتائج طبع شریف[4] وی چند رساله در علم توحید مشهور است و رباعیاتش بر السنه و افواهِ این طائفه مذکور - این رباعی از آنجمله است ؎

من از تو جدا نبوده ام تا بودم ** این است دلیل طالع مسعودم

در ذات تو ناپدیدم[5] از[6] معدومم ** وز نور تو ظاهرم اگر موجودم

وفاتش در سنه خمس وثلثین وثمانمایه درخوارزم بوقوع آمد و هم[7] در آن ولایت مدفون است وہمانا که خواجه ابوالوفا را انتساب به ابوالفتوح است و بوسیله وی بشیخ نجم الدین کبریٰ می رسد -

شیخ احمد کهتو قدس سرهٗ اعاظم مشائخ گجرات است آبای عظام وی در دہلی می بودند و وی روزی در دہلی میان اطفال بازی می کرد ناگاه طوفان بادی پدید آمد و اورا در ربود واز وطن آواره ساخته جای دیگر انداخت - بعد از مدتی بصحبت[8] بابا اسحٰق[9] مغربی که درویشی کامل بوده از سلسلهٔ شیخ اعظم شیخ ابو مدین مغربی قدس سرہما و[10] در کهتو جا داشت، افتاد و در سایه[11] تربیت وی نشو و نما یافته بمرتبه[12] کمال وتکمیل رسید وخلافت یافت وفراوان مشائخ زمان را ملازمت کرده بهرها برداشته وسیاحت بسیار

۱- ت وح : مواحید ۲- مم : شرفی ۳- ع ت : چنانچه ۴- آفس وح : شریفش

۵- ع ت : ناپایدار ۶- اصل: "از" تصحیح از روی ت ۷- ع ت : وچهدردان

۸- اصل: "بصحبت" ندارد، ع ت: صحبت ؛ اضافه از روی آفس وح ۹- ت : بابا الحق

۱۰- ع ت : "و" ندارد ۱۱- ع ت: صحبت ، ت : میانه ۱۲- ع ت : ومرتبه

کرده عمری طویل یافت در[1] سایه ثامن کز ایران و توران و هندوستان و خراسان بلکه اکثر[2] معمورهٔ عرب و عجم در تحت تصرف صاحبقران گیتی ستان بوده آوازه بزرگی و ارشاد شیخ احمد کهتو در طارم گردون افتاد و در هندوستان اشتهار یافت و تا اواخر عهد میرزا شاه رخ در حیات بود و در سنه تسع واربعین وثمانمایه عالم فانی را وداع نمود -

شاه قاسم انوار قدس سره عظم شان آن سرور اهالی عرفان زیاده است ازان[3] که قلم دو زبان شمهٔ از احوال او[4] تواند بیان نمود ؎

عالی گهری که قدوهٔ احرار است　　　وز[5] نور ضمیر، کاشف اسرار است

خورشید جمال و سمی[6] انوار است　　　بی شبه امیر قاسم انوار است

مرید[7] شیخ صدرالدین اردبیلی است و بصحبت شیخ صدرالدین یمنی نیز رسیده و استفاده نموده گویند خدمت سید قدس الله سره شیخ صدرالدین علی[8] یمنی را بسیار می پسندید و اظهار ارادت می کرد و صحبت خواجه بهاءالدین نقشبند را نیز دریافته وطریقه ایشان را معتقد بوده و خود را بر آن طریقه می داشت بعد از تکمیل از آذربائیجان که مولد و منشای آنجناب بود بهرات تشریف برد[9] و بارشاد خلائق مشغول شد باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان وی انتظام یافتند و چون آنحضرت با میرزا شاه رخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات می نمود، ازان رهگذر میرزا بایسنقر بادی صاف نبود می خواست اورا اخراج نماید لیکن بی بهانه نتوانست دلیری

۱- اصل: و بجای در ؛ تصحیح از روی آفس یوت　　۲- اصل: "اکثر" ندارد اضافه از روی آفس و ت ث

۳- آفس : ازین　　۴- اصل، ت و ح : "او" ندارد اضافه از روی آفس، مم و ت ث　　۵- آفس : در

۶- اصل و نسخه های دیگر : مسمی، ت : سمی ؛ متن تصحیح قیاسی　　۷- اصل و ح : "مرید شیخ صدرالدین اردبیلی وبصحبت" ندارد ؛ اضافه از روی نسخه های دیگر　　۸- اصل : "علی" ندارد اضافه از روی آفس و ت ث

۹- اصل و نسخه های دیگر : برده تصحیح از روی آفس یوت

کرد - چون خاقان سعید شاهرخ میرزا را شخصی کارد زد و آن شخص گاهی بملازمت شاه قاسم می رفت میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدر رسانیده رخصت اخراج امیر قاسم حاصل گردانید و امیر قاسم بر مضمون اطلاع یافته عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده - غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است ؎

قاسم سخن کوتاه کن برخیز عزم راه کن ؎ شکّر بر طوطی فگن مردار پیش کرگسان

و چون امیر قاسم بسمرقند رسیده[1] میرزا الغ بیگ بشرف دیدار وی فائز[2] شده و سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و چند سال امیر قاسم در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده و[3] در اواخر ایام[4] حیات بار دیگر دیار خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه در خرجرد جام وفات یافت و[5] همانجا مدفون شد از آثار قلم دُرر نثار آنحضرت دیوان اشعار اشتهار دارد و نیز مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات اوست و احوال آن بزرگوار بتفصیل از دیوان اشعار او که مشتمل است بر حقائق و اسرار توان دانست و مرتبهٔ وی فوق شعر و شاعریست و انوار کشف و عرفان و آثار ذوق و وجدان از سخنان وی ظاهر و پیداست - بعضی از عزیزان که بصحبت وی رسیده بودند می گفتند که من بکرم ذاتی وی کسی ندیده ام - صاحب کرامات و خوارق بود و بر عظمت وی شاهدی قوی آنست که قطب المحققین خواجه احرار قدس سره می فرمودند که من بهمه عمر خود کسی کلان تر از حضرت سید قاسم تبریزی ندیدم بصحبت هر کس از مشائخ زمان که در آمدم نسبتی ظاهر می گشت[6] و کیفیتی حاصل می شد که آخر گذاشتنی[6] بود اما در صحبت سید قاسم نسبتی ظاهر می شد که آخر الامر بایست گرفت - هر گاه پیش سید قاسم در می آمدم چنان مشاهده

۱- ع ت : رسید ۲- ع ت : فایض از ۳- اصل : "و" ندارد تصحیح از روی ت

۴- ع ت : "ایام" ندارد ۵- اصل : "و" ندارد ؛ تصحیح از روی ت و ع ت

۶- ت : گذاشتی ، ع ت : گذشتنی

می شد کہ جملہ کائنات بر گرد ایشان می گردد و در ایشان فرو میرود و گم[1] می شود - در سال هشتصد و چهل واند[2] در عهد میرزا شاهرخ از عالم رفت -

شیخ نور قطب عالم قدس سرہٗ از معاصران میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ است از مشاهیر اولیای هندوستان بود صاحب عشق و محبت، ذوق[3] و شوق و تصرف[4] و کرامت و مرید و خلیفہٗ پدر بزرگوار خود شیخ علاء الحق است و مدتی مدید خدمات درویشان خانقاه پدر مثل جامه شستن و آب گرم کردن و هیمه[5] کشیدن و جاروب زدن او می کرد اول خدمات طهارت خانه حوالہ بوی بود اتفاقاً درویشی را درد[6] شکم بوده بی وقت به[7] پاشخانه آمد و شیخ نور بوقت معهود برای برداشتن آن رفته بود تمام نجاستها بر[8] جامه و اندام او افتاد[9] - پدرش شیخ علاء الحق آنجا می گذشته این حالت دیده خوشوقت شد و گفت حق این خدمت بجا آوردی و خدمتی دیگر تعین کرد - بالجمله ریاضات شاقه کشید و خدمات شایسته بجا آورد تا[10] بمرتبہٗ قطبی رسید و یگانہٗ آفاق شد و آنجناب را مکتوبات است بغایت شیرین و لطیف بزبان[11] اهل درد و محبت - این چند کلمه از آنجاست نور مسکین عمر بباد داده و[12] بوی مقصود نیافته و در تیه حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده عمر از شصت[13] گذشته و تیر از شست[14] و از شر نفس اماره یکساعت نرسته - جز باد

---

۱ - اصل و نسخه های دیگر: کم؛ متن تصحیح قیاسی ۲ - اصل و نسخه های دیگر: اند؛ تصحیح از روی آ مس - اند: عدد مجهول از سه تا نه، فرهنگ عمید مجلد اول ص ۲۲۳ ۳ - ع ت: و ذوق ۴ - اصل: تصوف؛ تصحیح از روی ت و ح ۵ - ع ت: همه ۶ - م م: دو ۷ - ت و ع ت: "به" ندارد ۸ - ع ت: "بر" ندارد ۹ - ع ت: افتاده ۱۰ - ت: و تا ۱۱ - ع ت: برزبان ۱۲ - ت: "و" ندارد ۱۳ - ع ت: شمت گذشت؛ آ مس: شست ۱۴ - ع ت: سست

بدست و آتش در جگر و آب در دیده و خاک برسر و چاک در دل حاصلی نیست و پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه[1] -

خواجه اختیار الدین عمر ایرجی قدس سره از همعصران میرزا میران شاه و میرزا شاهرخ فرزندان حضرت صاحبقران گیتی ستان است و بیک واسطه مرید شیخ نصیر الدین محمود - آبا و اجداد وی از کبرای خطه ایرج بودند و بمنصب عهده داری متعین - اورا جذبه دست داد و بکلی از آنچه داشت برآمد و بطوع و رغبت در طلب علم و طریقۀ زهد قدم نهاد و باندک زمانی از علم صوری و معنوی بهرۀ تمام یافت و در سنه تسع و ثمانمایه ازین عالم ظلمانی بعالم نورانی خرامید -

سید صدر الدین راجو قتال قدس سره العزیز صاحب تصرف و کرامات[2] بود - ارادت و خلافت از پدر خود سید احمد کبیر داشت و از برادر خود مخدوم جهانیان نیز فراوان فیض برگرفته[3] و بارها مخدوم جهانیان می گفت که حق سبحانهٔ و تعالی مارا بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود و وی پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق اختلاط و انبساط نکردی و بیشتر[4] پیوند مردم بسلسلۀ ارادت مخدوم بواسطه اوست - از[5] همعصران میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ است - و در عهد[6] دولت ایشان از دنیا رفته - قبر او در اُچه است -

شیخ یوسف بده قدس سره مقتول العشق خطاب اوست بسیار بزرگ بود - پدران وی[7] از خوارزم آمده در ایرج سکونت گرفتند - از خواجه اختیار[8] الدین و سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال نعمت خلافت

---

۱ - اصل: نه زد ؛ که بی مفهوم است تصحیح از روی از نسخه های دیگر ۲ - ت: کرامت ۳ - ع ت: گرفته
۴ - ت: پیشتر ۵ - اصل: واز ؛ تصحیح از روی آ ف س و ت ۶ - اصل: دور عهد ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۷ - اصل: "وی" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۸ - ع ت: اخبار الدین

یافته و تالیفات دارد مثل ترجمه منهاج العابدین امام غزالی - در سنه اربع ثلثین[1] و ثمانمایه در زمان فرخنده نشان میرزا شاهرخ گورکان وفات یافت. گویند روزی در خانقاه وی سماع بود در عین سماع از عالم رفت -

میر سید اشرف سمنانی قدس سرهٗ از همعصران میرزا شاهرخ است و در زمان آن بادشاه عالی جاه وفات یافته[2] در سال هشتصد و چهل و اند[3] - اصل از سمنان است از کاملان وقت بوده در سیاحت همراه امیر[4] سید علی همدانی رفیق بود و بزرگان بسیار را دریافت در ملفوظات او دیده شده[5] که بصحبت[6] خواجه بهاء الدین نقشبند نیز مشرف گشته و از هر خرمنی خوشه برداشته[7] صاحب کشف و کرامات و منازل و مقامات گشت از گفتار و کردار وی آب حیات عرفان و حقائق نصیب همنشینان می شد و از کلام او شوق و محبت در دل طالبان حق می آویخت بعد از سیاحت چون بهندوستان رسید در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق درآمد و پیش[8] از ارادت صاحب مقامات عالیه و کشف و کرامات بوده مکتوباتی دارد که مشتمل است بر تحقیقات بسیار - قاضی شهاب الدین دولت آبادی از وی تحقیق بحث ایمان فرعون کرده او در آن باب مکتوبی عجیب نوشته که[9] بزرگی و عظمت وی از آنجا ظاهر و پیدا است -

سید ید الله قدس سرهٗ نبیره و صاحب سجاده و خلیفه سید محمد گیسو دراز است. مشرب محبت و عشق بر وی غالب بود و اورا با زنی محبتی و عشقی پیدا آمد - مدتی پنهان داشت آخر اورا در حبالهٔ عقد کشید وقت سحر بحسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میدادند نظر سید بر جمال او افتاد ذوقی

١- اصل: ثلاثین؛ متن تصحیح از روی ع ت   ٢- ع ت: یافت   ٣- ع ت: واند؛ ندارد

٤- ت: میر سید علی همدانی   ٥- ت: شد   ٦- اصل: صحبت؛ تصحیح از روی ت

٧- ت: "برداشته" ندارد   ٨- اصل: بیش تصحیح از روی ت و ح   ٩- اصل: که ندارد اضافه از روی آ ف و ت

وحالی پیدا کرد و آهی برکشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در حجله[1] نشست و او را در کنار گرفت و تا رسیدن بمنزل، وی نیز تمام شد و این واقعه در سال هشتصد و چهل و نه بود ـ در عهد[2] دولت میرزا شاه رخ گورکان و سید یدالله از همعصران آن[3] پادشاه عالیجاه بود[4] انار الله برهانه ـ

شیخ رکن الدین مودود کاسه گر نهرواله قدس سره از همعصران میرزا میران شاه و میرزا شاهرخ بود و در ایام دولت ایشان از عالم انتقال نموده در سنه احدی عشر و ثمانمایه نسبت صوری وی بقدوة[5] الاولیاء شیخ فریدالدین گنجشکر[6] قدس سره می پیوندد[7] و سلسلهٔ خلافتش[8] بشیخ محمد زاهد که از اولاد حضرت قطب مشائخ عظام خواجه مودود چشتی بوده متصل می گردد ـ گویند روزی سلطان عاشقان یگانهٔ جهان سید محمد گیسو دراز بملاقات وی رفت و با یکدیگر هنگامهٔ معارف گزاری گرم[9] کردند ـ در گرمی سخن سید بزرگوار فرمود که سبب آنکه بر جنید و بایزید کشائشها شد و کرامت ظاهر گشت و درین زمان کمتر می شود چه باشد؟ شیخ رکن الدین گفت جهت آن ظاهر است زیرا که این بزرگواران کیسه نمی بستند و درویشان زمان کیسه می بندند ـ گویند سید سائل کیسه در کمر داشت همان نفس از کمر بکشاد و بانداخت

شیخ علی پیرو قدس سره در عصر پادشاه دین پناه میرزا شاه رخ گورکان در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه از عالم انتقال نمود و در مهائم که بندری از گجرات و پیرو دیهیست ازو، خوابگاه گزید ـ عارف حقائق کونین و صاحب اسرار نشاتین بود و بر اصطلاح شیخ محی الدین عربی و شیخ صدرالدین

۱ـ ع ت: حجره   ۲ـ در همه نسخ: و در عهد؛ متن تصحیح قیاسی   ۳ـ ت و ع ت: آن ندارد   ۴ـ ت: بوده
۵ـ ت: و معنوی بقدوه الاولیا   ۶ـ اصل: گنجشکری تصحیح از روی آفس و ت   ۷ـ م م: نیز می پیوندد   ۸ـ ع ت: خلافت شان   ۹ـ ع ت: کرم   ۱۰ـ اصل و نسخه های دیگر "گویند" ندارد اضافه از روی آفس   ۱۱ـ اصل: از تصحیح از روی ت   ۱۲ـ ع ت: گیرند، ت: "گزید" ندارد   ۱۳ـ اصل: اصلاح؛ متن تصحیح قیاسی

در زمان او به ازوی مطّلع بوده و بر مصنّفات[1] این بزرگواران[2] شروح پسندیده و حواشی سنجیده نوشته - زوارف[3] شرح عوارف از تصنیفات اوست و ادلة التوحید و تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز[4] و تدقیق موصوف است نیز ازان عارف ربانی است - گویند امام[5] جمال الدین محمد نام دانشوری از یمن قاصدی با نامه بری فرستاد و در آنجا درج نمود که شرف الدین یمنی مقری[6] از نارسائی فهم بر سخنان شیخ محی الدین[7] اعتراض و انکار از حد[8] گذرانده[9] و بر منبر[10] تکفیر شیخ و تابعان وی می نماید - از استماع این سخن بر طریق تجرید و تفرید بیمن رفت و بجتهای الزامی و دلیلهای قطعی خار و خاشاک شبهات از دل وی برفت و آن سخنان شیخ را همه موافق شریعت گردانید قدس الله سره -

سید احمد نهروالہ قدس سرہ

بعصر شهریار بلند اقتدار شاهرخ مرزا بود و در سنه تسع و ثمانمایه وفات یافت گویند سبب فوت وی آن شد که روزی با مصاحبان و یاران خود گفت: هر که حدیثی از عشق یاد داشته باشد بگوید، بحکم ادب هیچکس نتوانست لب کشود - چون در آن باب مبالغه کرد شخصی گفت کلالی زنی داشت و با وی محبت مفرط[11] می نمود و زن نیز محبت بر کمال داشته لیکن عقیمه بود - باشوهر[12] از کمال محبت گفت می خواهم که از تو نسلی باشد و من عقیمه ام باید که زنی دیگر کنی تا از تو نسلی پیدا[13] شود -

---

۱ - آفس: مصفات، ع ت: مصناف ۲ - ت: بزرگوار ۳ - اصل و ح: روادف، ع ت و آفس: کر ذارف؛ تصحیح از روی نسخهٔ ت ۴ - اصل: ایجاد؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۵ - اصل: اما؛ تصحیح از روی ت و ع ت ۶ - اصل و نسخه های دیگر: مقری؛ تصحیح از روی ت

۷ - اصل: "محی الدین" ندارد اضافه از روی آفس، ع ت و ت ۸ - ع ت: "حد" ندارد

۹ - اصل: گزرانده؛ متن تصحیح قیاسی ۱۰ - اصل: منبر؛ متن تصحیح قیاسی ۱۱ - ع ت: مسقوط

۱۲ - اصل: باشوهر از شوهر؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۳ - آفس: "پیدا" ندارد

کلال گفت نمی خواهم که دیگری برتو برگزینم[1] ـ زن[2] درآن باب مبالغه از حد گذراند ناچار کلال کدخدا[3] شد و زنی آورد که در حسن و جمال از اول[4] بهتر بود ـ زن اولی حکم تقویم پارینه[5] گرفت و آهسته آهسته محبت وی از خاطر کلال بیرون رفت تا چنان شد که بالکل از خاطر رفت و آن بیچاره صبوری می نمود و روزگار بیاد دوست می گزرانید شبی آتش در خانه وی که می بود[6] ومسکن دواب[7] آن کلال بود[8] افتاد ـ کلال بشاگردان گفت زود بشتابید چیزی[9] واسبابی که درآن خانه است برآرید[10] و نام آن زن برد که اورا نیز ازین[11] آفت برهانید چون ناامید این نوید شنید که باین تقریب[12] نامش گرفته باخود گفت باین تقریب[13] آتش نام من بعد از دیرها بر زبان وی گذشته مناسب آنکه دیگر ازاین آتش جدائی نگزینم ـ هرچند مردم سعی در برآوردن او کردند آن سوختهٔ آتش فراق پا بیرون ننهاد و همانجا خاکستر شد چون این حکایت تمام شد سید را حالتی[13] درگرفت و جوش و خروش برآورد و بقوالان گفت آن غزل خوانید که حضرت خواجه قطب الدین از استماع آن از عالم رفته قوالان آن غزل خواندن گرفتند ـ چون باین بیت رسیدند[14]

کشتگان خنجر تسلیم را ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ هر زمان از غیب جان[15] دیگر است

جوش و خروش سید زیاده شد درآن حالت بود که موذن بانگ اقامت گفت بحضور تمام متوجه نماز شد در سجدهٔ اخیره جان بجانان سپرد رحمه الله ـ بسیار بزرگ بوده خلیفه عم خود سید حسین نهروالهٔ است در زمان خود

---

۱ ـ اصل: برتو گزینم ؛ تصحیح از روی ث ‌ ‌ ۲ ـ اصل: "زن" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ‌ ‌ ۳ ـ ع ت: کتخدا
۴ ـ آفس: ناچار از اول ‌ ‌ ۵ ـ اصل: پارین ؛ تصحیح از روی ت و ع ت و ح ‌ ‌ ۶ ـ اصل: خانه دورمی بود ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ‌ ‌ ۷ ـ مم: دواسب ‌ ‌ ۸ ـ ت: کلال: ندارد ‌ ‌ ۹ ـ ت: چیزی
۱۰ ـ ت، ع ت و ح: برآرند ‌ ‌ ۱۱ ـ ع ت: ازان ‌ ‌ ۱۲ ـ ع ت: تقریب ‌ ‌ ۱۳ ـ اصل و نسخه های دیگر "حالتی" ندارد ؛ متن تصحیح قیاسی ‌ ‌ ۱۴ ـ اصل و نسخه های دیگر: رسید ؛ متن تصحیح قیاسی ‌ ‌ ۱۵ ـ ح آفس و ع ت: جانی

پیشوای روندگان مسلک تجرید و تفرید و رهنمای راه روان منهج تحقیق و توحید بوده -

شیخ چائلده مندوی قدس سرهٔ همعصر میرزا شاه رخ و خلیفه شاه راجو قتال است

واصل وی از اچه بوده و بمخدوم جهانیان بی واسطه نیز میرسد در عمارات و آبادانی کم بودی اکثر در بیابانها و ویرانه ها سکونت می نمود گویند در چهار گرتی[1] اول روز سباع و هوام بسلام وی می آمدند و بعد ازان آدمیان را ملازمت وی میسر شدی در سال هشتصد و ده گذر وی بر مندو افتاد[2] - سپه سالار بادشاه آنجا نیاز مندی نمود و چهار لقمه پیاپی یافت و مژدهٔ بادشاهی آن مملکت تا چهار پشت شنید عاقبت چنان شد که گفته بود - کرامات و خوارق وی بسیار است - شیخ الاسلام خطاب اوست - در سنه عشرین و ثمانمایه از عالم انتقال نمود در عصر شاه رخ میرزا -

شیخ احمد ابن ابی بکر الرداد الیمنی قدس سرهٔ از همعصران میرزا شاه رخ

است صاحب حالات و برکات بود - کتاب موجبات الرحمه از تصانیف اوست - در سنه احدی و عشرین و ثمانمایه وفات یافته -

شیخ اسحاق ختلانی قدس سرهٔ از همعصران میرزا شاه رخ بهادر ابن امیر[3] تیمور

گورکان است بسیار بزرگ بود از خلفاء امیر سید علی همدانی است و نائب مناب[4] آنحضرت بوده - در بلخ وفات یافت در سنه ست و عشرین و ثمانمایه - امیر عبدالله[5] برزش آبادی صاحب کتاب مونس العشاق از خلفای شیخ اسحاق[6] ختلانی است و شیخ کبیر رشید الدین صاحب مصباح ، منظومه از خلفای امیر عبدالله

---

۱ - رع ت : گهری   ۲ - ت : افتا   ۳ - اصل : "امیر" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۴ - اصل : مناسب ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۵ - اصل : "عبدالله" ندارد اضافه از روی م م آ مس و ت

۶ - اصل : اسحاص ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

بزرش آبادی -

مولانا نظام الدین خاموش قدس سرہٗ از ہمعصران میرزا شاه رخ بوده اند و بسیار بزرگ - افضل و اکمل اصحاب خواجہ علاء الدین عطار و پیش از ملازمت خواجہ مجاہده و ریاضات[1] وکشف و کرامات تمام داشتند چنانچه چون بعضی مساجد میرسیدند و مقفل بودی بمجرد اشاره کشاده می شد چون بملازمت خواجہ آمده اند پیش ازانکہ بحضرت خواجہ ملاقات شود یکی از مریدان ایشان مولانا سعید نام گفت مولانا بسیار پاکیزه اند[2] - وقت آن نشد کہ ازین پاکیزگیها و زہدہا بگذرند این سخن برخاطر مولانا گران آمده - چون ملازمت حضرت خواجہ کرده اند ایشان نیز ہمان سخن فرموده اند لیکن گفتۂ حضرت خواجہ گران نیامده بلکہ چون مقصود واضح شد آن گرانی کہ از گفتۂ مولانا ابوسعید حاصل شده بود از خاطر رفع شد - لطافت[3] و صفای باطن مولانا بحد کمال بوده و از اوصاف و احوال مردم زود متاثر می شدند و بصفت بی رنگی[4] موصوف بودند عمر شریف ایشان به نود[5] رسیده بود و در آخر حیات کسانی را کہ در نسبت ایشان نبودند یا طور آنها پیش ایشان مستحسن نبود چون قصد ملازمت ایشان میکردند می فرمودند فلان کس می آید و باری می آید ثقل بار[6] او مرا خراب خواهد ساخت، روید و اورا عذر گوئید و برگردانید - خواجہ احرار قدس سره نقل کرده اند کہ روزی پیش مولانا نشسته بودم فرمودند[7] آه آه[8] نسبت گرانی ظاهر می شود غالباً فلان می آید و یکی از اعیان شاش را نام بردند - سبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله گفتن گرفتند - بعد از زمانی آن شخص درآمد - فرمودند بیائید نسبت شما پیش از شما آمده بود -

---

۱- آفس و ت : ریاضت ، اصل : ریاضیات ؛ تصحیح از روی ح و م م ۲- اصل و نسخہ ہای دیگر : پاکیزه اند ؛ متن تصحیح قیاسی ۳- اصل و نسخہ ہای دیگر : لطائف ؛ تصحیح از روی ت ۴- در ہمہ نسخہ : برنگی ؛ متن تصحیح قیاسی ۵- در ہمہ نسخہ : نبود ؛ متن تصحیح قیاسی ۶- ح و ت | نقل بار ۷- اصل : فرمود ؛ تصحیح از نسخہ ہای دیگر ۸- اصل : زآه آه ؛ تصحیح از روی ت

وفات آنحضرت درشهور سنه تسع و اربعین و ثمانمایه بوقوع آمد درعهد شاهرخ -

مولانا نورالدین تاشکندی قدس سره از مریدان[1] و مقبولان احرارالاولیا خواجه عبیدالله[2] احرار است در مبادئ ظهور آنحضرت بملازمت[3] رسیده و[4] محبت ذاتی با آنجناب بهم رسانده مغلوب آن شد تا آنکه بمرتبه کمال بلکه تکمیل رسید و درسنه اربعین و ثمانمایه از عالم انتقال نمود - گویند او خود را فدای احرارالاولیا کرده در وبائی[5] که بتاریخ مذکور شده بود - دانهٔ[6] بزرگ کبود رنگ که آن اشد و اصعب است از پهلوی چپ احرارالاولیا برآمد مولانا نورالدین مشغولی نموده آنرا بخود کشید و بجوار رحمت حق تعالی پیوست و احرارالاولیا صحت تمام یافت و این واقعه در زمان مرزا شاهرخ گورگان بوده -

---

۱- آفس و ع ت : از مقبولان و مریدان   ۲- ع ت : عبدالله   ۳- ع ت : ملازمت

۴- اصل "و" ندارد اضافه ازروی ت   ۵- ع ت : در وبای

۶- اصل و نسخه های دیگر : " دانهٔ بزرگ کبود رنگ از پهلوی چپ که آن اشد و اصعب است احرارالاولیا برآمد " کلمات آن جابجا شده عبارت را مغلوط ساختند ؛ متن تصحیح قیاسی -

باب دوم

باب دوم

در بیان حکما و علما و فضلائیکه همعصران میرزا میران شاه و میرزا شاه رخ بهادر انار الله برهانهما بوده و در عصر ایشان از عالم انتقال نموده هرچند که زمان پادشاهانِ سابق را نیز دریافته باشند۔

مولانا شمس الدین محمد تفتازانی علیه الرحمه پسر مولانا سعد الدین تفتازانی است

در سلک علمای وقت منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور گورکان انار الله برهانه می نمود و در زمان فرخنده

نشان میرزا شاه رخ از عالم فانی بعالم جاودانی رو آورد بعهد میرزا میران شاه بوده - از[1] شیخ الاسلام سیف

الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی ابن شمس الدین مولانا محمد ابن مولانا سعد الدین منقولست که دران

اوقات که جناب مولوی مولانا سعد الدین در سمرقند تشریف داشت جد من مولانا محمد در شهر هرات ساکن می بود

خبر بزرگ و علمای صاحب تقوی که در هرات می بودند در[2] رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران با کل

طعامی[3] که حلیت آن معلوم نبود[4] مبادرت نمود و می نماید[5] - علماو زهاد زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه

روا باشد که مقتدای علمای روزگار لقمه شبه[6] خورد و مولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شده درآن باب

رقعه بپدر[7] بزرگوار خود نوشت والتماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقران دست بجانب خوردنی دراز نکند

وآن نامه بتواجی که از هرات بسمرقند می رفت داد تواجی مکتوب مولانا زاده را با سائر مکاتیب یکجا کرده همه

را بجنس پیش امیر تیمور برد وآنحضرت را درا ثنای مطالعهٔ مکاتیب چشم بر نوشتهٔ مولانا زاده افتاد و بر مضمون

اطلاع یافته مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت - و بعد از چندگاه مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحبقران

بلند منزلت را ملازمت کرده - آنحضرت[8] مولانا زاده را[9] تعظیم و توقیر نموده التفاف بسیار اظهار[10] کرد و در

آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشته[11] گفت مبلغ پنج هزار دینار کبکی[12] تسلیم مولانا زاده نمائی

---

۱ - ت: " شیخ الاسلام سیف الدین احمد بن " ندارد ۲ - اصل: در رسید تصحیح از روی نسخه های دیگر

۳ - در همه نسخه: طعام ۴ - در همه نسخه: نبوده ۵ - ع ت: می نمایند ۶ - ع ت: لشبهه

۷ - ع ت: بپدر ۸ - آفس، ع ت و م م: وآنحضرت ۹ - م م: " از تعظیم و توقیر ... تا مولانا زاده "

ندارد ۱۰ - ع ت: ظاهر ۱۱ - ع ت: داشت ۱۲ - اصل: " کبکی " ندارد اضافه از روی ع ت وآفس

تا صرف ما یحتاج خود[1] کنند خواجه محمود بنا بر تلقینی که از آنحضرت یافته بود گفت در خزانه نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان[2] ولایت برات نویسم - امیر تیمور گورکان فرمود که از مزارعان آن وجه[3] دیرتر وصول خواهد یافت و ما نمی خواهیم که مولانا زاده درین شهر تنقیصی کشند[4] خواجه گفت مبلغ مذکور[5] از مر تمغا در دو روز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آن وجه را تنخواه مدد معاش مولانازاده نمایم صاحبقران فرمود فی الحال برات نوشته تسلیم کن خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغاء سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاده[6] آنجناب فاتحه خوانده برات بر داشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پا در رکاب نهاده سوار می شد حضرت صاحبقران کس فرستاد تا باز خدمتش را بمجلس آورد آنگاه تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جائز باشد که مثل آن پدری را که در عالم بعلم او کسی نیست از خوردن طعام تیمور منع نماید و آنجناب از استماع این کلام عتاب آمیز خجل شده گفت من داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر[7] تیمور گفت : اگر همچنان بودی[8] بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهت در بشرهٔ شما پیدا شدی و حال آنکه آثار فرح و سرور از چهرهٔ شما ظاهر بوده - آن گاه اشارت عالیه نفوذ یافت که برات مذکور از مولانا محمد ستانند و پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد[9] از فوت صاحبقرانی در بلدهٔ فاخره هرات ساکن می بود[10] و در سنه تسع و عشرین و ثمانمایه بعلت طاعون از عالم انتقال نموده[11] -

---

۱ - اصل : "خود" ندارد اضافه از روی ت آفش و ع ت ۲ - ع ت : مزارعات ۳ - ع ت : دیرتر آن وجه ۴ - ع ت : کشته ۵ - ع ت : مذکور را ۶ - ت آفش و ع ت : نهاد ۷ - اصل : اگر ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸ - ع ت آفش و ت : بودی بایستی ۹ - ع ت : "بعد" ندارد ۱۰ - ع ت : می بودند ۱۱ - اصل : نمودند ، ت : نمود ؛ تصحیح از روی ح م م و ع ت

امیر سید شریف جرجانی قدس سرهٗ در سنهٔ[1] اربعین و سبعمایه در قریه طاغوکه از اعمال استراباد ست از کتم عدم بعالم وجود رو[2] آورد و جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید - بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان[3] زمانه و مقتدای علما شد - در روضة الصفا مسطور است که در سال هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع ابن مظفر در قصر زرد[4] اقامت داشت امیر سید شریف بنواحی اردو رسید و خواست که با[5] بادشاه ملاقات نماید و اورا بی واسطه بحال[6] خویش دانا گرداند[7] در آن اثنا مولانا سعدالدین انسی را دید که بخدمت شاه شجاع میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت که مردی غریب[8] و تیر اندازم و از[9] ولایت مازندران باین ولایت آمده داعیه دارم که در نظر بادشاه سه چوبه تیر اندازم امید که بهنگام[10] فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا در بارگاه پیاده[11] بیامد - مولانا[12] گفت تو درهمین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم چون مولانا بملاقات بادشاه رسید سخن تیر انداز غریب را عرض کرد شاه شجاع فی الحال[13] اورا طلبید و امیر سید شریف ببارگاه درآمد جزوی که از نتائج طبع شریف وی[14] مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل برآورده بدست شاه داد - از[15] مطالعه آن صحیفه شاه شجاع بحال امیر سید شریف دانا شده، مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده - نقد[16] و جنس بسیار انعام فرموده و آنجناب را همراه خود بشیراز[17] برد و منصب تدریس

۱- ع ت: سن ۲- ع ت: رو ندارد ۳- ع ت: محققانه ۴- ع ت: رزد

۵- ع ت: به بادشاه ۶- اصل: محال؛ تصحیح از روی ح، ع ت و ت ۷- ت: گردانید

۸- ع ت: غریبه ۹- ت: از "و از ولایت ... تا تیر اندازم" ندارد ۱۰- اصل: هنگام؛

تصحیح از روی آ، س و ع ت ۱۱- ع ت: پیاده ندارد ۱۲- ت: مولانا: ندارد ۱۳- ع ت: اورا فی الحال

۱۴- ع ت: وی بود ۱۵- ت: واز ۱۶- ت: ونقد ۱۷- ع ت: بشراز برد

دارالشفای خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید[1] ده سال در فارس بافادهٔ اهل فضل و کمال پرداخته در سال هفتصد و هشتاد و نه که امیر تیمور شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و آنجناب[2] بموجب فرمان بآن بلده شتافته تا زمان حیات آنحضرت آنجا بود و درآن اوقات میان سید و مولانا سعدالدین مباحثات روی داد و در اکثر مجالس سید شریف بجهت جدت طبع و جودت ذهن برجناب مولوی غلبه کرد چنانچه این قصه مشهور است - چون[3] امیر تیمور بجهان جاودان انتقال نمود نوبت دیگر آن قدوهٔ علما و مقتدای دانشوران از ماوراءالنهر بشیراز رفت و در سال هشتصد[4] و شانزده وفات یافت - مدت عمر[5] شریفش هفتاد و شش سال بوده - مصنفات وی در غایت اشتهار است و هیچ کتابی معتبر از افادهٔ حواشی وی خالی نیست -

شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نورالله مرقدهٔ مقتدای محدثان

عالی شان و پیشوای دانشمندان بلند مکان و قدوهٔ ارباب قرأت بود و بزهد و تقوی[6] معروف و بصلاح و سداد موصوف - درآن آوان که امیر تیمور ایلدرم بایزید را اسیر کرد و[7] شیخ شمس الدین جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین مناری[8] را ازآن نواح بملازمت صاحبقران آوردند و آنحضرت شیخ را منظور النظار[9] اعطاف ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان امیر تیمور در ماوراءالنهر اوقات شریف می گذراند و تصحیح المصابیح آنجا[10] در سلک تالیف کشید - بعد از وفات آنحضرت بدارالسلطنت

۱- اصل: سیزده سال؛ تصحیح از روی ت و ع ت ۲- ع ت: "و" ندارد ۳- ت: وچون ۴- سال وفات آنجناب درسنه ثمان وثلثین وثمانمایه است؛ حبیب السیر مجلد چهارم ص ۱۲ ۵- ت: عمر سن شریفش ۶- ت: وزهد و تقوی ۷- ت: "و" ندارد ۸- اصل و نسخه های دیگر: فناری؛ تصحیح از روی ع ت ۹- ت: "النظار" بتکرار نوشته شده است ۱۰- ت: "آنجا" ندارد

ہرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاہ رخ بہادر در[1] خامس ربیع الاول سنہ ثلث وثلثین وثمانمایہ در شیراز وفات یافت در سنِ ہشتاد و دو سالگی - حصن وحصین نیز از جملہ تصانیف اوست -

مولانا جلال الدین یوسف ادیبی علیہ الرحمہ اعلم فضلای زمان وافضل علمای دوران بود و[2] شاگرد برہان المحققین مولانا سعد الدین تفتازانی[3] مہارتش در فنونِ منقول وعلوم معقول بمرتبہ رسید کہ حضرت مولوی در اجازتی کہ برای آنجناب[4] نوشت بقلم کرم رقم نمود کہ اگر در تالیفات اینجانب[5] بر[6] سہو بیان یا بنان اطلاع یابد بعد از تامل واحتیاط بتغیر بیانی یا بتغیر بنانی اصلاح فرماید - در سال ہشتصد وسیزدہ کہ عمارت مدرسہ شاہ رخیہ[7] در ہرات باتمام رسید، آنحضرت نخست رقم تدریس بر وجنات حال جناب[8] مولانا یوسف کشید و در روز اجلاسش[9] بنفس نفیس بمجلس درس تشریف حضور ارزانی داشت و قامت قابلیت مولانا بخلع فاخرہ[10] بیاراست و بعد از ان ہم در آن روز مولانا نظام الدین عبد الرحیم وخواجہ ناصر الدین لطف اللہ وخواجہ[11] عزیز را در آن مدرسہ بمنصب تدریس تعین کرد وامر شیخی خانقاہ بجناب شیخ الاسلامی خواجہ علاء الدین علی الحسینی تفویض فرمود وبعد از چندگاہ از نصب علمای مشارٌ الیہم، مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قائم مقام یکی از ایشان شد و در[12] روز اجلاس مولانا شمس الدین جاجرمی از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری واز امرای عالی شان امیر علیکہ[13] وامیر فیروز شاہ حاضر بودند مولانا محمد جاجرمی[14] از کشاف تفسیر آیت شہد اللہ انہ لا الہ الا

۱ـ ع ت : "در" ندارد ۲ـ ع ت : "و" ندارد ۳ـ مم : تفتازنی ۴ـ ع ت : آنجنان

۵ـ مم : انتخاب ۶ـ اصل ونسخہ ہای دیگر : "بر" ندارد اضافہ از روی ت ۷ـ ع ت : شاہ رضیہ

۸ـ ت : "جناب" ندارد ۹ـ ت، مم، آفس : اجلالش ، ع ت وح : اجلاس ۱۰ـ ع ت : فاجرہ

۱۱ـ اصل وت : خوجہ ؛ تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر ۱۲ـ ت : "در" ندارد ۱۳ـ امیر علیکہ کوکلتاش ؛

رک روضۃ الصفا ج ۶ ص ۵۰۲ ۱۴ـ اصل، ت، آفس ومم : جاجرمی ندارد اضافہ از روی ح وع ت

را درس گفت و فرمود که برحاشیۂ مولانا سعدالدین که برین مبحث[1] نوشته ده اعتراض دارم و چون جزری فارسی فهم نمی کرد اعتراضات را بزبان عربی بیان نمود - مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات را بفارسی تقریر نمایند تا امراو سائر حاضران برکیفیت آن اطلاع یابند - مولانا محمد این التماس را برشفقت حمل کرد و[2] آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد مولانا جلال الدین یوسف درمقام معارضه وجواب آمد - شش اعتراض را[3] مندفع گردانید که حقیقت آن برتمامی حاضران واضح گردید[4] پس روی باحرا آورده گفت چهار سخن دیگر را برین قیاس نمایند وبدانند که اگر مولانا سعدالدین همچنان کسی بودی که بریک حاشیه وی ده اعتراض وارد شدی[5]، براین[6] طریق تصنیفاتش شرق[7] وغرب عالم را فرونمی گرفت - امیرفیروزشاه زبان بتحسین[8] مولانا یوسف کشاده گفت امروز کاری کردی که حقی که مولانا سعدالدین در ذمه تو[9] داشت ادا یافت مولانا یوسف گفت حقوق تربیت آنحضرت دربارۂ من بمرتبه ایست که اگر صدسال آستانۂ اولاد اورا بمژگان[10] بروبم اندکی از بسیاری آن موداً نشود - مولانا[11] جلال الدین یوسف را باحضرت امیرقاسم انوار ارادت تمام بود - فوتش ببلدۂ هرات درشب شنبه پنجم شعبان سنه ثلث وثلثین وثمانمایه روی نمود درزمان بادشاهی میرزاشاه رخ -

خواجه معزالدین خلیل الله جامی علیه الرحمه ولد خواجه جمال الدین محمود در علوم ظاهری ماهر بود واز سائر اولاد حضرت شیخ الاسلامی احمد جامی - بمزید جاه وجلال ممتاز ومستثنی

---

۱ - ع ت : مبحث   ۲ - اصل : کرده آن ؛ تصحیح ازروی ت   ۳ - درهمه نسخه : "را" ندارد اضافه ازروی ت   ۴ - ع ت : گردند   ۵ - ع ، م م ، ت وع ت : می شد   ۶ - اصل : "براین طریق" ندارد اضافه ازروی ع وع ت   ۷ - ع : شرف وعزت   ۸ - ت : تحسین   ۹ - ع ت : خود   ۱۰ - ع ت : بمژگان   ۱۱ - ع ت ، آفس وت : ومولانا

می نمود - وفاتش در زمان دولت میرزا شاهرخ در ماه شوال هشتصد و سی و سه اتفاق افتاد - مشائخ خراسان را از مفارقتِ آن خواجه عالی شان خون جگر از دیده بگشاد -

مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو علیه الرحمه در سلک اعاظم اصحاب انشاد و تصنیف و[1] اکابر ارباب املا و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی مولد است اما در همدان نشو و نما یافته و تحصیل نموده و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بآن فاضل عالی شان التفات بسیار داشت همواره او را در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت براسترضای خاطرش می گماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت شده سینهٔ شاه رخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده[2] صفات میرزا بایسنقر بر صفحهٔ[3] احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل است بر وقائع ربع مسکون بر سبیل تفصیل تا شهور سنه هشتصد و بیست و نه بنام میرزا بایسنقر تالیف کرد و تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ازین بیت بوضوح می پیوندد ؎

بسال هشتصد و سی و چار[4] در شوال وفات حافظ ابرو بشهر ریحان بود

مولانا رکن الدین محمد[5] الخوافی رحمه الله جامع فنون صوری و حاوی[6] علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنت هرات بدرس و افاده قیام می نمود - علما و اشرافِ خراسان آستانِ فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت شاهرخی بصحبت شریف وی تیمن و تبرک می جستند و جناب مولوی در ایام شباب و آوانِ جوانی عزم گزاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامیده و شاه شجاع که[7] در آن ولا فرمان فرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرده

۱- اصل: تصنیف اکابر؛ تصحیح از روی ت و ع ت ۲- مم: پسندید ۳- همه نسخه: بر صفحات احوالش ۴- اصل: چهار باین صورت شعر غیر موزون می باشد ۵ ع ت: "محمد" ندارد ۶- اصل و نسخه های دیگر: "که" ندارد اضافه از روی ت

و چند مرتبه استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجا آورد و مولانا بلطائف الحِیَل[1] رخصت حاصل نموده رفت و بکرات حج اسلام گزارده شرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام[2] دریافت - و فاتش در بیست و هفتم شوال سال هشتصد و سی و چهار روی نمود - در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بقریه غوره درواز[3] - گویند مولانا علیه الرحمه باوجود کمالات و فضائل و تبحری[4] که در علم داشت بطائفهٔ درویشان از کمال ارادت بود - وی گفته که من از هیچ کار خود امیدوار نیستم الا از یک کار که بغایت امیدوارم و آن این است که روزی در صحرای خدمت شیخ زین الدین کلان که از مشائخ ترک شیراز بود[5] بطهارت مشغول بودند[6] من کلوخ استنجای ایشان را بر رخسارهای خود بسودم تا بدان استنجا کردند هم وی فرموده که اگر صورت درویشی را بر دیوار نقش کنند از پای آن دیوار بادب باید گذشت رحمه الله علیه و علی سائر عباد الله الصالحین -

مولانا کمال الدین خوارزمی علیه الرحمه[7]

در سلک مشاهیر افاضل[8] زمان شاهرخی انتظام داشت در آن زمان غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش این است[9] ؎

طائفهٔ فقها بعضی ابیات آن غزل را مخالف شریعت تصور کرده[10] آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت بعرض نواب پایه سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش این قضیه از خوارزم بهرات آوردند اما هر چند سعی نمودند مدعای خویش را نتوانستند[11] ثبوت رسانید و مولانا جمیع اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته ازان بلیه

---

۱ - ت : بلطافت حیل ، ع ت : بلطائف حیل ۲ - ح و ع ت : "حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام" ندارد

۳ - ع ت : بقریه غوره درواز ۴ - ع ت : "و تبحری" ندارد ۵ - آفس و ع ت : بودند ۶ - آفس : مشغولی

۷ - ت : "علیه الرحمه" ندارد ۸ - ع ت : "افاضل" ندارد ۹ - در هر نسخه جا خالی گذاشته شده است

۱۰ - ع ت : کردند ۱۱ - اصل : "نتوانستند" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

خلاص گردید[1] - مقصد اقصی ترجمه مستقصی[2] از مولفات اوست در غایت فصاحت[3] و بلاغت اما بعضی از حکایات آن خالی از خلل نیست - شرح مثنوی مولوی روم نیز از نتائج اقلام بلاغت نظام آنجناب است - شهادتش در خوارزم بدست طائفه از اوزبک در شهور سنه ثلاث و ثلثین و تسعمایه[4] بوقوع انجامید - قبرش پایان پای پیرش[5] خواجه ابوالوفا است -

سید صدر الدین یونس حسینی علیه الرحمه از اجله[6] سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک می نمود - منقولست که امیر فخر الدین وزیر[7] حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم[8] بخواب دید - پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما است ؟ آنحضرت[9] فرمود[10] بلی فرزند منست - روز دیگر از تعظیم و احترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که ایام[11] اختیار و وزرات[12] در قبضه اقتدار او بود؛ نگذاشت که هیچ کس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم[13] نماید - سید صدر الدین در شهور سنه اربعین و تسعمایه[14] در هرات وفات یافت از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزگاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و چون او نماند از وی نیز[15] یک پسر بماند سید رضی الدین علیها الرحمه[16] -

خواجه صائن الدین علی اصفهانی علیه الرحمه[17] بوفور فضائل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی

---

۱ - ع ت و آفس: گردانید ۲ - ع ت: مستقصی ۳ - ع ت: بلاغت و فصاحت ۴ - اصل و ح و م: "ثلاث و ثلثین و تسعمایه" ندارد اضافه از روی آفس و ع ت ۵ - اصل: پرش؛ تصحیح از روی ح، ت و ع ت

۶ - آفس: "از جله اجله" "که جله اضافی دارد ۷ - ح: "وزیر" ندارد ۸ - ع ت: صلی الله علیه و آله وسلم

۹ - ح: حضرت ۱۰ - ع ت: فرمودند ۱۱ - آفس، ح و ع ت: زمام ۱۲ - ت: وزارت

۱۳ - ت: تقدم ۱۴ - اصل: "اربعین و تسعمایه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۱۵ - اصل: "نیز" اضافه از روی نسخه های دیگر ۱۶ - اصل: علیه الرحمه تصحیح از روی آفس و ع ت ۱۵ - ع ت: رحمة الله

موصوف و معروف بود و در انواع فنون مولفات عربی و فارسی وارد[1] شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص[2] و شرح قصیده ابن فارض از آنجمله است۔ وفاتش در زمان شاهرخی در هرات چهار دهم ذی الحجه سال هشتصد و سی و پنج بوقوع پیوست۔

مولانا جمال الدین عبدالغفار سمرقندی علیه الرحمه[3] برادر بزرگ مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ است در تکمیل علوم دینیه و معارف یقینیه[4] بر امثال و اقران فائق و سابق بود و در علم سیر و تواریخ وقوفی تام داشت - در نوزدهم ذی الحجه در سال وفات خواجه صائن الدین اصفهانی در زمان فرخنده نشان میرزا شاهرخ بهادر انارالله برهانه عالم[5] فانی را وداع کرد۔

قاضی صدرالدین امامی علیه الرحمه در امانت[6] و دیانت یگانهٔ وقت بود و بجودتِ طبع و حدت[7] ذهن اتصاف داشت در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون درگذشت و چه بزرگان و عزیزان و علما و فضلا که در هرات درین سال بعلت طاعون نرفتند[8] تفصیل آن دراز است۔

مولانا ضیاءالدین نورالله خوارزمی علیه الرحمه عالمی تحریر[9] و فاضلی روشن ضمیر بود هم درین[10] سال مذکور بعلت طاعون در عهد شاهرخی وفات یافت -

مولانا جلال الدین محمد قاینی علیه الرحمه متدین و محدث و ماهر در علوم صوری و معنوی بود هم درین سال بعلت طاعون در هرات عالم فانی را وداع نمود گویند مولانا جلال الدین در واقعهٔ مشکلات[11] حدیث را پیش امیر مومنان شاه مردان ابن عم مصطفی علی مرتضی علیهم السلام گذرانده[12] و چند جا آنحضرت بکزلک اصلاح حک نموده

۱- اصل: دارد ؛ متن تصحیح قیاسی ۲- ع ت: مقاحض ۳- ع ت و آفس: رحمه الله ۴- م م: نفیسیه

۵- در بعضی نسخه: ازعالم ؛ متن تصحیح قیاسی ۶- ت: "امانت" ندارد ۷- ت: وجدت ۸- آفس و ح: برفتند

۹- ع ت: کلمه "تحریر" بتکرار آمده است ۱۰- ت: در ۱۱- ت: شکات ۱۲- ستو آفس: گذرانده

چون از خواب درآمد آنجاها را تراشیده یافت وسالها آن کتاب پیش او بود بعد ازان[1] به یکی از شاگردان رشید خود مرحمت نمود -

امیر نورالدین جرجانی علیه الرحمه[2] پسر سید المحققین سید شریف جرجانی ست عالم عامل بوده بقول صاحب منتخب التواریخ در شیراز وفات یافت در سنه ثمان وثلثین وثمانمایه - وبقول مصنف حبیب السیر در سنه ماه[3] مذکور[4] درهرات بعلت طاعون درگذشت -

خواجه عبدالقادر مراغه علیه الرحمه در جمیع فنون فضائل عدیم المثل بود و درعلم موسیقی تصانیف پسندیده دارد و سنه ثمان وثلثین وثمانمایه بعلت طاعون درهرات عالم فانی را بدرود کرده بعالم جاودانی رفت -

مولانا شمس الدین محمد ابن مولانا شیخ علی علیه الرحمه بصفت ورع[5] و دینداری و تقوی وپرهیزگاری اتصاف داشت و پیوسته بسرانجام امور مسلمانان قیام می نمود - منقولست که نوبتی مولانا بعرض شاه رخ میرزا رسانید که احداث صابون خانه بدعت است ومنع مسلمانان ازان امر نامشروع - میرزا عذری درمیان آورد مولانا حضور بادشاه رو بآسمان کرد وگفت خداوندا! می بینی که حکم تو میرسانیم وآن مغول[6] بچه نمی شنود - میرزا از شنیدن[7] این سخن متغیر شد و فی الحال حکم کرد که صابون[8] خانه را[9] برانداز ند وجهت پختن صابون رعیت را مواخذه نکنند - وفاتش روز جمعه بیست ویکم ربیع الاول سال هشتصد و چهل و دو واوفات حیاتش صد و هفتاد سال بود[10] -

مولانا عماد الدین عبدالعزیز ابهری علیه الرحمه مشهور به مولانازادهٔ ابهری است سرآمد علمای

---

۱ - اصل ونسخه های دیگر : یکی : تصحیح ازروی ت ۲ - اصل: "علیه الرحمه" ندارد اضافه ازروی ع وآفس وت

۳ - آفس وع ت : "ماه" ندارد ۴ - ع ت : مذکوره ۵ - ع ت : وراع ۶ - ت : مشغول

۷ - اصل : درشنیدن ؛ تصحیح ازروی نسخه های دیگر ۸ - ع ت : صابونتر خانه ۹ - اصل: "را" ندارد اضافه ازروی ت وآفس ۱۰ - ع ت : "بود" ندارد

روزگار و اعلم فضلای فقاہت دثار بود[1] و[2] در اواخر اوقات زندگانی بعزم گزاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام از خراسان توجہ نمود و بعد از ادراک آن دولت عظیم و مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک بولایت شام بتاریخ ہژدہم رجب سال ہشتصد و چہل و سہ صبح حیاتش بشام ممات مبدل شد -

مولانا زین الدین طاہر حلبی[3] علیہ الرحمہ حنفی المذہب و عالم و فقیہ و دانشمند بود - مشہور است باین جہت[4] کہ تلخیص[5] مفتاح و سراجی را نظم کردہ در سنہ ثمان و ثمانمایہ در عصر شاہرخ میرزا وفات یافت ہمعصر میرزا میران شاہ و میرزا شاہرخ بودہ -

مولانا عبدالرحمن حنفی علیہ الرحمہ ہمعصر میرزا میران شاہ و میرزا شاہرخ بود و علمای وقت باستادی و سبقت وی در علم و دانش قائل بودند - در سنہ اثنی عشر و ثمانمایہ از عالم انتقال نمود -

شیخ ابوالقاسم تہانی[6] علیہ الرحمہ[7] فقیہ[8] و قاری بود و بوسیلہ علوم ظاہری بمرتبۂ ولایت رسیدہ ہمعصر میرزا شاہرخ بودہ و در سنہ سبع عشر و ثمانمایہ از عالم رفتہ -

شیخ مجدالدین فیروز آبادی علیہ الرحمہ ابوطاہر کنیت داشت نسب وی بصدیق اکبر می رسد علامہ وقت بود و در حدیث و فقہ و لغت مثل نداشت - قاموس از جملہ تصانیف اوست و تصانیف دیگر نیز دارد - ہمہ[9]

۱- اصل: وثار، ت: آثار؛ متن تصحیح قیاسی ۲- ت: "و" ندارد ۳- ح: چلپی ۴- در ہمہ نسخہ: جہت تلخیص؛ متن تصحیح قیاسی ۵- در ہمہ نسخہ: تلخیص مفتاح ولی در نسخۂ ت ہم در متن ہمان تلخیص مفتاح ولی در حاشیہ تلخیص المفاتیح مندرج است ۶- آ‌فس: بتاقی ۷- ع ت: رحمۃ اللہ علیہ

۸- ع ت: فقیر ۹- ع ت: وہمہ

معتبر و معتمد - بعصر میرزا شاہرخ بود[1] و در سنہ سبع عشر و ثمانمایہ وفات یافت -

مولانا حماد ماروینی[2] علیہ الرحمہ صاحب علم و عمل بود - حنفی المذہب است و در فقہ یگانۂ آفاق - مختصر ابن صلاح[3] را شرحی مشکل‌کشا نوشتہ - در سنہ تسع عشر و ثمانمایہ در عصر شاہ رخ میرزا انار اللہ برہانہ از عالم انتقال نمود -

شیخ جلال الدین بلقینی[4] علیہ الرحمہ ابو الفضل کنیت داشت[5] - او استاد عسقلانی[6] ابن حجر است شافعی المذہب بود - "کتاب الافہام مما فی البخاری من الابہام[7]" از تصانیف اوست - در سنہ ست و عشرین و ثمانمایہ وفات یافت در عصر میرزا شاہ رخ بہادر -

مولانا شمس الدین عیاری حنفی علیہ الرحمہ صاحب تصانیف کثیرہ[8] است از آنجملہ کتابی در اصول مذاہب اربعہ و کتابی کہ مشتمل است بر چندین فن از مصنفات اوست - در عہد شاہ رخ بہادر در سنہ اربع و ثلثین و ثمانمایہ از عالم رحلت نمود -

مولانا معز الدین خوارزمی علیہ الرحمہ حسن نام داشت - از علمای متقررہ بود و معتقد اقصی در تصنیف کردۂ اوست - در سنہ تسع و ثلثین و ثمانمایہ[9] در زمان میرزا شاہرخ وفات یافت -

قاضی عز الدین بکری تمیمی[10] علیہ الرحمہ اصل وی از بغداد است - حنبلی[11] مذہب بود[12] و بنہایت دیانت

۱- ت : "و" ندارد ۲- ح و ع ت : ماروی ؛ ت : ماردینی ۳- اصل و نسخہ ہای دیگر : ابن صلاح ؛ تصحیح از روی ع ت ۴- مم و ع ت : بلعی ۵- اصل : داشت ندارد اضافہ از روی نسخہ ہای دیگر ۶- مم : عقلانی ۷- آصف : منہ الابہام ۸- ع ت : کثیر ۹- در ہمہ نسخہ : "و ثمانمایہ" ندارد ؛ متن تصحیح قیاسی ۱۰- اصل : یمینی تصحیح از روی ح ، ت و آصف ۱۱- ح : حنبل ۱۲- اصل : "بود" ندارد ؛ اضافہ از روی نسخہ ہای دیگر

واما نت مصنف وکتاب قمر المنیر وشرح آن[1] از تصانیف اوست در سنه ست واربعین وثمانمایه دراواخر سلطنت میرزا[2] شاهرخ بهادر از عالم فانی بعالم جاودانی روآورد -

مولانا خواجه علیه الرحمه والد شیخ حسام الدین مانکپوری است که از اعیان مشائخ هندوستان است[3] دانشمند[4] و متقی بود و بنهایت فقر آراسته وقتی سه فاقه کشیده بود شخصی پیش او برای استفتا[5] آمد وپاره زری گذارد فتوی نوشت و آن زر ویرا[6] بازگرداند - اہل خانه بوی عتاب نهادند صبر کرد وقت شام زیاده از آنچه مستغنی[7] آورده بود[8] از غیب رسید باہل خانه گفت : چو ما[9] آن مال مشکوک را گردانیدیم خدای تعالی بیش از آن از وجه حلال[10] بما عطا کرد - وفاتش در سنه احدی واربعین وثمانمایه بوقوع آمد ہمعصر میرزا شاہرخ بهادر بوده و پدرش مولانا جلال الدین علیه الرحمه که جد شیخ حسام الدین مانکپوری بوده نیز از علمای متقی و پرہیزگار بود وبغایت صلاح وتقوی آراستگی داشت واز وجه کتابت مصحف قوت خود حاصل کردی وبی وضو قلم بدست نگرفتی او نیز از[11] ہمعصران میرزا شاہرخ است و درسال ہشتصد وبیست از عالم انتقال نموده - مرید شیخ محمد خلیفهٔ شیخ نظام الدین اولیا بوده قدس الله تعالی اسرارہم -

قاضی شهاب الدین دولت آبادی علیه الرحمه اعلم علمای ہندوستان بود اگرچه در زمان او دانشمندان واوستادان وشریکان او بوده اند اما شهرت وقبولی که اورا عطا شد - ہیچکدام نیافت اوصاف دانش وعلم او مستغنی[12] است ازگفتن ونوشتن و[13] در ہر علمی متن وشرحی وحاشیهٔ برجسته تصنیف نموده - حواشی کافیه که در

---

۱ - اصل: "آن" ندارد اضافه ازروی آفس وعت ۲ - مم وعت: "میرزا" ندارد ۳ - عت: "است" ندارد ۴ - ت: دانشمندی ۵ - عت وح: استفسار ۶ - آفس وعت: ویرا بوی بازگردانید ۷ - مم: مستغی ۸ - اصل: "آورده بود" اضافه ازروی آفس وح ۹ - اصل: چوباآن؛ تصحیح ازروی مم وآفس ۱۰ - اصل: جلال؛ تصحیح ازروی ت ۱۱ - ت: "از" ندارد ۱۲ - عت: مستغی ۱۳ - ت آفس وعت: "و" ندارد

لطافت ومتانت بی عدیل واقع شده وارشاد نحو که دروی تمثیل درضمن تعبیر[1] التزام نموده و بدیع المیزان درعلم بلاغت و بحرالمواج تفسیر قرآن بزبان فارسی از تصنیفات اوست ورسائل دیگر نیز دارد بزبان عربی وفارسی۔ ورساله دارد مسمی بمناقب السادات که درآنجا دادعقیدت ومحبت باهل بیت نبوه سلام الله علیهم داده، سرمایهٔ سعادت وی درآخرت همان خواهد بود - ذوق نظم وزبان شعر نیز داشت واین قطعه وی که بیکی[2] از ملوک درطلب جاریه نوشته مشهوراست ؎

این نفس خاکسار که آتش سزای[3] اوست ... هرباد گشته لائق بی آب کردن است

یک کس چنان فرست که پا برسرم نهد ... ریزد همه منی وتکبر که درمن است

وفات او درسنه ثمان واربعین وثمانمایه درعصر بادشاهی شاه رخ میرزا بوقوع آمد۔ قبروی درجونپوراست ـ

قاضی نصیرالدین علیه الرحمه دانشمند بود وهمعصر میرزا شاهرخ ۔ هیچ چیزاز دنیا نداشت وبارباب دنیا اختلاط والتفات نکردی وبفقر وفاقه خورسند بود ۔ گویند[4] طالبعلمان آنجناب زنجیر درمدرسه گرفته می ایستادند تا بسبب فاقه برزمین نیفتند[5] ۔ قاضی شهاب الدین دولت آبادی وقتیکه حواشی کافیه نوشت، نزد وی فرستاد۔ والتماس نمود که درس گوید تا قبولی یابد بجهت غلبه اشتغال[6] باطن یا برای سد ابواب مجادله ومباحثه نظر اجمال برآن انداخت وگفت خوب نوشته اند احتیاج درس گفتن من[7] نیست - قبروی نیز درجونپور است وهم دران عصر وفات یافت[8] ـ

---

۱ - ع ت : تعبیر ۲ - اصل ج وم م : یکی ؛ تصحیح از روی آفس و ع ت ۳ - ع ت : بیرای

۴ - اصل : "گویند" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۵ - ع ت : نیفتند ۶ - ج : اشتغال،

مم : اشتغال ۷ - ت : "من" ندارد ۸ - آفس : یافته

مولانا نظام الدین نهروالی علیه الرحمه[1] از همعصران میرزا شاهرخ است و در عصر آن بادشاه دین و دولت[2] پناه از عالم انتقال نموده علوم رسمی بر کمال داشت و از علوم باطن آگاه بود[3] و باوصاف خوارق و کرامات موصوف بوده و بکمال فقر و فاقه آراسته - گویند بادشاه احمدآباد که در آن عصر بوده چندانی بحال اهل استحقاق نمی پرداخت و مولانا دائم اورا برین امور[4] مواخذه می کرد و ترغیب بر رسانیدن حقوق اهل علم و فضل و حمله[5] قرآن و یتیمان[6] و محتاجان می نمود و فائده بر آن مترتب نمی شد تا آنکه والئی آنجا بدردی[7] سخت گرفتار شد و امید از حیات منقطع کرد - دوای درد اورا از شیخ احمد کهتو طلب نمودند، فرمود سبب این بیماری ناخوشنودی مولانا نظام الدین است اورا راضی باید ساخت - ناچار رجوع بوی نمودند فرمود بشرطی دعا کنم که حقوق اهل[8] علم و محتاجان موافق شریعت غرا از بیت المال برسال رساند - گفتند زیاده ازان میدهیم، فرمود[9] این رسم شما است ما زیاده از حق خود نگیریم پس دعا کرد و بیمار صحت یافت و بقول خود وفا نمود آنچه بآنجناب می رسید و از خرج برسال زیاده می آمد آنرا به بیت المال واپس فرستادی -

شیخ کبیر علیه الرحمه از همعصران میرزا شاهرخ است جامع علوم[10] ظاهری و باطنی بود و بکمال بزرگی حسبی و نسبی آراسته سلسله نسب وی بشیخ حمید الدین ناگوری که سلطان التارکین لقب داشت می رسد - کتاب ذهن که شرح ضوء مصباح[11] است از تصنیفات اوست هم در عصر شاهرخی از عالم انتقال نموده -

شاه داود نهرواله علیه الرحمه همعصر میرزا شاهرخ بهادر ست و در علم قرأت و سائر علوم یگانهٔ وقت

---

۱ - ع ت: رحمه الله علیه ۲ - ت: "و دولت" ندارد ۳ - ح، آفس و ت: "بود" ندارد ۴ - آفس: بر آن امور

۵ - اصل و نسخه های دیگر: جمله قرآن؛ متن تصحیح قیاسی - حَمَله قرآن؛ حَمَله جمع حامل بمعنی حفاظ ۶ - م م و ح: و یتیمان

۷ - ع ت: بدردی ۸ - اصل: "اهل" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۹ - اصل: فرمود؟ ندارد اضافه از نسخه های دیگر

۱۰ - ح، آفس و ع ت: جامع علم ظاهر و باطن ۱۱ - ت: صوء مصباح، ع ت: ضوء مصباح

بود - در زمان او بجامعیت وی کم کسی بوده - سالها خانقاه پدر را روشنائی بخشید[1] وخلق را بعلم وعمل دلالت کرد چون عمرش به[2] هشتاد و پنج رسید درسنه ثلث عشر وثمانمایه بدرود[3] عالم عاریتی نمود - قبر وی در نهرواله[4] است که درین ایام به پتن گجرات اشتهار دارد والد بزرگوار وی قاضی علم الدین قطب مشائخ و پیشوای خداشناسان وقت بود وخلیفه سلطان السادات[5] شیخ صدرالدین راجو قتال برادر مخدوم جهانیان قدس الله اسرارهم -

---

۱- ع ت : بخشند ۲- اصل : "به" ندارد اضافه ازروی آ ص و ع ت ۳- ع ت : بدور

۴- نهرواله معروف به پتن ۵ - ع ت : سلطان المشائخ والسادات

باب سوم

باب سوم

در بیان شعرائیکه ہمعصر مرزا میران شاہ و میرزا شاہ رخ بودہ اند و در زمانِ ایشان از عالم انتقال نمودہ ہر چند بادشاہانِ سابق را نیز دریافتہ باشند۔

مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی علیه الرحمه در شعر پایهٔ عالی داشت واز علوم باطن حظی اوفر - مرید شیخ اسماعیل سیسی است واو[1] از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن[2] اسفرائنی[3] است وشیخ عبدالرحمن از کبار مشائخ روزگار بود و[4] در بغداد بسر می برد در سنه[5] خمس وتسعین و سبعمایه از پیش سلطان احمد برسم رسالة[6] پیش امیر گورکان آمده[7] آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین وشیخ کمال خجند معاصر اند و[8] دایم بایکدیگر صحبت می داشتند این قدر فرق است که شیخ کمال در عهد امیر تیمور از عالم رفته چنانچه معلوم شد و مولانا محمد در عهد میرزا میران شاه و میرزا شاهرخ - ولهذا در سلک[9] معاصران ایشان کشیده شده[10] - مدت عمرش شصت[11] وهشت سال بود و در سنه تسع و ثمانمایه وفات یافت - این مطلع از جمله اشعار اوست ؎

ما مهر تو دیدیم[12] ز ذرات گذشتیم[13]
از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم

واشعار وی مشهور تر از انست که احتیاج بنوشتن آن باشد و کمالات وی زیاده از آنچه توان گفت - گویند وی[14] در بعضی سیاحات بدیار مغرب رسید[15] آنجا از دست[16] یکی از مشائخ که نسبت وی بشیخ بزرگوار شیخ محی الدین عربی می رسیده، خرقه پوشید

مولانا ابن عماد علیه الرحمه نام او حافظ علاء الدین ابن حافظ عماد الدین است - دختر زاده حاجی قوام شیرازی - مشهور است که خواجه حافظ شیرازی در حق وی گفته ؎

---

۱ - ت: واز بجای واواز ۲ - ع ت: علیه الرحمه ۳ - مم: اسفرینی ۴ - ع ت: "و" ندارد
۵ - ع ت: "سنه" ندارد ۶ - ع ت: رسالت ۷ - ع ت وآفس: آمدو ۸ - آفس وع ت: "و" ندارد
۹ - اصل: مسلک؛ تصحیح از روی آفس، ع ت وح ۱۰ - ت: بود ۱۱ - اصل: شست؛ تصحیح از روی ت، ح وع ت ۱۲ - آفس: بدیدیم ۱۳ - ع ت: گزاشتیم ۱۴ - اصل: ودر، ت: در؛ متن تصحیح قیاسی ۱۵ - ت وآفس: رسیده ۱۶ - ع ت: آنجا بدست

دریای اخضر فلک و کشتی هلال — هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

خلاصه تنزیل[1] در قرأت تصنیف مولانا ابن عماد است - مردی فاضل بود و اصل از[2] خراسان است در سبزوار[3] متولد شده اما در[4] شیراز نشو و نما یافته در عهد دولت خاقان کبیر صاحب قرآن عالی قدر قطب دائره سلطنت امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بوده اما در عهد شاه رخ میرزا از عالم انتقال نمود - بمدح و ثنای ملوک کمتر زبان کشادی و اکثر منقبت ائمه معصومین گفتی و صاحب دیوان است و غزلهای پسندیده دارد - ده نامهٔ[5] وی مشهور است و موسوم بروضة المحبین واین غزل وی در نعت سید المرسلین رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم در نهایت لطافت واقع شده

ای برحمت خلق را در مجمع محشر شفیع — پادشاهان جهان حکم مطاعت را مطیع

کار کفر از صولتت همچون مغاک خاک پست — قدر دین از دولتت چون طارم اعلی رفیع

دیده ات از کحل[6] ما زاغ البصر[7] آمد بصیر — گوش تو از استماع سر اوحی[7] سمیع

برسر[8] کرسی چو پای عرش فرسایت رسید — پایه اش افزود ازآن شد عرصه جاهش وسیع

پیش علم تو که شد جبریل را آموزگار — با همه دانش بود پیر[9] خرد طفل رضیع

چون برافرازی لوا در روز حشر[10] آیند جمع — آدم[11] و من دونه در ظل ممدودت جمیع

آمد از یمن جوار روضه ات طوبی لها — پیشگاهی از ریاض گلشن رضوان بقیع

۱- ع ت: شرمل ۲- ع ت: "از" ندارد ۳- اصل: شیراز؛ تصحیح از روی مم و ع ت

۴- اصل: از در؛ تصحیح از روی آفس و ت ۵- اصل: و نامه وی؛ تصحیح از روی آفس و ع ت

۶- ع ت: کمل ۷- قرآن: جزو ۲۷ سوره نجم آیت ۱۶-۱۷ ۸- اصل و آفس: این بیت ندارد

اضافه از روی مم، ت و ع ت ۹- مم و آفس: پیر خرد ۱۰- اصل و نسخه های دیگر: محشر؛ تصحیح از روی ت و ع

۱۱- اصل: آدمی؛ تصحیح از روی آفس، ت و ع ت

درگلستان ثنایت[1] روز و شب ابن عماد	با هزار آوا بود[2] مانند بلبل در ربیع

وفاتش در سنهٔ ثمان وثلثین و ثمانمایه واقع شد در عهد سلطنت میرزا[3] شاه رخ انارالله برهانهٔ در هرات -

مولانا لطف الله علیه الرحمه مرد دانشمند و فاضل بود و در سخنوری پایهٔ عالی داشت و صنائع شعر را چون او کسی کم[4] رعایت کرده در همه نوع سخنوری کامل است از ولایت نصیبی داشته و همچنین در ضعف طالع بحدی قوی بوده که بعضی از شرکاء او[5] نقل کرده اند که روزی در نیشاپور ما با مولانا[6] بباغی رفتیم[7] تا جامه بشوئیم مولانا دستار سالوی نو[8] داشت چون جامه شسته شد دستار مولانا را بآفتاب انداختیم[9] تا خشک شود دراین اثنا بادی پیدا شد وآن دستار را دربود و بآسمان برد[10] وما میدیدیم ناگاه از چشم ما ناپیدا شد و ندانستیم که کجا انداخت مولانا در خنده شد وگفت یک نوبت دیگر بهمین نوع دستار مرا باد برده است واین رباعی به[11] بدیهه خواند[12] ؎

فریاد ز[13] دست فلک بی سروبن	کندز برمن[14] نه نو گذارد نه کهن
با این همه هیچ هم نمی آرم گفت	گر زین بترم[15] کند که گویم که مکن

واین قطعه هم دران حالت گفته ؎

طالعی باشدم که در پی آب	گر روم سوی بحر برگردد[16]
در بدو زخ روم پی آتش	آتش از یخ فسرده تر[17] گردد

۱- مم: ثنایت ۲- ع ت: او بود ۳- اصل: "میرزا" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۴- ح، آفس و ع ت: کم کسی ۵- اصل: "او" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۶- ع ت: نا مولانا

۷- ح، آفس و ع ت: رفتم ۸- ع ت: "نو" ندارد ۹- ح، آفس و ع ت: انداختم

۱۰- ت: برده ما ۱۱- ع ت: در ۱۲- آفس: برخواند ۱۳- ت: از دست

۱۴- اصل: کندز برمن؟ تصحیح از روی آفس و ع ت ۱۵- ع ت: گر زین بترم ۱۶- ع ت: بحر گردد خشک ۱۷- ع ت: سردتر

وز زکوه التماس سنگ کنم | سنگ نایاب چون گهر گردد

در بصحرا روم بجستن خاک | خاک آنجا بنرخ زر گردد

گر سلامی برم به نزد کسی | هر دو گوشش بحکم کر گردد

این چنین حال[1]اش پیش آید | هر کرا روزگار بر گردد

با همه نیز[2] شکر باید کرد | که مبادا ازین بتر گردد

و مولانا را در مناقب نبی و ولی و ائمه معصومین علیهم السلام قصائد غرا است و در مذمت دنیا نیز قصائد دارد همه متین و استوار و پسندیدهٔ فضلای عالی مقدار و این دو رباعی مولانا ممتنع الجواب است ؏

گل داد بریر درع فیروزه[3] بباد | دی جوشن لعل و لاله بر خاک فتاد

داد آب سمن[4] خنجر مینا امروز | یاقوت سنان آتش نیلوفر داد

———— × — × ————

در مرو[5] بریر لاله آتش انگیخت | دی نیلوفر ببلخ در آب گریخت

در خاک نیشاپور گل امروز شگفت | فردا بهری باد سمن خواهد بیخت

در رباعی اول ملتزم چهار روز و چهار سلاح و چهار رنگ و چهار جوهر و چهار عنصر و چهار گل شده و در رباعی دوم چهار[6] شهر و چهار روز و چهار گل و چهار عنصر گشته گویند مولانا سیمی را بمثل رباعی اول امتحان کردند. مدت یک سال فکر کرد آخر بعجز اعتراف نمود و نتوانست جواب گفت و ظهور مولانا در روزگار خاقان کبیر صاحب قرآن گیتی ستان

۱ـ ت مش : این چنین حادثات پیش آید ۲ـ ت مش : با همه شکر نیز باید گفت

۳ـ م م : فروزه ؛ ت : فیروز ۴ـ ت مش : چمن ۵ـ اصل : مرد ؛ تصحیح از روی ت

۶ـ ع ت : ملزوم چهار شهر

بوده و در مدح بادشاه و بادشاهزادهٔ محترم مرزا میرانشاه گورکان قصائد غرا دارد و مرزا میران شاه او را رعایت بسیار کردی و زرها دادی و مولانا باندک فرصتی آن مال[1] را بر هم زدی و بفلاکت مبتلا شدی - وفاتش در زمان میرزا شاهرخ بهادر در[2] سنه ست عشر و ثمانمایه[3] بوقوع آمد و مولانا بنهایت پیری رسیده بود و رفتن وی ازین عالم مثل[4] رفتن اولیا بوده -

مولانا بساطی سمرقندی علیه الرحمه از معاصران میرزا شاهرخ گورکان و از جملهٔ شعرای خوش گوی بود و غزل را بسیار نازک می گوید و بعهد سلطان خلیل ابن میرزا میرانشاه گورکان در خطهٔ سمرقند ظهور یافته حصیر می بافت بنابرآن حصیری تخلص می کرد خواجه عصمت الله بخاری چون قابلیت او دید بساطی تخلص نهاد و بساطی معتقد خواجه عصمت بوده و منکر خواجه کمال خجند و شیخ کمال در باب او فرموده ؎

با آنکه چون چراغ سحر شد جوانه مرگ[5]   هم دیر زیست مدعیٔ زود میر ما

وعاقبت چنان شد که او گفته بود بساطی در جوانی از عالم رفت[6] در زمان میرزا شاهرخ[7] گورکان در سنه ثمان[8] و ثمانمایه

واین مقطع از جملهٔ غزل بساطی است که در جواب غزل شیخ کمال قدس سره گفته ؎

دُر نظم بساطی را کمال از خود مدان کمتر   که پروردست[9] چون مردم بآب دیده سالش

واین مطلع نیز ازوست ؎

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش   مستند مبادا که بشوخی شکنندش[10]

---

۱ - ع ت : بال   ۲ - ع ت : "در" ندارد   ۳ - ع ت : وعشره و ثمانمایه

۴ - ع ت : مثال   ۵ - اصل : جوان مرگ ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۶ - ع ت : برفت

۷ - ح و ع ت : میرزا میران شاه   ۸ - اصل ، ت و م م : "ثمان و ثمانمایه و" ندارد اضافه از روی ح ، آفس و ع ت

۹ - ع ت : بپرورداشت   ۱۰ - ت : شکندش

گویند شبی مغنیان این مطلع بساطی را در مجلس سلطان خلیل خواندند سلطان را خوش آمد - بساطی را طلب داشت
وبعد از تحسین ہزار دینار بدو بخشید -

خواجه عصمت الله بخاری علیه الرحمه در سلک اعاظم مناظم[1] سخن گذاری انتظام داشت بزرگ زاده
واہل فضل بوده ونسبش بجعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه می رسد - باوجود فضائل حسبی ونسبی در شیوۀ شاعری
یگانۀ آفاق بود واشعار بلاغت آثارش برلوح خواطر فضلا مسطور بود[2] - قصیده وغزل ومثنوی وقطعه ہمه خوب
می گفت واز جمله قصیده در مرتبه[3] حضرت صاحبقران درسلک نظم کشیده وآن قصیده را در ایام دولت سلطان
خلیل بسلطان[4] گزرانده، مشمول نظر انعام واحسان تمام گردید مطلع آن قصیده این است ؎

ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غائب است

تخت گو برخاک بنشین چون سلیمان غائب است

در زمان سلطان خلیل خواجه عصمت تربیت کلی یافت وسلطان اورا احترامی زائد الوصف می کرد و دائما جلیس و
انیس خود میداشت وعلم شعر ازوی تعلیم می گرفت وچون خواجه[5] خلیل ازان مرتبه معزول شد خواجه عصمت در فراق
آستان بوسی وی این غزل گفت ؎

کاش فرمودی بشمشیر جدائی کشتنم　　تا بخواری در چنین[6] روزی ندیدی دشمنم

باغبان کو در تہه دیوار[7] گلزارم بکش　　بی وجودش گر کشد خاطر بسرو وسوسنم

شہسوارم کی خرامد باز تا دیوانه وار　　خاک وخون آلوده خودرا برسر راه افگنم

---

۱ - ح : مناظمان　　۲ - ح و ع ت : بوده　　۳ - ع ت : مرتبه

۴ - ع ت : خلیل السلطان　　۵ - آصفی وت : سلطان خلیل　　۶ - ح : جستن

۷ - آصفی : تہه گل دیوار زارم

خون دل زانرو همی بازم ز شریان دو عین　　کز[1] فراقش نشتر خونی است بر مو بر تنم

تازه عصمت کی شود آثار دوران خلیل　　کین بتانه را که ناحق می‌پرستم، بشکنم

و خواجه بعد ازان ترک ملازمت ملوک گرفته و از شاعری استغفار نموده بگوشه بنشست[2] و سلطان شهریار الغ بیگ میرزا چون از طرف والد بزرگوار خود در ماوراءالنهر علم اقتدار برافراخت از خواجه عصمت استدعای شعر نموده[3]. بضرورت[4] چند قصیده در مدح وی گفت و در شهور سنه تسع و عشرین و ثمانمایه در عهد دولت میرزا شاهرخ گورکان از عالم انتقال نمود و شعر او در روزگار شاهرخ میرزا شهرتی عظیم یافت چنانکه مردم را سخنان فضلای گذشته بیاد نیامدی و همه شعر وی خواندندی[5] و خواجه عصمت در نظم اشعار آبدار تتبع خواجه خسرو می‌نمود و بسیاری از معانی ویرا در منظومات خود درج نموده یکی از فضلا بنا برآن گفته است ؏

میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب　　گفتمش عصمت ترا یک خوشه[6] چین خرمن است

شعر او چون بیشتر[7] از شعر تو شهرت گرفت؟　　گفت باکی نیست شعر او همین شعر منست

اسحق شیرازی علیه الرحمه طبع و مستعد و خوش گوی بوده و همواره در شیراز بمصاحبت حکام و اکابر گذراندی و از اجناس سخنوری اشعار اطعمه را اختیار نموده و درین باب چون او کسی سخن نگفته و رسالها او در باب اطعمه مشهورست این رباعی ازانجمله است ؏

نرگس که شبیه است بچشم خوش دلبر　　گویند[8] طبقی[9] دارد پر سیم و پر از زر

در دیدهٔ اسحق نه زر دارد و نه سیم　　شش نان تنک دارد و یک صحن مزعفر

۱- اصل و نسخه های دیگر: گر؛ تصحیح از روی ت　۲- ت: نشست　۳- ت، آفس و ع‌ت: نموده

۴- ع‌ت: ضرورت بدون به　۵- آفس و ت و ع‌ت: می‌خواندند　۶- ع‌ت: تراکم خوشه

۷- آفس: بیشتر　۸- ت ش: گویند که دارد طبقی سیم پر از زر　۹- آفس، ع‌ت و ح: طبق

مولانا اسحق در روزگار شاهزاده اسکندر بن عمر شیخ میرزا ابن امیر تیمور گورکان همواره ندیم مجلس آن بادشاه و بادشاه زاده بود و چون میرزا اسکندر از لشکر میرزا شاهرخ گورکان شکست یافت واز مرتبهٔ بادشاهی دور افتاد مولانا در شیراز می‌بود تا[1] در سنهٔ تسع عشر و ثمانمایه وفات یافت ـ

مولانا برندق[2] علیه الرحمه از معاصران بادشاه عالی جاه میرزا شاهرخ بها در گورکان بود و در عصر وی از عالم فانی بعالم جاودانی رفته ـ مردی خوش طبع و ندیم شیوه بود و طبع او مائل مطائبه و هزل بوده و اشعار را مضبوط و متین می‌گفت ـ مداح و تربیت یافتهٔ شاهزاده عالی مقدار بایقرای[3] ابن عمر شیخ ابن امیر تیمور گورکان است و از بخارا و سمرقند در ملازمت وی بخراسان و عراق آمد و شعرا را باو جز مواسا[4] و مدارا چاره نبود واز تیز زبانی و فصاحت وی می‌ترسیدند واورا استاد خطاب کردندی ـ در حق خواجه عصمت این بیت[5] ازوست ؎

در بخارا گرچه عصمت شهرتی دارد قوی	در خراسان خواجه عصمت نیست بی بی[6] عصمت است

واین غزل ازوست ؎

لب شیرین تو با تنگ شکر می‌ماند	درّ دندان تو با عقد گهر می‌ماند
قند[7] با آن همه دعوی لطافت کور است	یکحدیث ار[8] شنود پیش تو در[9] می‌ماند
گر ببستان بخرامی پی ایثار رهت	گل خندان بدهن خوردهٔ زر می‌ماند
باد[10] را در شکن زلف مسلسل مگذار	که سقیم است درآن راهگذر می‌ماند

۱ـ اصل: "تا" ندارد اضافه ازروی آفس و ع ت و ت ۲ـ م م: برندق ۳ـ م م و ع: بایقرای

۴ـ ع: "مواسا" ندارد ۵ـ ع ت: "بیت" ندارد ۶ـ ت و ع ت: پی پی

۷ـ ع ت: "قند" ندارد ۸ـ آفس: از | ۹ـ اصل و نسخه های دیگر: سرمی نماید؛ تصحیح ازروی ت ۱۰ـ اصل: باو تصحیح ازروی ت و ع ت، آفس: "یادگار ار بگذارند" اضافی دارد

یادگار از بگذارند کسان در عالم از برندق سخن و فضل و هنر می ماند

گویند وقتی که میرزا بایقرای بر تخت بلخ جلوس نمود مولانا برندق در مبارکباد قصیده گذرانید میرزا بالفد دینار بوی انعام فرمود - پروانچی[1] دویست دینار نوشت - مولانا برندق این قطعه بعرض رسانید ؎

شاه دشمن گذار و[2] دوست نواز آن جهانگیر کو جهاندار است

بش یوز[3] آلتین مرا نمود انعام لطف سلطان به بنده بسیار است

سیصد از جمله غائب است کنون در براتم دویست[4] دینار است

یا مگر من غلط شنیده ستم یا که پروانچی غلط کار است

یا مگر در عبارت ترکی

بش یوز[3] آلتین دویست دینار است

چون بادشاه مکرم بایقرای بهادر این قطعه مطالعه نمود خندان شد و مولانا را تحسین نمود گفت در عبارت ترکی بش یوز[3] آلتین هزار دینار را گویند و فرمود تا در مجلس هزار دینار بوی دادند مولانا در مجلس این بیت انشاد نمود ؎

بحر عمان[5] است گویا خاطر فیاض شاه ابر نیسان است گویا دست گوهر بار او

خواجه رستم خوریانی[6] علیه الرحمه مردی خوشگو و لطیف طبع بوده و احیاناً عملداری کردی و هرچه بدست آوردی بالطیف طبعان خوردی از معاصران میرزا شاه رخ است و در زمان او از عالم رفته - گویند وقت وزارت خواجه حافظ رازی[7] که از فضلا بود و بوزارت میرزا عمر ابن میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان قیام می نمود - خواجه رستم

---

۱ - اصل : پروانجی ؛ تصحیح از روی ع ت. ۲ - ع ت : " و " ندارد ۳ - اصل و نسخه های دیگر : " پیش لور الون " تصحیح از روی فرهنگ ترکی و انگلیسی تالیف اونی ۴ - ع ت : هزار ۵ - ع ت : عرفانست ۶ - ت : خوردیانی ۷ - ع ت : شیرازی

بعملداری دہستان قیام داشت و بہ پیران سالی بہ لہوولعب اشتغال می نمود خواجہ حافظ رازی[1] چون بوی عنایتی

داشت این مصراع بوی نوشت۔ ع رندی و ہوسناکی در عہد شباب اولی

او در جواب این بیت خواجہ حافظ شیرازی را علیہ الرحمہ نوشت ؎

این خرقہ کہ من دارم در رہن شراب اولی　　این دفتر بی معنی[2] غرق می ناب اولی

و این غزل از خواجہ رستم است ؎

گرز خرگہ[3] ماہ من دامن کشان بیرون رود　　دود آہ عاشقان از آسمان بیرون رود

آخر ای عاشق ز جور یار آہی بر مکش　　بار نباید[4] تیر ہرگز کز کمان بیرون رود

بر می آید ہر زمانم آہ دور از روی یار　　ترسم آخر در میان آہ جان بیرون رود

گوئیا از آسمان منشور نجم آمد بسما　　کی تواند کس ز مضمون نشان بیرون رود

رحم کن بر حال رستم پیش از ان روز کہ او　　از میان گیرد و[5] دار این جہان بیرون رود

و خواجہ رستم سمرقندی ہم درین عصر بودہ او نیز از خوش گویان است لیکن سخن وی چندان شہرت نگرفتہ[6]۔ دیوان رستم

خوریانی[7] مشہور است مشتمل بر قصائد و غزلیات و مقطعات ۔

مولانا بدر علیہ الرحمہ مردی خوش گوی است و در شیروان و مضافات آن سالہا سرآمد[8] طائفہ شعرا بودہ

مولانا کاتبی را باوی[9] مشاعرہ و معارضہ بود[10] جمعی اشعار کاتبی را از اشعار بدر افضل می دانند و جمعی خصوصاً اہل سمرقند

۱۔ع ت: شیرازی　　۲ ـ ت: دفتر معنی　　۳ ـ ع ت: گرز خرگاہ　　۴۔ اصل و نسخہ ہای دیگر: "نباید" متن تصحیح قیاسی　　۵ ـ ت ش: گیرد کنار واز جہان　　۶۔ ع ت: "از نگرفتہ... تا مشہور" ندارد　　۷ ـ م م و ت: خوردمانی　　۸ ـ ع ت: برآمد　　۹ ـ م م: ماورای

۱۰ ـ آ فس و ت: بودہ

پردهٔ بی انصافی بر وکشیده سخنان بدر را بر همه[1] اشعار کاتبی ترجیح می دهند - این مطلع از بدراست ؎

مستانه زمرغ دل‌ها[2] ساز کبابی   از دیدهٔ گریان منش زن نمک آبی

ومولانا بدر از معاصران میرزا شاهرخ گورکان است انارالله برهانهٔ ودر آخر عهد آن بادشاه دین پناه ازعالم انتقال نموده -

مولانا کاتبی نیشاپوری علیه الرحمه محمد ابن عبدالله نام داشت از جمیع شعرای زمان شاه رخی بلطف طبع وحدت ذهن ممتاز ومستثنیٰ بود- صاحب سخن است وطبع فیاض داشته وهدایت ازلی درسخن گذاری مساعد طبع او بوده همتی بلند داشت ودنیا را نزد وی اعتبار نبود هرچه حاصل شدی همه بمستحقان رسانیدی وخرج کردی- وباوجود مرتبهٔ که درشعر داشت کاتب خوش نویس بود لهذا کاتبی تخلص کرده[3] همواره بی تکلف وتعین زندگانی کردی میرزا بایسنغر ابن میرزا شاه رخ را بوی لطفی خاص بود از تعنت[4] وعناد اقران وامثال ازمیرزا بایسنغر جدا شد وبگیلان واسترآباد رفت وازآنجا بدارالملک شیروان شتافت[5] وقصیده بردیف گل گفت امیر شیخ ابراهیم شیروانی ده هزار دینار صلهٔ آن داد ومولانا کاتبی در اندک مدت کمتر از ماهی آن ده هزار دینار پریشان ساخت وبشعرا وظرفا وفقرا وصلحا بخشید وقسمت کرد وبعدی مفلس شد که روزی بخادم طبخ فرمود : بهای یک من آرد بهم نرسید این قطعه فرمود ؎

مطبخی را دی طلب کردم بغزائی بزد   تا شود زان آش کارما ومهمان ساخته

گفت لحم ودنبه گرایم که خواهد آرد داد[6]   گفتم آن کو آسیای چرخ گردان ساخته

۱- آصفیہ، ت، ع ت و ح : همه ندارد   ۲- ت ش : دل من   ۳- آصفیہ وع ت : کرد و

۴- ع ت : لغت   ۵- ع ت : ساخت   ۶- ت ش : داد آرد

بعضی از مصاحبان او را ملامت کردند و گفتند پادشاه شروان در این نزدیکی ده هزار دینار بتو داده مبادا که این معنی شنیده منکر تو شود گفت من بدین حال خازن و تحویلدار نبودم تا جواب محاسبهٔ او بگویم او احسانی بمن نمود که یک تن بودم من بهزار تن قسمت کردم و خوردم و مولانا کاتبی بصحبت فخر العرفا خواجه صائن الدین ترکه قدس سره رسیده نزد وی[1] در علم تصوف رسالها گذرانیده و تربیتها یافته از دنیا و مافیها معرض بود و از سخنان وی بوی معنی می آید و در اقسام سخنوری صاحب فضل است و در شعر قدرتی که از وی نقل می کنند از کم شاعری استماع افتاده این غزل از نتائج طبع شریف اوست ؎

ای خوش آنروز که از ننگ تن و جان برهم	هر تعلق که بجز عشق بود[2] زان برهم
دردسر تا بکی و زحمت سامان تا چند[3]	ترک سر گیرم و از زحمت سامان برهم
بر وای رشتهٔ جان سوزن[4] عیسی بکف آر	تا بدوزم دل و[5] از چاک گریبان برهم
رسته ام از بد و از نیک مرا قیدی نیست[6]	جز نیکویان که نخواهم که از ایشان برهم
کاتبی نیست خیالات جهان جز خوابی	ناله کن که ازین خواب پریشان برهم

اشعار کاتبی از غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی میان فضلا و شعرا[7] مشهور است و احتیاج بنوشتن ندارد — وفاتش در وبای عام که در اطراف ممالک در شهور سنه تسع ثلثین و ثمانمایه در زمان میرزا شاهرخ گورکان واقع بود، در استراباد بوقوع آمد و این قطعه در آن وبا در وقت سکرات گفته ؎

۱- ع ت : تردری ۲ - اصل : "بود" ندارد اضافه از روی ع ت، آفس وت ۳ - ع ت : ما

۴ - اصل : سوزی ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵ - اصل : "و" ندارد اضافه از روی ت آفس و ع ت

۶ - اصل و م : این بیت ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۷ - اصل : "و شعرا" ندارد اضافه از روی ع، ع ت و آفس و م

زآتش قهر و با گردید[1] ناگاهان[2] خراب | استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک
اندر و[3] از پیر و[4] برنا هیچکس باقی نماند | آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک

و مولانا کاتبی در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه[5] درج می نمود بتخصیص در قصائد - دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصائد او مدح میرزا بایسنغر مسطور - رساله تجنیسات[6] و ذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است -

مولانا علی شهاب علیه الرحمه از مشاهیر فضلا و شعرای زمان شاهرخی است - اهل سخن بود - در[7] علوم صاحب وقوف و میان اکابر و اشراف حرمتی داشت - میان او و شیخ آذری مناظره و مشاعره بودی - شیخ آذری بوی این قطعه نوشت

سر دفتر ارباب هنر خواجه علی است[8] | ای آنکه ترا لطیفه[9] طبع ازلی است
تو خواجه[10] مرا پسند و خواهی مپسند | داند همه کس که حمزه استاد علی است

و نام شیخ آذری حمزه بود - مولانا علی شهاب[11] در جواب این رباعی نوشت

ای حمزه بدانکه عرش حق جای علی است | بر کتف رسول از شرف پای علی است
استاد علی است حمزه در جنگ ولی | صد حمزه بعلم و فضل لالای علی است

و علی شهاب از مداحان میرزا جوکی بن میرزا شاهرخ بوده و وقتیکه میرزا بقندهار روان شد مولانا همراه موکب

۱- ع ت: گردید ندارد ۲- ت: ناگان با ۳- ت ش: واندر واز پیر و برنا هیچ تن باقی نماند
۴- اصل: پیرو برنا؟ تصحیح از روی ع ت و م م، ت: برد برنا ۵- اصل: غربیه و نسخه های دیگر غربیه؛ متن تصحیح قیاسی ۶- آمش و ع ت: تجنیسات ۷- ت: و در ۸- اصل و نسخه های دیگر: علی است متن تصحیح قیاسی ۹- ت ش: لطف طبیعت ۱۰- در همه نسخه: تو خواه ۱۱- ع ت: شهبات

ظفرپیکر بوده در رکاب خانه مرزا وثاق داشت شبی شاهزاده از فرط اشتیاق بمستقر[1] سلطنت این بیت خواند ع

کنونکه باد صبا مشکبار می گذرد　　دریغ عمر که بی روی یار می گذرد

مولانا گفت ای بادشاه این بیت این[2] چنین واقع[3] است ع

کنونکه باد صبا مشکبار می گذرد　　دریغ عمر که در قندهار می گذرد

شاهزاده فرمود چنین است و در همان نزدیکی متوجه هرات شد ولشکراز محنت وشدت خلاص گشت[4] واین چند بیت

از قصیده مولانا علی شهاب است که در مدح مرزا محمد جوکی ابن مرزا شاهرخ گفته ع

چو پرده از چون آفتاب برداری　　بجان و دل کندت مشتری خریداری

کمند زلف چو بربام آسمان فگنی[5]　　ستاره را بزمین بوس خویشتن آری

غلام غمزهٔ خونریز وچشم جادویت　　جهان بشعبده بازی فلک بخونخواری

فروفشان خم آن زلف را که[6] تو به کند　　سحر زنافه کشائی صبا زعطاری

واین قصیده را تمام خوب گفته ومستعدانه نوشته زیاده ازین ثبت نمودن گنجائش نیست ـ وفاتش دراواخر

زمان فرخنده نشان شاهرخ میرزا انارالله برهانهٔ بوقوع آمد درسنه ثمان واربعین وثمانمایه ـ

●●

۱ـ اصل : سلطنت بمستقر ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　　۲ـ ع ت : "این" ندارد

۳ـ مم : "واقع" ندارد　　۴ـ آ ف س : گفت　　۵ـ مم و ح : نگینی

۶ـ اصل ونسخه های دیگر : "که" ندارد اضافه از روی ت

طبقۂ ثالثہ

طبقهٔ ثالثه

در بیان احوال سادات و مشائخ و علما و حکما و شعرائیکه معاصر
مرزا سلطان محمد ابن میرزا میران شاه و مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاه رخ بوده اند و
آن نیز مشتمل است بر سه باب۔

بابِ اوّل

باب اول

در بیان سادات ومشائخ واولیاکہ ہمعصر مرزا سلطان محمد ومرزا الغ بیگ بودہ ودر زمان وے از عالم انتقال نمودہ ہر چند کہ زبان بادشاہان سابق را نیز دریافتہ باشند وسلطنت مرزا الغ بیگ بعد از پدر سہ سال بودہ از سنہ خمسین وثمانیہ تا سنہ ثلث وخمسین وثمانمایتہ ودر زبان پدر سی وہشت سال بادشاہ باستقلال ماوراالنہر بودہ۔

شیخ عبدالرزاق قدس سرهٔ از اجلهٔ اصحاب خواجه حسن عطار واز خلفای ایشان است - بسیار بزرگ بود و طریق وی ورزش نسبت رابطه بوده - سید قاسم تبریزی قدس سره ویرا بر ورزش طریقهٔ رابطه امتحان می کرده - عمری طویل یافت وپیر[1] متبرک وعزیز بود در عصر میرزا الغ بیگ از عالم انتقال نمود - در شهور سنهٔ اثنی وخمسین وثمانمایه - از معاصران مرزا سلطان محمد ابن میرزا میران شاه است

مولانا حسام الدین پارسا قدس سرهٔ در مبادی حال بشرف[2] ملازمت خواجه بزرگ حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سرهٔ مشرف شده لیکن حضرت خواجه تربیت ویرا حواله بحضرت خواجه علاءالدین عطار کرده اند وبدرجهٔ تکمیل واکمال از برکت صحبت ایشان رسیده واز خلفای آنحضرت است بکمال تقوی و ورع و رعایت آداب شرعیه متحقق[3] بوده و در محافظت اوقات واحوال خود اهتمام داشته - از قطب المحققین احرار الاولیا[4] خواجه عبیدالله احرار قدس سرهٔ منقولست که می فرمودند که اوقات مولانا حسام الدین از اوقات شیخ بهاء الدین عمر بلکه از اوقات شیخ زین الدین خوافی قدس الله ارواحهم[5] باوجود کثرت اوراد[6] واذکار آنها مضبوط تر بود - کمال اهتمام در محافظت اوقات داشتند[7] - از معاصران مرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه بود و درزمان مرزا الغ بیگ گورکان سنهٔ ثلث وخمسین وثمانمایه وفات یافت - خدمت مولانا حسام الدین پارسا می فرمود که هرچند کسی را جمعیت خاطر باشد، باید که در وقت خوردن طعام بسم الله گوید و ترک نکند که گفتن بسم الله منافی حضور نیست -

مولانا ابوسعید قدس سرهٔ از کبار اصحاب خواجه علاءالدین عطار بود و بعد از وفات ایشان در صحبت حضرت[8] خواجه حسن عطار می بوده - گویند یکبار در هرات خواجه حسن عطار[9] بدیدن شاه قاسم انوار رفته اند

۱- آفس: پسر ۲- ع ت: شرف ۳- ع ت: متحقق ۴- ع ت: احرار الاولیا

۵- مم: "ارواحهم" ندارد ۶- ع ت: "و" ندارد ۷- آفس وع ت: داشته

۸- اصل: "حضرت" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۹- اصل: "عطار" ندارد اضافه از روی ت وع وم م

مولانا ابوسعید همراه بود[1] چون در صحبت حضرت سید نشسته اند مولانا ابوسعید را بخاطر افتاد که در باطن سید قاسم تصرفی کنند و در آن مقام جمع همت کرده - حضرت سید واقف شده اند که مولانا را داعیه تصرف شده[2][3] واز آنجا که سعت[4] مشرب اهل توحید است ، خود را واگذاشته مولانا تصرف تمام کرده بنوعیکه سید را ذهولی[5] شده است و ساعتی نیک از خود غائب گشته بعد از افاقت سر بر آورده رو بمولانا کرده گفته اند بارک الله بارک الله کرم کردند و عنایت فرمودند - خواجه حسن و مولانا ابوسعید ازان صورت منفعل شده چون ازان مجلس برخاسته اند خدمت خواجه حسن ، مولانا ابوسعید را بران بی ادبی ملامت کرده اند - وفات مولانا ابوسعید در سنه احدی وخمسین وثمانمایه در زمان میرزا الغ بیگ واقع شده واز معاصران میرزا سلطان محمد بوده اند -

خواجه عبدالله امامی اصفهانی قدس سره از معاصران میرزا سلطان محمد ابن میرزا میران شاه است و در زمان میرزا الغ بیگ از عالم رفته و همان سال که میرزا شهادت یافت - چون میرزا را عباس نامی[6] کشته بود[7] ، تاریخ شهادت میرزا الغ بیگ "عباس کشت[8]" یافته اند خواجه عبدالله امامی از اجله اصحاب خواجه علاءالدین عطار بوده وی گفته که چون اول بار بصحبت حضرت[9] خواجه علاءالدین رسیدم این بیت خواندند ؎

تو مباش اصلا کمال این است وبس ❊ رو درو[10] گم شو وصال این است وبس

وخدمت خواجه عبدالله امامی بالتماس یکی از سادات بزرگ در طریقه خواجگان قدس الله ارواحهم رسالهٔ مختصر بغایت مفید نوشته و بزرگی و کمال ویرا از آنجا قیاس توان کرد -

---

۱ - ح و ع ت : بوده ۲ - م م : شد ؛ ع ت : شده اند ۳ - آفس ، ت و ح : "و" ندارد

۴ - م م : بیعت ؛ ع ت : وسعت ۵ - ع ت : سیدزاد هولی ۶ - اصل : نامی عباس ؛ تصحیح از روی ت

۷ - ت : گشته بود ۸ - ت : گشت ۹ - اصل : "حضرت" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۱۰ - اصل : "رو و روگم" ، متن تصحیح قیاسی

شیخ عمر ماتریدی قدس سرهٗ از مقبولان و مخصوصان خواجه علاءالدین عطار بوده و از معاصران میرزا سلطان محمد و میرزا الغ بیگ بود و در عهد ایشان از عالم رفته - وی می‌گفت که مشائخ عراق نزد مشائخ خراسان لفظی چند مصطلح اہل مکاشفه و مجاہده فرستادند که ما را احوال و مواجید است و ازان معانی باین الفاظ تعبیر کرده ایم شما درین باب چه می فرمائید[1] - ایشان آن[2] الفاظ[3] را بر مشائخ ماوراالنہر عرض کرده اند و ایشان از مشائخ ترک پرسیده[4] - مشائخ ترک گفتند ما اینها نمی دانیم جواب ما اینست بارچه کبنشتی برایمان بارجه بوغادی برسمان ہمه خوبند نمی ادانیم ہمه کندمند ما کاہیم یعنی اصل کار درین طریق دید نقصان خود و نفی وجود است -

مولانا احمد مسکه قدس سره از معاصران میرزا[5] سلطان محمد است و در عصر دولت مرزا الغ بیگ گورکان از عالم رفته از اجلهٔ اصحاب خواجه علاءالدین عطار بود و از ملازمان و خادمان آستان ایشان[6] - او گوید که یکباری از حضرت خواجه اجازت گرفته بدیدن اقربا[7] ببدخشان رفتم وقت مراجعت بجای رسیدم که طائفۂ از دختران صحرا نشینان بآب درآمده بودند مرا دغدغه[8] دیدن ایشان شد پیش رفته لحظهٔ تماشای ایشان کردم چون بصحبت حضرت خواجه رسیدم مجمع[9] بزرگ و مجلسی عالی بود حضرت خواجه بر سر جمع متوجه من شده فرمودند: در طریقه ما محاسبه است ازان زمان که از من جدا شدی تا این زمان هرچه بر[10] تو گذشته ہمه بطریق اجمال بیان کن - من در تقریر شدم و ہمه را گفتم مگر قصه تماشای دختران - حضرت خواجه فرمودند چیزی ماند که نگفتی اگر تو نگوی ما باز نمائیم آن زمان رسوا می شوی - مولانا مضطرب شده و چاره بجز افشای آن ندیده و[11] بخجالت هرچه تمامتر، تقریر واقعه

---

۱ - ع : می فرماید ، مم : فرماید ، ع ت : می فرمایند ۲ - ت : "آن" ندارد ۳ - ع ت : لفظ

۴ - ع : رسیده ۵ - اصل : "میرزا" ندارد اضافه از روی نسخه ہای دیگر ۶ - ت : نشان

۷ - ت : بدیدن او تا بدخشان ۸ - اصل : دعدعه ؛ تصحیح از روی نسخه ہای دیگر ۹ - ع ت : جمعی

۱۰ - ع ت : "بر" ندارد ۱۱ - ع ت : "و" ندارد

کرده حضرت خواجه[1] رو از مولانا گردانید فرمودند که جوان گرم رو بیند مولانا احمد[2] می گفته من در آن مجلس از دهشت و[3] خجالت چنان شدم که اثری از هستی[4] من نماند تمام وجود من گوی در ذوبان[5] آمد و بالکلیه از خود خلاص[6] شدم ـ

درویش احمد سمرقندی قدس سرہ[7]

کنیت وی ابوالمیامن ولقب جمال الدین بوده ـ بحسب ظاهر مرید شیخ زین الدین خوافی است و حضرت شیخ برای وی اجازت نامه نوشته اما بحسب حقیقت مشرب توحید بر درویش غالب بود و تولّا بخاندان خواجگان نقشبند یه می نمود و بصحبت حضرت خواجه علاءالدین بسیار می رسیده از برکاتِ مجلسِ شریف ایشان بحظ تمامی محتظی می گشته و بعد از مفارقت صوری بر فوت صحبت ایشان اظهار حسرت و ندامت می کرده و شیخ زین الدین در مبادیٔ حال در ترویج کار[8] درویش احمد بسیار می کوشید و در مجلسِ وعظِ او حاضر می شده[9] و مردم را ترغیب می کرده که بر دستِ وی بیعت کنند ـ چون درویش بر سر منبر سخنان توحید می فرمود و اشعار سید قاسم انوار می خواند شیخ از وی بنهایت رنجید ـ حضرت قطب المحققین خواجه احرار قدس سرہ وعظ درویش احمد را بسیار معتقد بودند ـ وی فرمودند که مرا بسیار خاطر مائل بود بوعظ درویش احمد ـ بسیار سخنان نیک میگفت ـ در مجلس وعظ وی شیخ ابوحفص حدّاد و شیخ ابوعثمان حیری می بایست و گاهی می فرمودند بایستی که در مجلس وی ابوالقاسم جنید و ابوبکر شبلی حاضر بودی تا حقائق رفیعهٔ وی استماع کردندی ـ وفات درویش احمد در زمان میمنت نشان میرزا الغ بیگ واقع شده ـ

شیخ تقی الدین اودہی قدس سرہ

از همعمران میرزا سلطان محمد ابن[10] میرزا میرانشاه و میرزا

---

۱ ـ ع ت : خواجه رومی ۲ ـ ع ت : مولا احمد گفته ۳ ـ اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۴ ـ ع ت : هستی ۵ ـ م م : درد زبان ، ع ت : دزدیان ۶ ـ ع ت : خالص

۷ ـ ع ت : "قدس سرہ" ندارد ۸ ـ ع ت : ترویج کار ۹ ـ اصل : شده تصحیح از روی نسخه های دیگر

۱۰ ـ آ مش ، ع ت و ت : "ابن" ندارد

الغ بیگ بوده[۱] و در عصر الغ بیگ مرزا از عالم رفت بغایت متقی و پرهیزگار بود آخر شب[۲] از خانه برآمدی و تمام روز جای اوراد و ذکر مشغول بودی - چون پاره از شب می گذشت بخانه می آمد - گویند ابدال پیش وی آمدند و گفتند تو میان ما باش - گفت چگونه باشما بی خان و مان مرا صحبت[۳] برآید که من بار عیال بر سر دارم و همراهی ابدال را قبول نمود - آورده اند که وقتی برای خدمت فرزندان کنیزکی خرید - روزی کنیزک فرزندان خود را یاد کرد مولانا نیم شب اورا امان داد و از خانه برآورد و چون زن مولانا از حقیقت حال مطلع گشت[۴] جنگ و عتاب آغاز نهاد قضا را بعد از چند روز آن داه[۵] باشوهر و فرزندان بیامد و در پای مولانا افتاد که ما همه بندگان شمائیم - فرمود که همهٔ شما را آزاد کردم هرجا که[۶] خواهید باشید -

شیخ رفعت الدین قدس سرهٔ از همعصران میرزا سلطان محمد است و در زمان عروج دولت الغ بیگی از عالم رفته پسر بزرگ شیخ نور قطب عالم است بسیار بزرگ و متواضع و صاحب حالت بود - گاهی که از مریدان و مخلصان تواضع فوق الحد مشاهده کردی - فرمودی والله که من از سگ[۷] بازار[۸] هم کمترم -

شیخ انور قدس سرهٔ پسر خرد[۹] شیخ نور قطب عالم است و از همعصران مرزا الغ بیگ گورکان انار الله برهانهٔ و در عصر وی از عالم انتقال فرموده - شیخ حسام الدین مانکپوری قدس سرهٔ که از خلفای پدر[۱۰] بزرگوار اوست - گوید که از مخدوم زاده شیخ انور پرسیدم که عشق چه باشد ؛ فرمود مردمان که چشم فراز کرده

---

۱ - ت : بود ۲ - اصل : سست ؛ تصحیح از روی ح ؛ ت ، آصفی و ع ت ۳ - ع ت : مراجعت

۴ - اصل : مطلع شد ؛ تصحیح از روی ح ، آصفی و ع ت ۵ - آصفی : آن ماه

۶ - آصفی و ع ت : "که" ندارد ۷ - ع ت : سگک ۸ - ت : بازا هم ۹ - م م : خود

۱۰ - اصل : "پدر" ندارد اضافه از روی ح و ع ت

می نگرند[1]، آن می بیند که دوست می آید[2] یا خیال دوست یا پیام دوست و اگر نه چشم برای چه می گشایند ۔

شیخ فتح الله اودهی قدس سره جامع علوم ظاهر و باطن بود و از خلفای شیخ صدرالدین حکیم است و از همعصران مرزا الغ بیگ گورکان و در زمان وی از عالم رفته سالها در مسجد جامع دهلی که پای منارهٔ[3] شمسی است بر مسند درس و افاده تمکن داشت چون مرید شیخ صدرالدین حکیم شد ترک همه نمود. گویند در مبادی حال ریاضات شاقه کشید و بوی از مقصود نیافت شکایت این حال بشیخ برد ۔ فرمود[4] ترک درس نمای و کتابهای را از ملک خود بدر آر ۔ همچنان کرد لیکن چند کتاب نفیس نگاهداشت هنوز فتح باب[5] نمی شد تا آن کتب نیز از خود جدا کرد و لوح ضمیر از تعلقات علمیه پاک نمود ۔ چشمه های[6] علوم لدنی از باطن وی سر زد و بمرتبهٔ که باید، رسید ۔

شیخ جلال الدین[7] گجراتی[8] قدس سره جامع[9] علوم ظاهر و باطن بود و از خلفای شیخ صدرالدین حکیم است ۔ از[10] همعصران الغ بیگ مرزاست و در زمان وی عالم فانی[11] را وداع کرد از کاملان وقت خود بود ۔ صاحب تصرف و کرامات در ظاهر و باطن مرتبهای عظیم و شانی رفیع داشت ۔ چون بنهایت جذبه متصف بود بر تخت نشسته حکم فرمودی مثل بادشاهان ۔ بادشاه گور[12] و بنگاله متوهم شده او را با مریدان به درجهٔ شهادت رسانید[13] ۔ چون قاتلان در خانقاه وی در آمدند و بنیاد خونریزی کردند ۔ بر هر مریدی که شمشیر می زدند شیخ میگفت یا قهار یا قهار ۔ چون

۱- اصل و ع ت: نگرند تصحیح از روی آصفی، ت، ع و م م   ۲- ع: تا   ۳- اصل: منساره؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۴- ت: فرد   ۵- ع ت: فتح باب نشد   ۶- اصل: چشمهای؛ متن تصحیح قیاسی

۷- اصل و نسخه های دیگر: "الدین" ندارد اضافه از روی ت   ۸- ت: "گجراتی" ندارد

۹- اصل و نسخه های دیگر: "از جامع ... تا حکیم است" ندارد اضافه از روی م م   ۱۰- م م "میرزا الغ بیگ گورکان و در زمان وی از عالم رفته سالها در مسجد جامع از همعصران میرزا است و در زمان وی" که واضحاً خلط ملط شده است

۱۱- اصل، ع و م م: "فانی" ندارد اضافه از روی آصفی و ع ت   ۱۲- گور: دارالسلطنت بنگاله قدیم   ۱۳- م م: رساند

تیغ برو[illegible] زند فرمود[1] یا رحمٰن و بهمین کلمه جان داد و سروی بر زمین افتاده الله الله می‌گفت -

شیخ حسام الدین مانکپوری قدس سرهٗ از معاصران مرزا سلطان محمد است و در عهد مرزا الغ بیگ ازین عالم فانی بعالم جاودانی انتقال نمود و مرید و خلیفهٔ شیخ نور قطب عالم بود - از اعیان مشائخ هندوستان است عالم بعلم شریعت و طریقت واورا ملفوظاتی[2] است که بعضی از مریدان او جمع کرده - بسا اسرار و حقائق که در آنجا مندرج است ، جوینده را مطالعهٔ آن روزی باد - مریدان[3] و خلفای وی بسیار بودند اکثر از نشاء[4] معنی خبردار -

شیخ احمد عبدالحق قدس سرهٗ از معاصران مرزا الغ بیگ گورکان بوده و در زمان وی از عالم انتقال نموده مرید شیخ جلال[5] الدین پانی پتی است درویشی کامل و صاحب احوال و مقامات و کرامات بود - مولد و مرقد وی ردولی است - از مبادی حال آثار برکات از چهرهٔ وی ظاهر بود - در هفت سالگی برای تهجد برخاستی[6] و پنهان از مادر و پدر نماز گزاردی و مادر چون[7] اورا در ریاضت دیدی از روی شفقت مادری مانع آمدی - در دوازده سالگی بخاطر وی رسید که مادر در راه حق راهزن منست و مرا از عبادت باز می دارد سر[8] در عالم نهاده در طلب حق برآمد و بسیاری از اولیا و مجاذیب را دریافت و بشارتها گرفت و در[9] اودر با شیخ فتح الله اودهی ملاقات کرد و صحبتش برار نکرد با خود گفت احمد از زندگان جز[10] از مقصود نیافتی اکنون در صحبت مردگان باش چند سال در مقابر و بیابانها گذرانید و یاهادی گویان می‌گشت - پستر[11] قبری کند و شش ماه دران مشغول بود بعد ازان در خلق آمد و بهدایت اشتغال نمود - در مسجد جامع اول وقت می رفت و جاروب بدست خود میداد

۱- آفس : فرمودند ۲- اصل : ملفوظات ؛ تصحیح از روی ج آفس و ع ت ۳- ع ت : "مریدان" ندارد

۴- آفس : نشاه ۵- ج : شیخ جلال پانی پتی ۶- اصل : خاستی ؛ اضافه از روی ع ت ، آفس و ج

۷- اصل : "چون" ندارد اضافه از روی ج ، آفس و ع ت ۸- اصل و نسخه های دیگر : سرور عالم ؛ تصحیح از روی ع ت و م م ۹- ع ت : در او با شیخ ۱۰- اصل و نسخه های دیگر : خبر ؛ تصحیح از روی ت ۱۱- ع ت : بستری

تا چهل سال بمسجد جامع می رفت اما نمی دانست که راه مسجد کدام است - چون روان می شد - مردان پیش[1] حق گویان می رفتند برسمت آواز بمسجد می رفت و ذکر او و[2] مریدان او اکثر اوقات لفظ حق است و در وقت ملاقات یک دیگر بجای سلام علیک حق حق می گویند و در مفتتح مکاتیب نیز همین اسم حق سه مرتبه می نویسند - بالجمله بسیار بزرگ وصاحب کرامات وخوارق بوده وسلسلهٔ شیخ عبدالقدوس[3] حنفی قدس سرهٔ بوی می رسد -

شیخ جمال گوجری قدس سرهٔ از معاصران مرزا الغ بیگ گورکان است و در عهد وی جهان فانی را پدرود کرده - بسیار بزرگ بود با شیخ احمد[4] عبدالحق مصاحبت داشت و در اود می بود - شیخ احمد گفته که از بهکر تا پندوه سیاحت کردم هیچ مسلمانی در نظرم نیامد مگر در اود شیخ جمال گوجر - گویند[5] روش شیخ احمد عبدالحق آن بود که همیشه ماده سگی باخود داشتی - وقتیکه در اود بود ماده سگ وی بچه آورد برای مهمانی تمام شهر را از امرا و اکابر واشراف دعوت نمود مگر شیخ جمال گوجر را - روز دیگر شیخ جمال شکایت کرد که همه را درین جشن دعوت نمودند مگر مرا - فرمود جمال الدین میزبانی سگ بچه بود - سگان را طلبیدم زیراکه الدُّنیا جیفةٌ و طالبُها کلابٌ واقع است

شاه نجم الدین مندوی قدس سرهٔ از معاصران میرزا الغ بیگ است و در سنه اثنی وخمسین و ثمانمایه عزم عالم روحانی فرمود[6] - صاحب کرامات وخوارق عادات بود از ایام صبا طالب راه حق شده[7] و مدتی مدید در طلب پیر سیاحت نمود تا در روم شیخ خضر رومی را که از حلقه بگوشان خواجه قطب الدین اولیا بود دریافت و مرید شد و بمرتبه کمال وتکمیل رسید و باوجود کمالات ظاهری و باطنی همواره مسافری کردی تا آنکه بتقدیر الهی

---

۱ - ت : پیش او حق ۲ - اصل: "و" ندارد اضافه از روی آ فس و ع ت ۳ - ع ت : شیخ عبدالقادر قدس سره

۴ - اصل: "احمد" ندارد اضافه از روی مم، ع ت و آ فس ۵ - ع ت: "از گویند روش .... تا دیگر شیخ جمال" ندارد، ت: "گوجر را روز دیگر شیخ جمال" ندارد ۶ - مم : فرموده. ۷ - ع ت : شد

به مندو رسید و آنجا پسند طبع شریف وی افتاد و رحل اقامت گسترد و بادشاه آنجا سلطان هوشنگ غوری مرید شد و بسا مردان حق طلب که از دامن تربیت وی بظهور آمدند گویند عمر شریف وی دویست سال کما بیش بوده[۱] -

شیخ عزیز فاروقی قدس سره از معاصران مرزا الغ بیگ است و در زمان وی از عالم رفته نسبت وی بشیخ شاه کابلی می رسد مرید و خلیفه شیخ رکن الدین چشتی بود - بنهایت توکل آراستگی داشت و شیخ احمد کهتو و بزرگان آن[۲] زمان را دریافته - گویند شبی در احوال او فرو بستگی شد بخانه درآمد و گفت مگر باشما چیزی از معلوم هست گفتند طفلی را از شیر باز گرفته ایم نان ریزه بشیرگاه در قدحی نگاه داشته ایم بخدمتگاری[۳] فرمود بیرون بر - اگر فقیری نیابی بجانوری ده - آنچنان کردند پس از ساعتی شیرخواره از گرسنگی گریستن گرفت دایه اورا پیش شیخ آورد - شیخ انگشت پای خود در دهن وی نهاد - بقدرت الهی از آنجا شیر برجوشید و[۴] طفل را تسکین داد همان ساعت از سروش غیبی هفده مرتبه ندای عزیز الله المتوکل شنودند ازان سبب[۵] این خطاب بروی در السنه و افواه مردم جاری شد[۶] - محمود خان ابن خان جهان که در آن عهد سلطنت مندو داشته از مریدان و معتقدان وی بود -

ملک شرف الدین شاه شهباز قدس سره از معاصران مرزا سلطان محمد است و در دورهٔ سلطنت مرزا الغ بیگ از عالم فانی بملک جاودانی خرامیده - فرزند احمد آباد گجرات است پدر او ملک عبد القدوس نام داشت از ناموران آن مملکت بود - از والی عهد رنجیده خانه کوچ بخاندیس[۷] آمد - بادشاه خاندیس پایهٔ اعتبار اورا بلند گردانید چون پدرش از عالم رفت ملک شرف الدین را درد خدا شناسی دامن گیر وقت شد

---

۱ - ت: بو ۲ - ع ت: "آن" ندارد ۳ - اصل: "بخدمتگاری" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۴ - اصل: "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۵ - ع ت و ح: شب ۶ - اصل: است؛ تصحیح از روی

ح، م م، آصف و ع ت ۷ - اصل: ثمایدلس؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

همه را فرو گذاشته[1] در خدا طلبی کمر بست و مخدوم شیخ احمد کهتو مشرف گشت و قطب زمان شاه علی خطیب را[2] دریافت و مرید شد[3] و خلافت یافت و بسیاری از خدا طلبان به نیروی[4] رهنمونی وی بپایهٔ ولایت و کرامت رسیدند[5] و شصت[6] سال بر مسند هدایت و رهنمائی نشسته خلق را براه راست رهنمونی نمود - صاحب کرامات و خوارق عادات بود گویند وقت وفات وی که هنگام سحر بوده درویشی بر در وی نماز می گذارد مشعل نوری دید که سقف خانه را شگافته تا آسمان رفت چون خبر گرفت همان ساعت روح وی از بدن جدا شده بود[7] -

سید عاشق قدس سرهٔ بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزگاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغهٔ تمام می فرمود بدان سبب میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند بدان جناب سپرد و سید مدتی کما ینبغی در تمشیت[8] این امر لوازم امانت و دیانت بجا آورد و پادشاه و گدا نزدیک وی وقت امر معروف و نهی منکر برابر بود - مصنف حبیب السیر گفته که[9] از ثقات استماع افتاده که در وقتیکه میرزا الغ بیگ جهت سنت ختان میرزا عبدالعزیز در کان گل طوی فرمود - مردم را ترخان ساخت[10] - خاص و عام دران ایام بشرب مدام مشغول گشتند و بر علانیه ظروف شراب بهر سو می بردند در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل آمد[11] و رو بمیرزا الغ بیگ آورده گفت: دین محمدی را

۱- آفس: گذاشته ۲- ح: "از را دریافت ... تا نیروی" ندارد، ع ت: از "را دریافت ... تا خدا طلبان" ندارد ۳- ت: "و مرید شد و خلافت یافت" ندارد ۴- اصل: نیروی را؛ متن تصحیح قیاسی ۵- ع ت: رسید ۶- اصل: شست؛ تصحیح از روی ت و ع ت ۷- اصل: "شده" تصحیح از روی م م، ح و ت ۸- اصل و نسخه‌های دیگر: مشیت؛ تصحیح از روی ت ۹- اصل و ت: "مصنف حبیب السیر گفته که" ندارد اضافه از روی آفس و ع ت ۱۰- اصل: "ساخت" ندارد اضافه از روی نسخه‌های دیگر ۱۱- ع ت: درآمد در روی

برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی - جناب الغ بیگ ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف[1] سیادت اتصاف داری و بکبر سن[2] رسیده ظاهراً می خواهی که بعز[3] شهادت نیز فائز شوی - بنا بر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردان[4] می ساختند[5] زنان مغنیه بسر حمام رفته درمیان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق رحمه الله براین صورت مطلع[6] شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام باسلام بکدام مذهب جائز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند و خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته - روز دیگر نزد مرزا الغ بیگ رفت و بزبان دادخواهی آنچه سید گفته بود معروض داشت - چون مرزا الغ بیگ بواسطهٔ استماع سخنان کان گل از سید آزرده دل بود - فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روز دیگر آن زمرهٔ عظیم الشان[7] بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن بادشاهی می کشیدند که ناگاه مولانا ابوالفتح که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیگ اورا اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن که داشته باشد بی واسطه بعرض رساند، بدارالسلطنت درآمده و پیش از اکابر نزد مرزا الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طائفه پرسید بادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز

---

۱ - ع ت : شرف ۲ - اصل : دیگر سن ؛ تصحیح از روی ع ت ، ح ، م م و آفس ۳ - اصل : بغیر ؛ تصحیح از روی ت ۴ - اصل : کودان ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵ - م م : ساختند ۶ - اصل : مطلع ؛ تصحیح از روی ت ، آفس و ع ت ۷ - اصل : عظیم الیشان ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف علما است - شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابران قضاه و علما را طلبیده ایم تا[1] مرافعه[2] این قضایا نمائیم[3] و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجا آوریم مولانا ابوالفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما گفته بود درا ذکار نیست - بادشاه پرسید که چون ؟ گفت بجهت آن که زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد بعقد هرکس خواهد درآید شما بکدام مذهب اورا تکلیف می نمائید[4] که زن بزاز نشود و بمناکحت این مغل[5] رضا دهد آن بادشاه مغفرت پناه ازین سخن بغایت متاثر شد ویساول را از ان[6] کار مانع آمد[7] و گفت تا اکابر و اشراف را اجازت دهند[8] که بمنازل خود روند زیرا که نزد من[9] بوضوح[10] پیوست که سید عاشق درآنچه می گفته بحق[11] بود - دشمنان سید ازین ماجرا مایوس گشته بساط منازعت در نوشتند - وفات سید عاشق در زمان میرزا الغ بیگ بوده[12] همان سال که میرزا مقتول شد سید از عالم رفت سنه ثلث وخمسین وثمانمایه -

---

۱ - مم : ما   ۲ - آفس : مراقعه   ۳ - ت : نمائیم   ۴ - اصل : نمایند ؛ تصحیح از روی ح

۵ - اصل : بیعقل ، ع ت و مم : فعل ؛ تصحیح از روی ت ، آفس و ح   ۶ - ح : ویاول را ز آن کار

۷ - مم : آید   ۸ - ع ت : دهید   ۹ - اصل : "من" تصحیح از روی نسخه های دیگر

۱۰ - اصل : بوضوع : تصحیح از روی ت و آفس   ۱۱ - اصل : محق ؛ تصحیح از روی ت ، ح و مم

۱۲ - ت و ع ت : بوده

باب دوم

باب دوم

دربیان علما و حکما و فضلائیکه ہمعصر مرزا سلطان محمد میران شاہ و میرزا الغ بیگ بودہ اند و در سلطنت مرزا الغ بیگ از عالم انتقال نمودہ و چون بادشاہ عالی جاہ مرزا الغ بیگ بوفور علم و فضل از سائر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و ہموارہ ہمت عالی نہمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا می گماشت درزبان دولتش جمعی کثیر ازیں طائفہ در بلدۂ سمرقند مجتمع بودند و در ظلال دولت و اقبالش درغایت فراغت در فاہیت می گذراندند نوشتن ہمہ معاصران وی دشوار است ناچار بذکر اشہر آنہا اکتفا می نماید -

ابن فرات مصری علیه الرحمه حنفی المذهب و علامهٔ روزگار بود - صاحب تصانیف - تذکرة الایام[1] از جمله تصانیف مشهورهٔ[2] اوست - در[3] سنه احدی وخمسین وثمانمایه[4] از عالم رفته در عصر[5] میرزا الغ بیگ گورکان انار الله برهانه -

احمد ابن علی المصری الشافعی علیه الرحمه از معاصران میرزا سلطان محمد ابن میرزا[6] میران شاه و میرزا الغ بیگ گورکان بود[7] - علامه و امام و شیخ[8] الاسلام وقت خود است و در فن اهل حدیث بابن العسقلانی[9] شهرت دارد - صاحب صد و پنجاه تصانیف است[10] - از آنجمله فتح الباری بشرح[11] البخاری والاصابه فی معرفة الصحابه وتقریب که تصحیح حال رجال در آنجا کرده مشهور عالم است - در سنه اثنی وخمسین وثمانمایه وفات یافت - هفتاد و نو ساله بود و تفصیل عظمت و بزرگی و دانش و بینش وی بیش از انست که درین اوراق گنجائش پذیرد و هرکرا ذوق مطالعه آن باشد اسماء الرجال را مطالعه نماید -

مولانا غیاث الدین جمشید علیه الرحمه از علمای زمان میرزا الغ بیگ است و در عصر او از عالم رفته - در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتیکه میرزا الغ بیگ رصد می ساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی، بتمشیت آن مهم می پرداخت -

---

۱ - آفس : تذکره الامام ۲ - ع ت : مشهور اوست ۳ - ع ت "و" بجای "در"

۴ - اصل : "وثمانمایه" ندارد اضافه از روی آفس، ت و م م ۵ - اصل : "در عصر" ندارد اضافه از روی آفس، ح و ت ۶ - آفس و ع ت : "میرزا" ندارد ۷ - ت : بوده

۸ - اصل : امام الاسلام و شیخ ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر : ۹ - م م : العسقلانی

۱۰ - اصل : "است" ندارد اضافه از روی م م و ح ۱۱ - ع ت : بشرح النجاری

مولانا علاء[1] شاشی علیه الرحمه او نیز از معاصران میرزا الغ بیگ بوده و در زمان او از عالم رفته[2] و در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود وگاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود ـ

مولانا نفیس الطبیب علیه الرحمه افضل اطبا آن[3] زمان بود و در معالجه مرضی میامن انفاس عیسوی ظاهر می نمود از جمله مولفات آنجناب شرح موجز وشرح اسباب مشهوراست و در دیباچهٔ شرح اسباب مدح و ثنای میرزا الغ بیگ مسطور و در زمان میرزا الغ بیگ عالم فانی را وداع نمود ـ

مولانا محمد عالم علیه الرحمه در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیگ گورکان هم سبقی می نمود و در مجالس النفائس مذکوراست که مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیگ بغایت گستاخانه بحث می کرد و رعایت آداب مرتبه بادشاهی بجا نمی آورد ـ بنا برآن میرزا الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود[4] واو بدارالسلطنت هرات آمد و دران بلده[5] ساکن گشت تا وقتیکه درگذشت هم درعهد بادشاهی میرزا الغ بیگ گورکان ـ این مطلع از منظومات اوست که ؎

ما سیه روزیم و بدبختیم واختر سوخته[6] — شمع مقصودی بدست خود شبی نفروخته

خواجه عصام الدین علیه الرحمه بمزید جاه وجلال وعلم وکمال از سائر علماء ماوراالنهر امتیاز تمام داشت ـ مدتی مدید دران ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده ـ همت بر تقویت ارکان شریعت می گماشت ـ

---

۱ ـ اصل: علما؛ تصحیح از روی ت، ح و ع ت ۲ ـ مولانا علاء شاشی بسبب درد پا از عالم رفته وقبراو درسمرقند است؛ رک مجالس النفائس ص ۲۰۲ ۳ ـ ع ت: "این" بجای "آن"

۴ ـ بسبب قصیده ای که در مدح خواجه مجدالدین صاحب دیوان گفته وحال خودرا درآن قصیده بروی عرض کرد چون قصیده را بخواجه داده، خواجه جانب خصم اوگرفته وهمت بر تقویت خصم او گماشته، رک، مجالس النفائس ص ۲۲۴

۵ ـ اصل: بلنده تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶ ـ اصل: افروخته؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

خواجه افضل الدین کشی علیه الرحمه از جملهٔ دانشوران سمرقند بود پیوسته بلوازم افاده قیام می نمود و میرزا الغ بیگ را عنایتی خاص نسبت بوی بوده و همواره باعزاز و اکرام او سعی داشت - وفاتش در عهد آن[1] پادشاه دین پناه بوقوع آمد در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمایه -

مولانا محمد اردستانی علیه الرحمه عجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود و در علم رمل و مسئلهٔ[2] طالع مهارت کامل حاصل کرده احکامش اصلاً تخلف نمی نمود در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علی قوشچی مروی[3] است، از مطالعه کنندگان این اوراق مأمول در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون مرزا الغ بیگ نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیگ اورا گفت رمل بکش و آنچه در ضمیر من است اعلام نمای[4] و مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده و رمل کشیده گفت : سوال از حرم[5] است و خاموش کرد - بادشاه فرمود : علی قوشچی محرم ماست آنچه بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی - مولانا گفت که بادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح دارد یکی را می کشد و دیگر را که دختر خانست طلاق می دهد - مرزا الغ بیگ از[6] تطلیق[7] دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و اورا بسیار دوست می داشت استبعاد نمود و بهمدران چند روز خاتونی را که مولانا محمد[8] بکشتن او حکم کرده بود، بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع[9] این حادثه شادمان شده چندان شماتت فرمود که مرزا الغ بیگ در غضب رفت و اورا طلاق داد - وفات مولانا محمد در زمان میرزا الغ بیگ بوقوع آمده در سالی که میرزا شهادت یافته -

---

۱ - ع ت : "آن" ندارد ۲ - اصل : مسئله و طالع ؛ تصحیح از روی ع ت ۳ - ع ت : مرویست

۴ - اصل : نمائی ؛ متن تصحیح قیاسی ۵ - اصل و نسخه های دیگر : حرام ؛ تصحیح از روی ع ت

۶ - اصل : را ، ع ت : که از ؛ تصحیح از روی مت و آفس و ح ۷ - ع ت : تطبیق

۸ - ع ت : "محمد" ندارد ۹ - ع ت : در وفات

قاضی شمس الدین محمد مسکین علیه الرحمه بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال دیانت بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام می فرمود - صاحب حبیب السیر[1] نوشته[2] که[3] از جانب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیگ گورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی گرامی[4] بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرابحهٔ[5] آن را بخزانهٔ عامره رساند بعد از چندگاه سفینهٔ حیات آن تاجر غریق بحر فنا شد[6] - جناب الغ بیگی در متروکاتش طمع کرده فرمود که از نفائس خزانهٔ ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت - چون خافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین[7] محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده به بادشاه پیغام فرمود[8] که مرافعه[9] و گذرانیدن گواه قضیه چنان نفعی[10] بشما نمی رساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر چنانچه البته می خواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم درین وقت که هوا در غایت برودت است مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بی طاقت گشته اشاره نمائیم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نائب این سخنان را بعرض مرزا الغ بیگ رسانیده - بادشاه با دین و داد رقت فرمود و بر کمال دیانت جناب اقضوی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین در آن وقت که میرزا عبداللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد - قصاص بروی واجب است قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض مرزا عبداللطیف ازین فتوی استجازهٔ

۱- آفس: "صاحب حبیب السیر نوشته که" ندارد ۲- اصل: که ندارد؛ اضافه از روی ت و ع ت ۳- آفس و ت: جناب ۴- اصل و نسخه های دیگر: گرامند؛ متن تصحیح قیاسی ۵- اصل: مرابحه؛ ع ت: مرابحه؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶- ع ت: گردید ۷- ت: "شمس الدین" ندارد ۸- ع ت: پیغام داد ۹- ت: مرافعه ۱۰- ع ت: نفع ۱۱- ت: حیات ۱۲- آفس: معدم؛ ع ت: مخدوم ۱۳- ع ت: رفت ۱۴- اصل و نسخه های دیگر: "و" ندارد اضافه از روی ع ت ۱۵- اصل: بدر؛ تصحیح از روی ت و ع ت

کشتن میرزا الغ بیگ است و حال آنکه اگر بادشاه جهت مصلحت ملک یکی از احاد الناس[1] را بقتل رساند - بروی قصاص نیست[2] و هرچند میرزا عبداللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضوی را ازان مناقشه در گذراند تا بر آن فتوی خط نهد[3]، بجای نرسیده والتوفیق و التائید من الله الحمید المجید - وفاتش در سال شهادت مرزا الغ بیگ بوده[4] بعد از ماهی چند -

خواجه فضل الله ابو اللیثی علیه الرحمه از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان خیال[5] تصنیف اوست و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و[6] کمال آرائش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس وافاده صرف می کرد وگاهی بشعر و معما نیز مشغولی می فرمود - از منظومات اوست این مطلع ع

قد چون سرو تو جانست مرا بلکه[7] روان   سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان

مولانا علاء الدین علی قوشچی علیه الرحمه[8] اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران بود واو در صغر سن منظور نظر شفقت مرزا الغ بیگ شده، بیمن تربیت آن بادشاه عالی جاه درعلم بدرجات علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیگ اورا فرزند می خواند و جهت کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش می نشاند بنا بر آن بقوشچی اشتهار یافت - از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور و مستحسن طباع جمهور علما نزدیک نزدیک و دور است - مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و دران مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد -

---

۱ - ع ت : یکی از الناس   ۲ - ت : "قصاص نیست و" ندارد   ۳ - ت : بنهد

۴ - ع ت : "بوده" ندارد   ۵ - اصل : "خیال" ندارد اضافه از روی آ فس و ع ت

۶ - اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۷ - ع ت : بلک

۸ - ع ت : از مولانا علاء الدین . . . . تا بباد فنا داد" ندارد یعنی ترجمه احوال مولانا علاء الدین علی قوشچی را گذاشته شده است

خواجه عبدالمومن علیه الرحمه ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص مرزا الغ بیگ بود و بلطف طبع و حدت ذہن از ظرفا و فضلای سمرقند ممتاز و مستثنی می نمود - در حبیب السیر آورده که[1] از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن بادشاه عالی شان قاضی قرشی در یکی از قضایای شرعیه طریقهٔ مداہنه[2] بجا آورده - این معنی بر ضمیر انور مرزا الغ بیگ ظاہر گشت و حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشہیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبدالمومن کرده آنجناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بکشاد - بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند - آن گاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبدالمومن سپرد[3] خواجه آنہا را لگله[4] خود فرستاد - اما بعد از چند گاه اندیشید اگر این خیانت ظاہر گردد شاید که بادشاه برو غضب نماید بنابران روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت مرزا نمای تا اگر از مر آن مهم غباری بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نمود[5] چون چشم مرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبدالمومن را طلبیده گفت بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میر آخوران نمی نماید خواجه جواب داد که قاضی از سرانجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او تراشیده تشہیر کنند - مرزا الغ بیگ از شنیدن این سخن در خنده افتاد و دیگر معترض قاضی نشد -

مولانا شرف الدین علی یزدی علیه الرحمه اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود - فضیلت او از شرح مستغنی است - در فنون علم مشارالیه بود و باوجود علم و فضل از مشرب فقر نصیبهٔ کلی داشت و در تہذیب اخلاق و صفائی باطن مرتبهٔ عالی و با عارفان و محققان صحبتہا داشته و فوائد برداشته و

۱- اصل : "در حبیب السیر آورده که" ندارد اضافه از روی نسخه ہای دیگر ۲- اصل : مداہنه ؛ تصحیح از روی ع ت و ح و م ۳- آصف و ع ت : سپرده ۴- ع ت : بگله

۵- ع ت : نموده

شعر نیز می فرموده این قطعه از وست ؎

اگر ابلق چرخ در زین کشی — وگر خنگ[1] چرخ جنیبت کشد

وگر[2] روضهٔ عیشت از خرمی[3] — خط نسخ بر ذکر[4] جنت کشد

مشو غره کین دور دون[5] ناکهت — قلم بر سر حرف دولت کشد

بالجمله مولانا شرف الدین بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال فطنت[6] و هنر پروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون[7] فرح بخش و در[8] منظوماتش در نظر دیده وران منبر[9] بهتر[10] از عقود جواهر ؎

روشن[11] روان و تیز زبان و بلند قدر[12] — محفل فروز انجمن آرای سرفراز

و آنجناب همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و محترم بود و بقلم لطائف نگار مولفات بدیع بسیار بر صحائف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر می نمود - از آنجمله یکی کتاب بلاغت آیات ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت آن در اسلوب فارسی نسخه ای[13] مکتوب نیست - "صنعت فی شیراز" تاریخ تمامی اوست و ظفرنامه بالتماس ابراهیم سلطان ابن مرزا شاهرخ تصنیف شده و مولانا در زمان مرزا ابراهیم مذکور در عراق و فارس مرجع فضلا و اکابر بود[14] و مرزا نسبت بوی اعتقادی عظیم داشت و همواره طالب صحبت وی بود و حلل[15] مطرز در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنز المراد[16] در علم وقف اعداد از جمله نتائج اقلام اوست - در سنه اثنی و خمسین

۱- اصل: ختک، ع ت: جنگ؛ تصحیح از روی ت، ح و م م ۲- م م، ت و آ فس: واگر ۳- ع ت: خورمی

۴- مجالس النفائس: گرد جنت ۵- مجالس النفائس: دهر دون ۶- اصل: قطنت: متن تصحیح قیاسی

۷- آیت قرآنی ۸- اصل: و در تصحیح از روی آ فس ۹- اصل: میبر: تصحیح از روی نسخه های دیگر

۱۰- ع ت: بهتر ۱۱- ع ت: روشن روان تیز زبان بلند قدر ۱۲- ح: قد ۱۳- در همه نسخ: نسخه؛ متن تصحیح قیاسی

۱۴- ت: بوده ۱۵- م م: علل ۱۶- اصل: کنه المراد، آ فس: کنه المراد تصحیح از روی ح، م م و آ فس

و تمامنامه وفات یافت[1] و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد در عهد مرزا الغ بیگ گورکان -

مولانا جلال الدین عبدالرحیم علیه الرحمه[3] برادر اعیانی[4] مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان ولد مولانا[5] عبدالله بود و در غایت عظمت واقتدار صدارت مرزا بایسنغر می کرد واز فنون فضائل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و در رعایت علما وفضلا دقیقه فرو نمی گذاشت[6] وچون آنجناب ترک روش آباؤ اجداد کرده بطریقهٔ[7] سپاهیان زیست می نمود، میرزا الغ بیگ تصور فرمود که جمال حالش بحلیه علم و دانش محلّی نیست روزی بقصد ایذای[8] وی صحیفه ای[9] از مسائل ریاضی وهیات بوی داد وگفت مرا درین سخن دغدغه ایست واین فن موروثی تست مولانا جلال الدین بعد از استماع دغدغه بتقریر دلپذیر جواب گفت مرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بجا آورد - اوقات حیاتش مانند پدر و برادر شصت وسه بود - در زمان مرزا الغ بیگ از عالم انتقال نمود[10] -

سید مرتضی علیه الرحمه در زمان شاهرخ منصب احتساب داشت و در کمال دیانت وامانت زندگانی میکرد و در نهایت امرمعروف ونهی منکر سعی می نمود و در خانهٔ هر که از امرا و ملوک شراب می یافت بر خاک می ریخت وچون نوبت بشرابخانهای شاهزادگان رسید از کشته شدن اندیشیده بعرض حضرت خاقان دین پرور شاه رخ بهادر رساند که بهمن شریعت[11] پروری شهریار گردون اقتدار مستی جز[12] در چشمان مشکین خطان خطائی نمانده اما خمخانهای شاهزادگان مرزا محمد جوکی ومیرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامال است واندیشهٔ وصول بآنجا محال -

---

۱ - مولانا در تفت یزد وفات یافته ؛ مجالس النفائس ص ۲۰۰ ۲ - آمفس : " در عهد مرزا الغ بیگ گورکان " ندارد

۳ - ت وع ت : " علیه الرحمه " ندارد ۴ - ع ت : اعیان ۵ - اصل : مونا ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۶ - ع ت : فرو نگذاشت ۷ - ع ت : بطریق ۸ - اصل : ایزای ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۹ - اصل : صحیفه ، ع ت وح : " صحیفه " ندارد ؛ متن تصحیح قیاسی ۱۰ - در همه نسخه ها : نموده ؛ تصحیح از روی ت

۱۱ - اصل : جز ندارد ، آمفس وت : خبر ؛ تصحیح از روی ع ت ، ح وم ۱۲ - آمفس وع ت : دین پناه

پادشاه دین‌پرور[1] از استماع این حروف سوار شده بدر شرابخانه‌های آن دو شاهزاده[2] تشریف برد و سید مرتضی را فرمود تا با محتسبان خود درون رفته تمام[3] شرابها را ریختند - گویند همدران ایام مرزا سلطان محمد ابن مرزا بایسنقر اراده نمود که در قریه از قرای هرات شرابخانه طرح اندازد - روزیکه آن شاهزاده در پایه تخت جد بزرگوار ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان این داعیه کرده اند - خاقان سعید فرمود که[4] هر که براین امر اقدام نماید دیده او را از چشم خانه بیرون کنم - چون مرزا سلطان محمد این تهدید شنید از سر آن اندیشه درگذشت و امثال این احتساب ازان سید عالی جناب بر امراو ملوک و شاهزادگان بسیار منقولست - وفاتش درعهد مرزا الغ بیگ گورکان بوقوع آمد در سنه اثنی وخمسین وثمانمایه و قیل[5] سنه احدی وخمسین وثمانمایه -

شیخ طاهر علیه الرحمه از معاصران مرزا الغ بیگ گورکان و از موالی نامدار بود - والد شیخ حسن خلیفهٔ راجی حامد شاه است از ملتان بطلب علم باین دیار افتاد و مدتی در بلدهٔ بهار سکونت گرفت و پیش شیخ بده حقانی تحصیل علوم نمود و بر اقران و امثال فائق شد و هم در بهار وفات یافت درعهد مرزا الغ بیگ گورکان - گویند او از طریق فصوص الحکم منکر و بیگانه بود - روزی شیخ حسن که پسر شیخ طاهر است مسئله از مسائل مشکل فصوص[6] را که علمای ظاهر را[7] فهم آن دشواری داشت، بروشنی خاطر نشان پدر نمود که موجب انحلال عقدهٔ مولوی گشت ناچار از منع[8] که از خواندن و دیدن این کتاب می نمود باز آمد و بیقین[9] دانست که فوق کل ذی علم علیم -

---

۱- آفس و ع ت: دین پناه ۲- ع ت: شرابخانهٔ آن ۳- آفس، ت و ع ت: تمامی

۴- اصل: "که" ندارد اضافه ازروی نسخه های دیگر ۵- اصل: قبل؛ تصحیح ازروی آفس و م م ۶- آفس: فصوص الحکم

۷- اصل: "را" ندارد اضافه ازروی ت ج و آفس ۸- اصل و نسخه های دیگر: منعی؛ متن تصحیح قیاسی ۹- ع ت: و یقین

باب سوم

باب سوم

دربیان شعرائیکه معاصران مرزا سلطان محمد ابن میرزا میران شاه و میرزا الغ بیگ گورکان بودند و در عهد میرزا الغ بیگ عالم جاودانی را منزل ساختند هر چند که بادشاهان سابق را نیز دریافتند لنسبت همعصری بایشان داشتند۔

مولانا یحیی سیبک[1] **علیه الرحمه** در سلک افاضل و شعرای دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهر نگار نقش تالیف و تصنیف بر ورق روزگاری نگاشت - منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزی است و منظومات لطائف آیاتش در نهایت رنگ آمیزی - نخست تفاحی بعد ازان فتاحی تخلص کرد[2] و خماری[3] و اسراری نیز از تخلصهای اوست در غزلی که فتاحی تخلص می کرده این دو بیت مشهور است ؎

ای که وقت باده ساغر خالی از می میکنی　　رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی

همچو بلبل های و هوی کن که بر خواهد پرید　　مرغ روح از شاخسار عمر تا[4]هی میکنی

واز جمله اشعاری که اسراری تخلص کرده در تتبع خواجه حافظ[5] شیرازی این بیت است ؎

اره[6] برگ قنب ای بنگیان[7] زان تیز[8] شد　　تا برد[9] بیخ نهال دین و ایمان شما

واز مصنفات وی "شبستان خیال" و[10] "حسن و دل" شهرتی عظیم دارد و "تعبیرنامه" منظوم که اول آن این بیت است ؎

ای برون وصفت ز تعبیر و کلام　　داور بیدار و حی[11] لاینام

نیز از تالیفات اوست - وفاتش در سنه اثنی وخمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد در عهد مرزا الغ بیگ گورکان انار الله برهانه و مولانا یحیی در صنائع شعر مبالغه دارد ولی آن سخن وری نمی کند وچون مرد فارغ بود واز ملازمت اهل دنیا مجتنب[12]، سخن او چندان مشهور نشد والا اورا سخنوران معتبر است و در اکثر علوم صاحب وقوف و[13] بروزگار خاقان مغفور شاهرخ بهادر

---

۱ - ع ت: شیبک　۲ - ع ت: می گردد　۳ - اصل و ح: "وخماری ... تا تخلص می کرده" ندارد اضافه از روی ع ت، آفس

۴ - ع ت: عمرتا　۵ - اصل: "حافظ" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر　۶ - م م: بلک، ع ت: کنب

۷ - اصل: نیکیان تصحیح از روی نسخه های دیگر　۸ - ح: تیر　۹ - اصل ونسخه های دیگر: تابرو؛ تصحیح از روی

۱۰ - ع ت: "و" ندارد　۱۱ - اصل: حی لاینام؛ تصحیح از روی ح، م م، آفس و ت　۱۲ - ع ت: مجتنب بنا بر سخن　۱۳ - ع ت: "و" ندا

بفضل و استعداد سرآمد، فضلا بوده و سخنان اوستادان[1] را بتضمین بسیار می آرد، چنانچه گفته[2] ؎

مکن اسرار خالص را بقند و زعفران معجون — برنگ و بو و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

مولانا خیالی بخاری علیه الرحمه از جمله شاگردان خواجه عصمت بخاری است و در سلک شعرای بخارا منتظم - مرد مستعد و خوش طبع بوده - سخنان درویشان و روان پاکیزه دارد و دیوان او در ماوراالنهر و بدخشان و ترکستان شهرتی عظیم دارد - و این غزل اوست ؎

هر که زین وادی بکوی بخت و دولت می رسد — از ره ورسم قدم داری همت می رسد

از خروس کوس[3] شاهان این ندا آمد بگوش — کین سرا هر بادشاهی را بنوبت می رسد

فرصت صحبت مکن[4] فوت از پی مقصود خویش — حالیا خوش بگذران کان هم بفرصت می رسد

آخر ای[5] سرگشته[6] وادی هجران بیش ازین — تشنه لب منشین که دریاهای[7] رحمت می رسد

از ره عبرت[8] خیالی عاقبت جای رسید[9] — هر که جائی می رسد از راه عبرت[10] می رسد

واین غزل نیز از مولانا خیالی بخاری ست ؎

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه — خلقی بتو مشغول و تو غائب زمیانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد — یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه

---

۱ - ح آمش و ع ت: استادان ۲ - ع ت: گفتند ۳ - ع ت: گوش ۴ - ع ت: مکن ندارد

۵ - این بیت در همه نسخه ندارد اضافه از روی آمش ۶ - قضا؛ ولی مصرع از وزن ساقط است؛ تصحیح متن و اضافه "ای" از روی ت ش ۷ - این کلمه کاملاً واضح نیست البته بظن قوی "دریاها" می خوانیم؛ ت ش: "دریاها" است که این قرأت را تقویت می کند ۸ - ت ش: عزت ۹ - م م و ت: رسد ۱۰ - اصل: عبرت؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر، ت ش: عزت

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار　　او خانه همی جوید و من صاحب خانه

تقصیر خیالی بامید کرم تست　　یعنی که گنه را به ازین نیست بهانه

وہم درین عصر الغ بیگی خیالی تونی و خیالی[1] شیرازی بوده[2] و بدیمی[3] گفته اند اما در[4] جنب مولانا خیالی[5] بخاری خیال ایشار محال است - وفاتش در عصر مرزا الغ بیگ گورگان واقع شد -

مولانا بدخشی علیه الرحمه در زمان مرزا الغ بیگ سرآمد شعرای سمرقند بود[6] و در عصر وی وفات یافته[7] - در سخنوری پایهٔ عالی داشت - سلطان وقت و اکابر آن عهد اورا در سخنوری مسلم می داشته اند - در مدح سلطان مشارالیه قصائد غرا دارد و دیوان وی در آن دیار مشهور است و قصیده در[8] ردیف آفتاب بر قدرت و لطافت طبع او گواه معتبر است این دو بیت ازان قصیده است ع

ای زلف شب[9] مثال ترا در بر آفتاب　　از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

زاغیست طرهٔ تو همایون که آشیان[10]　　بالای سرو دارد و زیر پر آفتاب

بابا سودائی علیه الرحمه از ولایت ابیورد است[11] - نخست[12] خاوری تخلص می کرد ناگاه جذبه بوی رسید - مدتی سر و پا برهنه در صحرا و کوه می گشت چون بحال آمد سودائی تخلص کرد - طبع متین و سخن شاعرانه و[13] مضبوط دارد - سلاطین و امرا اورا محترم می داشته اند بعضی بروی گمان ولایت داشته - بروزگار خود سر خیل

---

۱ - اصل : خیال ؛ تصحیح از روی آفس　۲ - آفس : بود　۳ - م م : یدیمی گفته اند ، ح : ندیمی گفته اند

۴ - اصل : و در ؛ تصحیح از روی آفس　۵ - اصل : بخاری خیالی تصحیح از روی ح ، م م و ع ت

۶ - ت : "بود" ندارد　۷ - ع ت : یافت　۸ - ت : "در" ندارد　۹ - ع ت : ای زلف شب

۱۰ - اصل : آفتاب ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　۱۱ - ع ت : داشت　۱۲ - اصل و نسخه های دیگر : تخت ؛ تصحیح از روی ع ت　۱۳ - اصل : "و" ندارد اضافه از روی ح ، آفس و ت

شعرا بود و این طائفه او را عزت و حرمت تمام می کرده اند در منقبت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قصیده غرا دارد از آنجمله این چند بیت است ؎

برلوح سیم صبح بکلک زر آفتاب — بنوشت نام احمد و القاب بوتراب

دو[1]می نبود اسم و[2] مسما همان یکی — اول[3] دو دیده ور[4]نه یکی بود در حساب

از خیل انبیا نبی الله هاشمی — وز جمع اولیا اسدالله بو تراب

برخوان حدیث لحمک لحمی و سر[5] بپیچ — بشنو رموز دمّک دمّی و رخ متاب

و بابا در جواب شعرای بزرگ قصائد غراست - بعضی ازان در مدح مرزا شاهرخ گفته[6] و بعضی در مدح میرزا بایسنغر گفته و بگفتن غزل نیز میلان خاطری داشت و گاهی غزلی هم می گفت این دو بیت از غزل اوست ؎

عنبرت خال و رخت ور[7]د و خطت ریحانست — دهنت غنچه و دندان و لبت مرجانست

گوهرت نطق و زبان طوطی و فندق انگشت — ذقنت چاه[8] و برت سیم و دلت سندانست

و[9] بابا سودائی عمر دراز یافت و از هشتاد متجاوز شد و در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه وفات یافت و در دیهی که داشت سنگان[10] نام از[11] اعمال ابیورد مدفون شد و تا حال آن دیه تعلق باولاد او دارد - گویند در روزگار باباسودائی در ابیورد چنان اتفاق افتاد که قاضی ابوسعید خرقاضی آنجا بود و خواجه جلال الدین استرخوانی امیر تومان و صدرالدین

۱- اصل و نسخه های دیگر: "یکی دو نبود اسم و مسما همان یکی است" که وافیاً مغلوط است تصحیح متن از روی ت ش ۲- اصل: "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۳- اصل و نسخه های دیگر: احوال؛ متن تصحیح قیاسی ۴- اصل: ونه؛ تصحیح از روی م م، آ فس و ع ت ۵- ت: سر بپیچ ۶- اصل و نسخه های دیگر: از گفته و بعضی ... تا غزلی هم" ندارد اضافه از روی آ فس ۷- اصل: ورود؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸- آ فس و ت ش: سیب ۹- ع ت: "و" ندارد ۱۰- اصل: سکان؛ تصحیح از روی ع ت؛ ت ش: سنگان ۱۱- اصل: "در" تصحیح از روی ح و آ فس

بگاه[1] داروغه و محمد کمال گاه محصل مال - میرزا. بآن حال بابا این قطعه گفت ؎

باور بسان آسیای است	چرخش[2] همه غصه است وغم ناو
داروغه سگست[3] وقاضیش خر	عامل شتر و محصلش[4] گاو
زینها رچه بود نصیب[5] رعیت	لت خوردن ورز شمردن[6] و داو

مولانا محمود عارفی علیه الرحمه از مشاهیر شعرای زمان شاهرخ میرزا بوده وملقب بسلمان ثانی - گو وچوگان[7] از جمله مثنویات اوست در کمال جودت که درشیراز بنام میرزا عبدالله ابن ابراهیم سلطان ابن شاهرخ میرزا مصدر کرده وصله و نوازش تمام یافته این سه بیت درتعریف اسپ ازان کتاب است ؎

چون گوی سپهر[8] کرد پستی[9]	میدان میدان چو گوی جستی
هرگاه[10] که درعرق شدی غرق	باران بودی و درمیان برق
آویخته قیر[11] از دم او	بگریخته روز[12] از سم او

این مطلع نیز ازوست ؎

عهد کردم که نیایم بدر از میخانه	تا بدان دم که مرا پر نشود پیمانه

وفات[13] او در دارالسلطنت هرات اتفاق[14] افتاد درسنه ثلث وخمسین وثمانمایه در اواخر عهد مرزا الغ بیگ - از

۱- اصل: سگک ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۲- اصل: خرجش ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۳- ع ت: سلک

۴- ع ت: مخلص ۵- اصل و نسخه های دیگر: نصیبهٔ ؛ تصحیح از روی آفس و ع ت ۶- ع ت: و در

۷- اصل و نسخه های دیگر: گوئی چوگان ؛ متن تصحیح قیاسی ۸- م م: بسپهر ۹- ع ت: بستی

۱۰- ع ت: هرگام که ۱۱- آفس: جرجر ۱۲- ع ت: او از سم او ۱۳- آفس: وفاتش

۱۴- ع ت: "از اتفاق . . . تا ثمانمایه" ندارد

الغ بیگ از عالم رفته در سنه ثلث وخمسین وثمانمایه - مردی خوش گوی بود و غزل را نیکو گفتی - در روزگار سلطان
شاهرخ بملازمت شاهزاده علاء الدوله اشتغال داشت وبعملداری ولایتی مشغول بود[1] وهمواره با خوش طبعان
وشعرا و فضلا اوقات گذرانیدی این غزل ازوست ؎

ای چشم خوشت بلای مردم	در دیده تویی بجای مردم
از بهر نشست سرو قدت	چشم آب زده سرای مردم
چندم بکشی و زنده سازی	آخر تو نه[3] ای خدای مردم
مردم[4]، تو بچشم در نیاری	چیزی دگری[5] ورای مردم
منصور زغم بمرد[6] و وارست	از جور[7] تو و جفای مردم

گویند که چون خواجه منصور همواره طالب حکومت بودی اقضی القضاة مولانا عبدالوهاب طوسی که سرخیل فضلای روزگار
بود و با خواجه منصور طریق مطایبه[8] داشت واین بیت بغزل وی الحاق نموده ؎

یارب تو مرا حکومتی ده	تامن بدهم سزای[9] مردم

واین بیت شهرتی یافت بحدی که چون[10] خواجه منصور را امرا[11] و سلاطین[12] دیدندی، این بیت برخواندی[13] بدین

۱- آفنس: "بود" ندارد ۲- ع ت: همعصران ۳- اصل: تو نه، ت: نه تو؛ متن تصحیح قیاسی

۴- اصل ت و ح: این بیت ندارد اضافه از رو آفنس ع ت و م م ۵- ع ت: دیگری؛ متن تصحیح قیاسی ۶- در همه نسخه ها: بمرد و

دارست؛ تصحیح از روی ت ش ۷- ع ت: ازجوتو ۸- ع ت: طایبه ۹- ح: سرای ۱۰- اصل: "چون" ندارد اضافه

از روی ت، آفنس و ح ۱۱- ع ت: مراد ۱۲- اصل: سلطان؛ تصحیح از روی م م، ت و آفنس ۱۳- ت: خواندندی

سبب خواجه منصور را سوء المزاجی[1] بمولانای معظم مذکور بهم رسید و این قطعه در حق مولانا گفت ~

قاضیا[2] بر سر یتیمانی[3] — خون شان میخوری مگر شپشی

گفته‌ای[4] آفتاب شرع منم — آفتابی ولی یتیم کشی

مولانا قاسمی تونی[5] علیه الرحمه مرد ظریف و در شاعری متین و به[6] نهایت **انقطاع از دنیا و اهل دنیا** زندگانی کردی و در بند شهرت و نام نبود و در قوت باندک قانع شده[7] تردد با پالی[8] صاحب و جاه نمودی - در زمان مرزا الغ بیگ گورکان از عالم رفته و این غزل اوست ~

بازم بجعد زلف تو دل[9] پای بند شد — مرغ هوا بدام اسیر کمند شد

گلنار چهره چون که برافروختی بناز[10] — خالت بگرد آتش سوزان سپند شد

ایام هجر روی خود از ما مکن سوال — دیوانه را مپرس که از ماه چند شد

این قدر و منزلت نه بخود یافت قاسمی — از قدر[11] یار نامهٔ بخشش[12] بلند شد

امیر امین الدین نزلابادی[13] علیه الرحمه از معاصران مرزا الغ بیگ گورکان است و در عهد وی از عالم رفته - مردی فهیم و ظریف و خوش طبع بوده و انواع فضائل حسبی و نسبی بر کمال داشت و همواره با مولانا کاتبی و خواجه علی شهاب

---

۱ - اصل: سوء المزاجی، ع ت: سوء المزاج؛ تصحیح از روی نسخه‌های دیگر ۲ - ت: قاصیا

۳ - ع ت: تیمانی ۴ - اصل: گفته؛ متن تصحیح قیاسی ۵ - اصل و نسخه‌های دیگر: "تونی" ندارد اضافه از روی آفس ۶ - همه نسخه‌ها: "به" ندارد متن تصحیح قیاسی ۷ - ع ت: شدی

۸ - تردد باهلی ۹ - اصل: "دل" ندارد اضافه از روی ت و ع ت ۱۰ اصل: بناز؛ تصحیح از روی نسخه‌های دیگر ۱۱ - اصل و نسخه‌های دیگر: "قد"؛ تصحیح از روی م م ۱۲ - ع ت: بخشش

۱۳ - ت: نزلابادی

در شاعری دعوای مساوات[1] می کرد و در مثنوی گفتن طبعی[2] فیاض داشت و چند کتاب مثنوی نوشته از انجمله خطاب شمع و پروانه که آنرا "مصباح القلوب" نام نهاد و داستان[3] عقل وعشق که آنرا بصلوة الطالبین[4] موسوم گردانیده - گویند روزی در مجمع فضلا و شعرا تحسین قصیدهٔ شترحجره مولانا کاتبی می کردند - امیر امین الدین در بدیهه[5] این قطعه گفت ؎

اگر کاتبی که گهی در سخن   بلغزد بزو ذوق[6] نگیرد کسی
شترحجره را گرچه گفته است نیک   شترگربها[7] نیز دارد بسی

واین غزل نیز از اشعار اوست ؎

دیده چون آئینهٔ روی تو دیدن گیرد   از تحیر زمژه[8] آب دویدن گیرد
دل من در سر آن زلف سیه[9] مضطرب است   مرغ در دام چو افتاد طپیدن گیرد
باز بگریخت خیال تو زچشم بی خواب   می رود اشک که او را بدویدن گیرد
لرزه بر تن[10] فتد آن لحظه که من آه کشم   شاخ لرزد چو سحر باد وزیدن گیرد
گر رسد شادی وصلت بامین یکنفسی   چشم چه بود که ورا[11] روح پریدن گیرد

مولانا حسن سلیمی[12] تونی[13] علیه الرحمه از معاصران سلطان عالی شان[14] مرزا الغ بیگ گورکان بود و در نزدیکی

۱- اصل: مساوت؛ تصحیح از روی آفس و ع ت   ۲- ع ت: طبع   ۳- ع ت: استاد
۴- اصل و ت: بسلوة الطالبین؛ تصحیح از روی آفس، م م، ح و ع ت   ۵- اصل و نسخه های دیگر: بدیهه؛ تصحیح از روی آفس   ۶- اصل: برودق، ع ت: بر ذوق؛ متن تصحیح قیاسی   ۷- اصل و نسخه های دیگر: گربها؛ متن تصحیح قیاسی   ۸- اصل: زهره؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۹- اصل: سپیر؛ تصحیح از روی ح، م م، ت و آفس   ۱۰- ع ت: لرزه تن   ۱۱- م م و ت: درا   ۱۲- اصل و نسخه های دیگر: سلمی؛ متن تصحیح قیاسی   ۱۳- آفس: "تونی" ندارد   ۱۴- ع ت: عالی شاه

ایام[1] شهادت وی در سنهٔ اربع وخمسین وثمانمایه وقتیکه عزیمت زیارت مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها الرضوان والتحیة کرده بود، در راه وفات یافت - جسد[2] اورا بسبزوار برده دفن کردند - مردی سلیم ونیکو نهاد واهل دل بود و در شاعری طبعی قوی داشت و در منقبت اهل بیت قصائد غرا دارد واین مثنوی وی شهرتی دارد ؎

الهی[3] باعزاز آن پنج تن	نبی وولی ودوفرزند وزن
کر در دین ودنیامرا پنج[4] کار	برآری بفضل خود ای کردگار
یکی حاجتم را نمانی بکس	برآرندهٔ آن تو باشی وبس
دوم[5] روزیم را ازجای[6] رسان	کر منت نباید کشید از کسان
سوم[7] چون بمرگم اشارت بود	بآن لا تخافوا بشارت بود
چهارم چنانم[8] سپاری بخاک	کز آلودگی گشته باشیم پاک
به پنجم چو تن یکسلاندکفن	رسانی تنم را بآن پنج تن[9]

مولانا طالب علیه الرحمه از معاصران میرزا[10] الغ بیگ است واز کدخدازادگان جاجرم[11] و[12] شاگرد شیخ آذری بود در مبادی احوال سفر اختیار کرد و[13] در دار الملک فارس[14] شهرت کلی گرفت مردی معاشر وندیم شیوه وهمواره بجوانان ظریف اختلاط کردی وهرچند[15] ازامرا وملوک یافتی در اندک فرصتی برانداختی. مدت سی سال در

---

۱ - ع ت : امام ۲ - اصل : جد ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۳ - اصل ونسخه های دیگر : یا الهی ما عزازان ! متن تصحیح قیاسی ۴ - ع ت : چندکار ۵ - ع ت وم م : دویم ۶ - را بجای راز ۷ - ع ت وم م : سیوم ۸ - ح : جنانم ۹ - ع ت : بختن ۱۰ - ت : "میرزا" ندارد ۱۱ - آ ف س وع ت : حاجرم ۱۲ - آ ف س : "و" ندارد ۱۳ - اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۱۴ - اصل ونسخه های دیگر : "از فارس . . . تا وهمواره" ندارد اضافه از روی آ ف س ۱۵ - آ ف س : وهرچه

شیراز بخوشدلی و عشرت و سبکساری روزگار گذرانید و در شهور سنه اربع و خمسین و ثمانمایه قریب ایام شهادت مرزا الغ بیگ وفات یافت و پهلوی خواجه حافظ قدس سرهٗ در شیراز مدفون شد غزل نیکو میگفت این غزل اوست در جواب شیخ سعدی شیرازی قدس سرهٗ [1] در جواب شیخ سعدی شیرازی قدس الله تعالی سره ؎

دیده[2] از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است | هر که ما را این نصیحت می کند[3] بی حاصل است

در غمت بگریستم چندانکه آب از سر گذشت | در پی آت[4] زانرو نمی آیم که پایم در گل است

ای همای دولت[5] از ما سایهٔ خود بر مگیر | نیز اقبال تو بر هر کرا افتد مقبل است

ما ز آب دیدهٔ خود غرقهٔ بحر غمیم | از غریق[6] آن کس چه داند که بروی حاصل است

یار رفت و با من ای طالب حدیثی هم نگفت | ده[7] که تا روز قیامت این زیادم[8] در دل است

حافظ حلوائی[9] علیه الرحمه بروزگار خاقان اعظم شاهرخ سلطان حافظ یکی از شعرای خوشگو بوده و سخن وی شهرتی تمام[10] داشت ۔ وفاتش در زمان الغ بیگ مرزا بوقوع آمده و از معاصران مرزا سلطان محمد میرزا میرانشاه گورکان بود این غزل وی شهرتی دارد ؎

ای ز قدت جمله سرافرازیم | وقت نشد[11] باز که بنوازیم

۱۔ اصل: "از جواب ... تا تعالی سره" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲۔ صاحب طبقات شاهجهانی مطلع این غزل طالب را درج نکرده است و مطلع سعدی را اشتباهاً مال طالب شمرده جای مطلع غزل آورده در نظر ما این اشتباه از روی نسخهٔ تذکرة الشعرای سمرقندی تحت ترجمهٔ طالب است زیراکه می دانیم که تذکرهٔ مزبور از عمده ترین ماخذ صاحب طبقات بوده لذا مطلع طالب اینطور است ؎ ای که بی روی تو ما را زندگانی مشکلست تلخی داغ فراقت همچو زهر قاتلست تذکرة الشعرا ص ۳۱۹ ۳۔ اصل: "میکند" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۴۔ ت: در پی است ۵۔ آ فس و ت: دولت ۶۔ ت: غریق ۷۔ ت: ده ۸۔ ت: زیادم ۹۔ اصل: حلوانی؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۰۔ ح، آ فس و ع: "تمام" ندارد ۱۱۔ ت ش: بشد

چند برانی چو سگ از در مرا | من سگ کوی تو ولی تازیم
باخته بودم بتو [۱] نرد مراد | داد رقیب تو [۲] ولی بازیم

حافظ حلوائیم [۳] واز کمال
معتقد سعدی شیرازیم

---

۱ ـ ع ت : تنویر مراد   ۲ ـ ح : بود   ۳ ـ اصل : حلوائی ام ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

طبقۂ رابعہ

طبقهٔ رابعه

وآن مشتمل است بر سه باب

بابِ اوّل

باب اوّل

در بیان سادات و اولیا و مشائخ که معاصران سلطان شهید میرزا ابوسعید گورکان بوده اند و در بلاد و امصار علَم دینداری و رایاتِ پرهیزگاری افراشته و در عهد آن بادشاه دین پناه از عالم رفته هرچند که بادشاهانِ سابق را نیز دریافته باشند و عهد آن بادشاه دین پرور از سنه اربعه و خمسین و ثمانمایة است تا سنه ثلث و سبعین و ثمانمایة که مجموع هزده سال باشد واللّٰه اعلم۔

برهان الدین خواجه ابونصر پارسا قدس سره ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ[1] خواجه محمد پارسا است در علوم شریعت و طریقت پایهٔ عالی داشت و در نفی وجود و بذل موجود یگانهٔ آفاق بود و در ستر احوال تلبیس اسرار بمثابه می کوشیده[2] که هرگز کسی معلوم نمی کرد[3] که قدمی درین راه نهاده از والد بزرگوار خود نقل می کرد که فتوحات جالست و فصوص دل - هر که فصوص را نیک می داند ویرا داعیه متابعت حضرت رسالت پناه[4] صلی الله علیه وسلم[5] قوی گردد و نیز می فرمود که از والد خود این بیت شنوده ام ؎

صبوری ورز و خرسندی، نکو بین باش و نیکو ظن　　که درین چار چیز آمد کلید شادمانیها

وفات خواجه ابونصر پارسا قدس سره در سنه خمسین و ستین و ثمانمایه واقع شده در زمان بادشاهی خاقان اعظم بادشاه مکرم سلطان ابوسعید انار الله برهانه و قبر شریف وی در بلخ است - در[6] تاریخ فوت آنحضرت گفته[7] اند ؎

خواجهٔ اعظم ابونصر آنکه شد　　تکیه گاهش مسند دار البقا[8]

سر او چون با خدا پیوسته بود　　زان سبب تاریخ شد سر خدا
　　　　　　　　　　　　　　　　　　　　　۸۶۵ھ

مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره در اوائل حال در تحصیل[9] علوم اشتغال داشت و اکثر کتب متداوله تحصیل نموده چون داعیهٔ این طریق غالب آمد ترک و تجرید تمام نموده بسلوک راه زهد و تقوی پرداخت و پرتو انوار

---

۱ - آفس : طبقه　　۲ - اصل : کوشیده ؛ تصحیح از روی ع ت، ت، ج و م م　　۳ - اصل : نکرد ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　　۴ - م م، آفس و ع ت : "پناه" ندارد　　۵ - ع ت : صلی الله علیه واله وسلم

۶ - ت : و در　　۷ - اصل، ج و م م : گفته ؛ تصحیح از روی آفس، ت و ع ت　　۸ - اصل : دار القفا ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　　۹ - آفس و ت : بتحصیل

ریاضت بر وجنات احوالش تافت و اشعهٔ[1] لوامع معرفت باطن فرخنده مبانیش[2] را روشن گردانید و بصحبت مولانا نظام الدین خاموش قدس سره پیوست و در اندک مدت بدرجات اولیای کمّل[3] رسیده - در[4] سلک خلفای مولانا منتظم شد و بر سجاده ارشاد نشسته، بسیاری از سالکان را بمرتبهٔ ولایت رسانید - از ایام طفلی حفظ الٰهی شامل حال وی بود[5] و عشق و محبت بر باطن شریف وی غالب[6] - و دوام آگاهی حاصل و مکرر بطواف بیت الله الحرام مشرف گشته و بسیاری از اولیاء الله را[7] دریافته و با مشائخ صحبت داشته در هرات بصحبت سید قاسم تبریزی و مولانا ابویزید پورانی و شیخ زین الدین خوافی[8] و شیخ بهاء الدین عمر قدس ارواحهم رسیده و صاحب تصرفات عظیمه و کرامات جلیله بود - باندک توجهی آثار غیبت و کیفیت بیخودی در آنحضرت ظاهر می شد و زمان زمان از خود غائب می گشت[9] - در سادس جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمایه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد و این واقعه در عهد بادشاه دین پناه سلطان ابوسعید گورکان بوقوع آمد[10] و روز تعزیه آنجناب[11] حضرت خواجه شمس الدین محمد کوسوی قدس سره مجلس عظیم نهاده وعظ گفت و در آن اثنا بر سر منبر این بیت خواند ؎

یک مشت خاک آئنه‌ای[12] شد بروزگار   بنمود وجه باقی بس خاک توده شد

از سخنان آنحضرت است که می فرمود: هر کاری را که فرض کنند شغل بحق سبحانه و تعالی از آن آسان تر است زیرا که هر چیزی که هست اول آنرا می جویند بعد از آن می یابند و حق را سبحانه[13] اول می یابند بعد از آن می جویند - هم

---

۱ - ع ت: واشعشه لوامع   ۲ - ع ت: بیانش   ۳ - اصل: مکمل؛ تصحیح از روی ت ح و ع ت

۴ - ت: و در   ۵ - ع ت: "بود" ندارد   ۶ - آ فس، ع ت و ح: غالب بود   ۷ - اصل: "را" ندارد اضافه از روی ت، ح، م م و آ فس   ۸ - ع ت: خافی   ۹ - اصل: می شد؛ تصحیح از روی نسخه‌های دیگر   ۱۰ - ت: "آمد" ندارد   ۱۱ - ع ت: با آنجناب   ۱۲ - در همه نسخ: آئنه؛ متن تصحیح قیاسی

۱۳ - ع ت: و حق سبحانه را اول که می یابند

از سخنان مولانا است که در صحبت اولیاء الله دل خود را از حدیث النفس نگاه می باید داشت زیرا که ایشان را گوشی است که آن حدیث را با آن گوش می شنوند و مشوش وقت ایشان می شود۔

مولانا شهاب الدین بیرجندی[1] **قدس سره** از کبار اصحاب حضرت مولانا سعد الدین کاشغری است و عالم بعلوم ظاهری و باطنی و از دانشمندان مقرر هرات از صغر سن آثار زهد و صلاح و تقوی از آن جناب ظاهر بوده و چون بسن شباب رسیده بتحصیل علوم اشتغال نموده باندک زمانی گوی مسابقت از اقران ربوده و در درس علمای محققین آمد[2] و شد کرده بر اکثر مستعدان فائق بود[3] و در مجلس خواجه ابو النصر پارسا کتب احادیث[4] گذرانده و اجازهٔ[5] روایت حدیث یافته و بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی روی ارادت بصحبت مشائخ طریقت آورده و[6] ملازمت و خدمت صوفیه اختیار کرده و بخدمت شیخ زین الدین خوافی[7] و شیخ بهاء الدین عمر و خواجه شمس الدین کوسوی و غیر ایشان قدس الله ارواحهم می رسیده و آخر الامر بصحبت حضرت مولانا سعد الدین قدس سرهٔ[8] پیوسته، از ملازمت همه باز رسته و در شهور سنه ست و خمسین و ثمانمایه از دنیا رفته و قبر وی بر تخت مزار[9] مولانا سعد الدین است و عمر شریف وی پنجاه و پنج بود[10]۔

قطب عالم گجراتی قدس سرهٔ نام او سید[11] برهان الدین است و در آن دیار بقطب عالم شهرت دارد۔ از معاصران سلطان شهید مرزا، سلطان ابو سعید گورکان بوده و در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمایه از دنیا رحلت نموده۔ نبیرهٔ مخدوم جهانیان سید جلال[12] بخاری است۔ از ملتان بگجرات آمد و توطن اختیار نمود و آن

۱- ت: بیرجندی ۲- اصل: "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۳- اصل: شد؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۴- اصل: حدیث؛ تصحیح از روی ح، آمس و ع ت ۵- ت، ح و ع ت: اجازت ۶- از اصل و نسخه های دیگر: "و" ندارد اضافه از روی ت ۷- ع ت: خافی ۸- ت: از قدس ... تا تخت مزار مولانا سعد الدین" ندارد

۹- ع ت: میرزا ۱۰- آمس: بوده ۱۱- ع ت: برهان الدین صاحب ۱۲- ت: سید جلال الدین بخاری

دیار از برکات و کرامات وی مملو شد - گویند بر در روضهٔ وی سنگی افتاده است که جامع صفت سنگ و چوب و آهن است و سبب حدوث این سه صفت دران این بود که روزی آنحضرت در دریا غسل می کرده چیزی بپای او رسید فرمود سنگ است یا چوب یا آهن - خدا تعالی هر سه صفت را[1] دروی حادث کرد لاجرم هر که بیند مشتبه گردد که سنگ است یا چوب یا آهن -

شیخ بهاءالدین عمر قدس سرهٔ خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه ازجاشنی ولایت حظی تمام داشته و وقتیکه بمکه می رفته[2] در منزل متوجان[3] وفات یافته و شیخ بهاءالدین عمر در صغر مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه بثبوت[4] پیوسته که[5] در وقت ادای نماز کس را نزدیک خود می نشاند تا اورا بر عدد رکعات صلوة تنبیه[6] می نمود و سلسلهٔ شیخ بهاءالدین عمر بسلسلهٔ مقرب درگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاءالدولهٔ سمنانی قدس سره می پیوندد[7] و شیخ بهاءالدین عمر در زمان خاقان والاگهر مرزا شاه رخ در سنه اربع واربعین وثمانمایه بعزیمت گزاردن[8] حج اسلام وطواف تربت جنت رتبت حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام از دارالسلطنت هرات در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد وخواجه زین الدین جامی ومولانا قطب الدین ظهیری[9] و مولانا شرف الدین عبدالقهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعدالدین فرخ وخواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری وغیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند

---

۱ - اصل ونسخه های دیگر : "را" ندارد اضافه از روی ع ت   ۲ - اصل : می رفتند ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۳ - اصل ونسخه های دیگر : متوجان ؛ تصحیح از روی ع ت   ۴ - ع ت : ثبوت   ۵ - اصل ونسخه های دیگر : "که" ندارد اضافه از روی ع ت   ۶ - ع ت : بنیه   ۷ - همه نسخه ها : پیوند ؛ متن تصحیح قیاسی

۸ - ع ت : گذاردن   ۹ - اصل : "و مولانا قطب الدین ظهیری" ندارد ؛ اضافه از روی نسخه های دیگر

وبشرف طواف رکن ومقام وزیارت مرقد[1] عطرسای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند
حضرت[2] حقائق پناهی قطب الاصفیا[3] افضل الاناهی مولانا نورالدین[4] عبدالرحمن جامی[5] در نفحات[6] از مولانا سعدالدین[7]
کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاءالدین عمر را در بادیه مگر مرضی عارض شد وچون آنحضرت صائم الدهر بود،
اصحاب جهت عارضه مذکور تکلیف افطار کردند، قبول ننمود[9]- ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفه[10]
شیخ رفتند وچون بدر محفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه را[11] باوی گفتم - فرمود که قطب بود واصحاب وی -
در آنوقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم ازان جهت زود برفتند - بعد ازان که من پای گرد کردم
مراجعت نمودند پیش آمدند وفاتحه خواندند - گویند روزی درویشی وقت طلوع آفتاب پیش وی درآمد- شیخ
سر بر زانوی[12] مراقبه نشسته بود سر برداشته فرمود: تواند بود که از وقت نماز بامداد تا این ساعت کسی
حضرت[13] حق سبحانه را پنجاه هزار سال طاعت وعبادت کند - ازین سخن معلوم می شد که درآن وقت زمان را
نسبت بوی بسطی واقع شده بود وپنجاه هزار سال نموده وآن را صرف طاعت کرده وشیخ بهاءالدین
عمر در هفدهم ربیع الاول سنه سبع وخمسین وثمانمایه در قریه جغاره از ملوکات[14] دارالسلطنت هرات وفات

۱- اصل: زیارت مدفن؛ تصحیح از روی آ فنس، م م وح ۵ ع ت: وزیارات مرقد
۲- اصل ونسخه های دیگر: "حضرت" ندارد اضافه از روی آ فنس ۳- آ فنس: "قطب الاصفیا" ندارد
۴- اصل: نورالدین مولانا عبدالرحمن جامی؛ تصحیح از روی آ فنس ۵- ح: حاجی ۶- ح: در
۷- اصل: سعدی کاشغری؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸- ح وع ت: فرمودند ۹- ت: نموده
۱۰- ع ت: محصه ۱۱- اصل، ت وآ فنس: "را" ندارد اضافه از روی ح، ع ت وم م
۱۲- اصل: شیخ برزانو؛ تصحیح از روی ت، آ فنس وع ت ۱۳- ت: "حضرت" ندارد
۱۴- اصل: مملوکات؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

یافت و مرزا ابوالقاسم بابر همان روز این خبر شنوده بقریهٔ مذکور رفته ولد آنحضرت شیخ نورالدین محمد را پرسش فرمود و پیشتر[1] از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هرات شتافت و توقف نمود تا نعش[2] شیخ را بدآنجا رسانیدند آن‌گاه آن بادشاه عالی جاه از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده[3] نعش[2] را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت قدوهٔ اشراف آفاق جد اعلی مسوّد[4] اوراق حبیب السیر سید برهان الدین خاوند شاه پیش رفته برجنازه شیخ نماز گزارند - مدفن شیخ بهاءالدین عمر درجانب شمال عیدگاه دارالسلطنت هرات است و مرزا ابوالقاسم بابر برسر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید -

مولانا جلال الدین بایزید پورانی قدس سرهٔ پیوسته بادای وظائف طاعات و عبادات قیام واقدام می‌نمود و بواسطهٔ رعایتِ احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت پناه[5] علیه الصلوة والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود[6] - درکفایت مهماتِ فرقِ انام لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی و بهرکس از اهل اختیار درآن باب رجوع بایستی کرد بنفس خود باآو[7] ملاقات کردی[8] ونقش خیرخواهی برلوح ضمیرش نگاشتی - همواره خوان ضیافت گسترده بودی وجهت آینده وروندہ طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی - صاحب کشف صحیح[9] وکرامات صریح بود وچنان مستغرق ومستهلک بود که ازخود اصلاً خبر نداشت - وقت قیام نماز چنان مغلوب می‌شد که گاهی دست راست[10] بالای چپ می‌نهاد وگاهی[11] دست چپ بالای[12] راست می‌نهاد - در[13] نفحات مسطور

۱- اصل و نسخه‌های دیگر: بیشتر؛ تصحیح از روی آفس ۲- ت: نعتش ۳- آفس: فرود آمد
۴- ح: مسودا ۵- آفس و ع ت: "پناه" ندارد ۶- اصل: فرموده؛ تصحیح از روی آفس و ع ت
۷- مم و ع ت: باوی ۸- ت آفس و ع ت: نمودی ۹- ت: صحیح ندارت
۱۰- ع ت: راست را ۱۱- ع ت: "از گاهی ... تا می‌نهاد" ندارد ۱۲- ح: "بالای" ندارد
۱۳- ح و مم: و در

است که مولانا جلال الدین بایزید را بحسب ظاہر پیری[1] نبوده ہمانا اویسی بوده است و می گفته است :
ہرگاه مرا مشکلی پیش می آید بیواسطه بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم رفع می کنم تا آن مشکل آسان
می شود - وفاتش در شب دوشنبه دہم ذی قعده سنه اثنی وستین وثمانمایه اتفاق افتاد و درقریه پوران
مدفون گشت وپادشاه نیک اعتقاد ابوالغازی سلطان حسین مرزا درایام دولت خود برسرمزارش عمارتی
عالی بنا نمود - اوقات حیات مولانا بایزید از نود[2] متجاوز بود -

خواجه شمس الدین محمد کوسی قدس سره از اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی بود قدس سره
و بتوفیق الٰہی علوم ظاہری و باطنی کسب فرمود[3] وجامع بود درعلوم ظاہری وباطنی - دراوائل حال اورا جذبهٔ
رسید چنانکه چند روز از حس[4] غائب بود و نمازہا ازوی فوت شد چون بہوش آمد قضای فوائت کرد مصنفات
شیخ محی الدین عربی را بسیار معتقد بود و مسئلهٔ توحید را موافق او تقریر می نمود و برسر منبر حضور علمای ظاہر
چنان بیان می فرمود که کسی[5] را مجال انکار نبود اگرچه در ذکر تقلید شیخ زین الدین خوافی می کرد اما بصحبت
شیخ بہاء الدین عمر بسیار می رفته نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص وارادت بجا می آورد - در[6] مسجد جامع ہرات
بموعظ ونصیحت خلائق مشغولی می فرمود و برسر منبر به بیان حقائق آیات کلام الٰہی و دقائق احادیث
حضرت[7] رسالت پناہی زبان می کشود - مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین بایزید پورانی ومولانا
شمس الدین محمد بمجلس وعظ وی می رفتند وآنچه ازوی می شنیدند بتعریف وتحسین مقابل می گردانیدند -
سلطان شہید مرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت وپیوسته نقش متابعت واخلاص او درضمیر منیر

۱- ت : پیری ۲- آمش : نود سال ۳- ع ت : فرموده وجامع

۴- ع ت : حس ۵- آمش : ہیچ کس ۶- آمش : و در

۷- ت : "حضرت" ندارد

می‌نگاشت و آنجناب در بعضی اوقات مردمان را در صورت[1] صفات غالبه بر نفوس[2] ایشان می‌دید روزی می‌گفت که اصحاب ناگاه گاهی از صورت انسانی بیرون می‌آیند اما زود عود می‌کنند بسیار بودی که در صحبت وی چیزی بر خاطر کسی گذشتی آن را اظهار کردی بر وجهی که غیر آن کسی ندانستی ـ وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه بست[3] و ششم جمادی الاولی سنه ثلث[4] و ستین و ثمانمایه روی[5] نمود ـ یکی[6] از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرموده

شیخ اکمل قدوهٔ کامل[7] که بود	اہل صورت را بمعنی رہنمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش	آسمان پوشیده[8] دلق نیلگون
ساخت چادر ساخت قدس حرم	خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ[9] دون چون پایهٔ قدرش نبود	سال تاریخش بپرس از چرخ دون

مولانا شمس الدین محمد اسد قدس سره بجودت طبع و حدت ذہن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت ـ در اوائل حال[10] چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت[11] بر تحصیل درجات اخروی گماشت با شیخ بہاءالدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعدالدین کاشغری مصاحبت می‌نمود و ویرا حالی تمام و وجدی عظیم بود چون در مجلس سماع حال بروی متغیر شدی، صیحات[12] و زعقات زدی و اثر آن بجلیسان سرایت

---

۱ ـ آفس : صور ۲ ـ ح : نفوس ۳ ـ اصل : بست و ہشتم ؛ تصحیح از روی م م' ت' آفس و حبیب السیر ص ۱۳۰ ، ع ت و ح : بیست و سوم ۴ ـ ح : ثلاس ۵ ـ ح : روزی

۶ ـ آفس : و یکی ۷ ـ در ہمه نسخه ہا : کمل ؛ متن تصحیح قیاسی ۸ ـ آفس : پوشید

۹ ـ ع ت : این بیت ندارد ۱۰ ـ ع ت : "حال" ندارد ۱۱ ـ آفس : متوجه ہمت

۱۲ ـ ع ت : صبحات

کردی و ہمہ را وقت خوش گشتی - روزی پیش وی خربزہ بریدند بسیار لطیف وشیرین برآمد، چون چشید دست ازان باز کشید - سبب پرسیدند - گفت : التذاذبان[1] حرا ازآنچہ درانم بازمی دارد و در زمان بادشاہی سلطان ابوسعید انار اللہ برہانہ درشب جمعہ[2] غرہ ماہ رمضان سنہ اربع وستین وثمانمایہ از عالم انتقال فرمود -

شیخ حسن محمد[3] اساولی قدس سرہٗ دانای علوم ظاہری وباطنی وخوانای کتب عقلی ونقلی بود - درسال ہشتصد وچہاردہ درعہد[4] مرزا شاہرخ متولد شد بعد ازکسب علوم رسمی ترک وتجرید پیش گرفت وبسیاری ازمشائخ زمانہ را دریافت وبہرہ گرفت چون سن شریف وی بہ پنجاہ وچہار رسید، درہشتصد وہفتاد درعہد سلطان ابوسعید گورگان بوطن گاہ اصلی از منزل خاکی مراجعت فرمود - خلافت از دوجا داشت از برہان الدین قطب عالم بخاری[5] گجراتی واز شیخ نصیر جمال توساری[6] قدس اللہ ارواحہم -

قاضی عطاء اللہ چشتی قدس سرہٗ از معاصران سلطان ابوسعید مرزاست واصل[7] وی از دہلی است درزمان خود مرجع طالبان وسعادتمندان بود - بشوق وولولہ[8] تمام بحرمین شریفین رفت وچون از سفر حجاز بہند مراجعت نمود زوجۂ وی درگشتی عالم فانی[9] را وداع نمود وصیبہ گذاشت چون آن صبیہ بدہ سالگی رسید خاتم النبوہ علیہ افضل الصلوۃ اورا درواقعہ گفت : دختر[10] ترا بشیخ بہاء الدین صدیقی کہ ہندو است نکاح کردم اورا بسیار[11] - این واقعہ دیدہ از گجرات بہندو آمد و درجستجوی شیخ بہاء الدین شد چون اورا یافت فرمودہ بجاآورد

۱- ع ت وآفس : التذاذمان ۲- ع ت : "جمعہ" ندارد ۳- اصل : محمد حسن اساولی ؛ تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر ۴- آفس : ازعہد ۵- اصل ونسخہ ہای دیگر : بخاری؛ ندارد اضافہ از روی آفس و ع ت ۶- ع ت : نوساری ۷- ت آفس وع ت : اصل بدون و ۸- اصل : دولہ تصحیح از روی ح ، ع ت و ت ۹- آفس وع ت : فنا ۱۰- ح : دختر الشیخ ۱۱- ع ت : بسیار

و در هند و سکونت گرفته[1] تا در سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بعالم روحانی رو آورده و بر قبر وی سلاطین خلج گنبدی بنا کرده اند - الیوم آن عمارت برپاست - شیخ نجم الدین ابن بهاء الدین بدرشاه میانجیو[2] از ان دختر است -

شیخ محمد عیسی جونپوری قدس سرهٔ از معاصران مرزا سلطان ابوسعید گورکان است و در زمان وی از عالم انتقال نموده در سنه سبعین و ثمانمایه - والد شریف وی از اکابر دهلی بود در فترات که از آمدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بصوب دهلی افتاد اکثر اکابر بجانب جونپور رفتند[3] او نیز بجونپور رفت - شیخ محمد دران زمان هفت و هشت ساله بود هم در صغر سن بمقتضای[4] سعادت ازلی و استعداد جبلی مرید شیخ فتح الله اودهی شد و باشارت[5] پیر مدتی پیش شهاب العلما قاضی شهاب الدین تلمذ نمود و بعد[6] از فراغ از تحصیل علم ظاهر بتصفیهٔ باطن اشتغال نمود و شغل بحدی بروی غالب آمد که از درختی که بر در حجره وی بود نیز خبر نداشت و بعد از مدتی از ان خبردار شد و از وی که سر در مراقبه داشت استخوان مهره گردن وی برآمده بود و زنخدان بسینه رسیده بالجمله از مشائخ جونپور و از صادقان راه خدا و صاحب مقامات علیه و حالات سنیه بود وَهُوَ مِمَّنْ یَتَّفِقُ عَلیٰ وِلَایَتِهٖ وَکَرَامَاتِهٖ -

شیخ اسفراینی[7] قدس سرهٔ از خلفای شیخ زین الدین خوافی است حاوی[8] علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود در اوائل حال چندین سال در مدینه طیبه گذرانده و در ولایت مصر و شام اربعینات[9] برآورد و چون

۱- ت و ع ت : گرفت ۲- ع ت : میانخوران ۳- آفس : رفتند
۴- ع ت : بمقتضای ۵- ت : و بارت ۶- اصل : "از و بعد ... تا اشتغال نمود" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۷- اصل : اسفرانی ؛ متن تصحیح قیاسی ۸- آفس، ت، ع ت و م م : حاوی ۹- ع ت : از تعینات

از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفزائن که منشا و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان ابوسعید از اسفزائن بهرات آمد و آن بادشاه دین پناه را بوی اعتقادی صاف بوده - در عاشر ماه رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمایه وفات یافت - سلطان سعید مشایعه[1] جنازهٔ وی کرد و نماز گزارد و پسرش[2] شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید - گویند روزی عیدی[3] سلطان عالی شان بملازمت شیخ رفتند. مشائخ بسیار دران مجلس حاضر بودند ناگاه بیمن تاثیر صحبت، سلطان را حالتی روداد - بسماع درآمدند و از سماع آن خلاصهٔ دودمان سلطنت و حشمت[4] و اهل مجلس متاثر شدند و بی قراریها کردند - چون سلطان بخانه تشریف آوردند - فرمودند: از سماع توبه کرده بودم شیخ توبهٔ مرا شکستند و امثال این حکایات[5] که مخصوص اولیا و اصفیا است، ازان بادشاه دین و دنیا پناه بسیار آمده -

مولانا احمد اسفراغ آبادی[6] قدس سرهٔ از اکابر اصحاب شیخ زین الدین خوافی است از اهل دنیا و سخن دنیا اجتناب[7] تمام داشته[8] و از معاصران سلطان ابوسعید گورکان بوده و در زمان وی از عالم رحلت کرده - گویند روزی سلطان عالی شان بشوق تمام بملازمت مولانا آمدند و در حجرهٔ ایشان درآمده - چون بساطی نبود برزمین نشستند مولانا درسخن آمده در حدیث انّما الاَعمالُ بالنّیات چندان حقائق و معارف گفت که[9] سلطان و حاضران محو شدند و مجلس دیر کشید و از آغاز کلام تا رسیدن بانجام اشک بر رخسار مرزا جاری بود پس مولانا فاتحه خواند و آن چراغ خاندان صاحبقران را رخصت نمود و سلطان چون از خلوت

---

۱ - ع ت: شایعه ۲ - مم: دلبرش، آفس: وپسرش ۳ - اصل و نسخه های دیگر: عهدی؛ تصحیح از روی ت و ع ت ۴ - در همه نسخه ها: حشمت اهل مجلس؛ متن تصحیح قیاسی ۵ - اصل: "حکایت و" تصحیح از روی آفس، مم و ح ۶ - مم: اسفرای بادی، آفس: اسفرائی بادی ۷ - ت: اعتناب ۸ - اصل: داشت؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۹ - اصل و نسخه های دیگر: و بجای که؛ تصحیح از روی ت و ع ت

برآمدند رو بخلوت و پشت بجماعت خانه پس پس بر[1]سم ادب می رفتند و از صحبت بجدی[2] مکیف و متاثر برخاستند، تا رسیدن بجماعت خانه از خود خبر نداشتند و تا دیری آن کیفیت در ایشان مشاهده شد -

شیخ عبدالله العیدروسی[3] الیمنی[4] قدس سره نام پدر بزرگوار وی ابوبکر است در یمن بودی - از معاصران سلطان شهید مرزا سلطان ابوسعید گورکان بود و به بزرگی و عظمت مشهور عالم - در سنه خمس و ستین و ثمانمایه عالم فانی را وداع کرد -

سید محمد نوربخش قدس سره بصفت سیادت و نجابت اتصاف داشت و صفای باطن متصف بود - از اصحاب شیخ شهید شیخ اسحاق ختلانی است و عارف عالم شیخ محمد لاهیجی[5] شارح گلشن راز از خلفای اوست و چون سید را قدس سره حالی پیش آمد دعوی مهدویت[6] نمود و[7] هرکه اورا دیدی یارای انکار نداشت - گویند[8] آخر از آن حال برآمده و از آن دعوی برگشت، والله اعلم - وفاتش در عهد مرزا سلطان[9] ابوسعید گورکان در سنه تسع و ستین و ثمانمایه بوقوع آمد[10] -

---

۱ - ت : رسم ۲ - اصل و نسخه های دیگر : "بجدی" ندارد اضافه از روی ع ت و آفس ۳ - در همه نسخه ها العیدروسی ؛ متن تصحیح قیاسی ۴ - م م : الیمینی ۵ - اصل : لابجی ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶ - ع ت : مهدیت ۷ - اصل، م م و ع ت : "و" ندارد اضافه از روی آفس و ت و ج ۸ - ع ت : گو ۹ - اصل و ع ت : "سلطان" ندارد اضافه از روی م م، ت و آفس ۱۰ - ع ت : آید

باب دوم

باب دوم

در بیان علما و حکما و فضلائیکه معاصر سلطان ابوسعید گورکان انار الله برهانه بوده اند و در زمان آن بادشاه عالی جاه از عالم رفته هر چند که زمان بادشاهان سابق را نیز دریافته باشند ۔

عرب شاه عجمی قدس سرهٗ از معاصران سلطان ابوسعید گورکان بود و در اوائل[1] سال جلوس آنحضرت از عالم فانی رفته درسنه اربع وخمسین وثمانمایه - احمد ابن محمد نام داشت واصل از[2] روم است - علامهٔ وقت بود وصاحب تصانیف جیده -

ابن اسدل[3] شافعی علیه الرحمه وی نیز از معاصران سلطان شهید است و درسنه خمس وخمسین وثمانمایه از دنیا رفته - شاگرد یافعی[4] بود وشارح بخاری است - اعلم علمای دوران خود بود -

مولانا زین الدین دمشقی علیه الرحمه ابوالفرج کنیت داشت - حنبلی المذهب است[5] وبابن داؤد شهرت دارد - استاد شمنی[6] وابن همام[7] است وصاحب تصانیف کثیره از معاصران سلطان ابوسعید بود ودرسنه ست وخمسین وثمانمایه وفات یافته[8] -

شیخ ابراهیم تیرونی علیه الرحمه مالکی المذهب وصاحب مصنفات وعلامهٔ وقت بود - درسنه سبع وخمسین وثمانمایه درعصر سلطان شهید مرزا سلطان ابوسعید گورکان انار الله برهانه وفات یافت -

مبارک شاه قاهری علیه الرحمه حنفی المذهب بود وصاحب مصنفات وعلامهٔ روزگار - درسنه اثنین وستین وثمانمایه بعالم روحانی خرامید واز کشمکش جهان فانی وارست درعصر سلطان شهید -

احمد ابن محمد قلسان علیه الرحمه مغربی بود ومالکی المذهب - مختصر ابن حاجب[9] را شرح مشکلات نوشته ودرزمان سلطان ابوسعید از عالم رفته سنه ثلث وستین وثمانمایه -

---

۱- اصل، ت وآفس : اول ؛ تصحیح از روی ح، مم وع ت ۲- ع ت : "از" ندارد ۳- اصل: اسدل تصحیح از روی نسخه های دیگر ۴- ح : مافعی ۵- اصل وح : اوستاد ؛ تصحیح از روی ت، ع ت، مم وآفس ۶- شمنی التمیمی ۷- مم : همام ندارد ۸- ت : یافته ؛ ندارد

۹- ع ت : حاجت

شیخ ابوالفتح رحمه الله مرید و شاگرد جدّ خود است قاضی عبدالمقتدر - بطرق[1] جدّ خود فاضل و دانشمند بود - بحکم وصیت او بدوام درس و افادهٔ علوم مشغول بودی - بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعرها دارد - اورا با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها[2] است و از رسائل که تالیف اوست مفهوم می شود که طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم بروی غلبه[3] داشت - از همعصران سلطان ابوسعید میرزا ست - در سنه ثمان وخمسین و ثمانمایه وفات یافت[4] -

مولانا محمد[5] عرب علیه الرحمه در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش[6] پسندیده اخلاق بود واز علم وعمل بهرهٔ تمام داشت و دامن عرض[7] خود را باغراض دنیوی کمتر می آلوده[8] امارت را دوست می داشت و[9] چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد پیوسته بسخنان نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفهٔ خواطر مردم می نگاشت[10] بلکه مردم را بسلطنت او دعوت می نمود واز متابعت میرزا بابر منع می فرمود و در سنه ستین و ثمانمایه سید عبدالله نامی از جانب لرستان[11] در شیوهٔ سپاهیان بدار السلطنت هرات رسید[12] و با جناب مولوی در هوا داری میرزا علاء الدوله همداستان گردید - مقارن آن حال داروغان[13] هرات شخصی را که بطریق[14] تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بخدمت سید عبدالله مولانا محمد عرب مکاتیب آورده[15] بود، گرفته، پیش

---

۱ - آصفی: برطریقه؛ ع ت: بطریقه ۲ - ت: بحثها ۳ - مم: غالبه ۴ - ت: "وفات یافت" ندارد ۵ - اصل، ت، مم و ع: "محمد" ندارد اضافه از روی آصفی و ع ت

۶ - آصفی: روش ۷ - ع ت: عرض ۸ - ع ت: کمتر آلوده ۹ - ع و ع ت: که بجای و

۱۰ - اصل، ت و آصفی: میگماشته؛ تصحیح از روی ع، مم و ع ت ۱۱ - ع ت: کردستان

۱۲ - ت: "رسید و" ندارد ۱۳ - آصفی و ع ت: داروغگان ۱۴ - در همه نسخه: شخصی را بطریق متن تصحیح قیاسی ۱۵ - اصل و نسخه های دیگر: آورده تصحیح از روی ع ت

مرزا بابر آوردند - بنا بر آن مرزا بابر سید را بباخرز[1] فرستاد و جناب مولوی را[2] به سیستان گسیل کرد و جاسوس را بکشت و مولانا محمد هم در سیستان در عصر سلطان ابوسعید گورکان متوجه عالم آخرت گشت[3] این بیت از منظومات اوست ؎

کسی محرم شاه[4] بجز شاه نیست | زاحوال شه جز شه آگاه نیست

قاضی عبدالوهاب مشهدی علیه الرحمه از اصناف فضائل و کمالات بهره ور بود - در انشاء و نظم و نثر ید بیضا می نمود - یکی از ظرفا را در صنعت[5] مقلوب مستوفی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک[6] تاملی[7] کرده بهمان صنعت[8] جواب داد که برآید یارب - این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سائر وزرا مرزا بابر اعتبار و اختیار بیشتر داشت ، از نتائج طبع قاضی عبدالوهاب است ؎

وزیرش[8] که برای مسندش زیبد که روزی | فضای چرخ دیوانگه شود[9] خورشید غالیچه[10]
اگر مقدار گرد موکبش[11] داند فلک سازد | زماه چهارده زین سمندش را نهالیچه
مدار[12] مملکت دارای دوران آصف ثانی | وجیه الملک اسمعیل بن محمود بالیچه

مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان علیه الرحمه ولد مولانا عبدالله نسبش[13] از جانب مادر

۱- باخرز : ولایتی در خراسان که از سمت شمال به جام - رک : فرهنگ معین مجلد ۵ ص ۲۲۶

۲- اصل : "را" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۳- ع ت : گشته ۴- آفس و ع ت : شه

۵- در همه نسخه ها : صفت ؛ متن تصحیح قیاسی ۶- ع ت : اندکی ۷- ح و ع ت : تامل

۸- ح و ع ت : وزیری ۹- ح : شو ۱۰- ع ت : بالیچه ۱۱- ع ت : موکبش را

۱۲- آفس : بدار ۱۳- ت : نسبتش

مادر لقدوة المتبحرین فخر الملة والدین الرازی می رسد - مدتی در زمان شاهرخ میرزا درکمال احترام واعتبار می گذرانند[1] واز یمن خاقان سعید چندان تمول حاصل[2] کرد که هزار غلام زرخرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد - از جملهٔ آثار او حمامی است که در بازار ملک ساخته - منقولست که چون حمام باتمام رسید مولانا دران آمد یکی از مصاحبان پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده - جواب داد[3] که هشت دینار - آن سائل متعجب شد وحقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان بنّاء من این حمام ساخته اند و بنا برآن که غلام قلعی گر ندارم - هشت[4] دینار دارم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند - وفاتش در[5] روز شنبه بیست وهشتم جمادی الآخر سال[6] هشتصد و پنجاه وهشت بوقوع آمد درزمان سلطان ابوسعید گورکان انار الله برهانه - عمرش شصت وسه سال بود -

مولانا فتح الله تبریزی علیه الرحمه فاضل ویگانهٔ عصر بود و در صنوف علوم محسوس ومنقول[7] ماهر و درزمان سلطان ابوسعید مدتی مرتبه صدارت داشت و بمراتب درس وافاده نیز می پرداخت و طالبعلمان را از نتائج شریف بهره مند[8] می ساخت - وفاتش درهرات درسوم ماه ربیع الآخر سنه سبع وستین وثمانمایه درزمان سلطان ابوسعید انار الله برهانه واقع شد -

مولانا شریف الدین عبدالقهار جامی علیه الرحمه برادر افضل الانامی مولانا[9] نورالدین عبدالرحمن[10] جامی است بعضی از علمای آن[11] زمان درمطالعهٔ علوم ویرا فائق برحضرت مولانا می دانستند ومع ذلک درغایت تواضع

۱- ح وع ت : می گذرانید ۲- ع ت : "حاصل" ندارد ۳- ع ت : "داد که" ندارد
۴- آفس وت : دیروز هشت ۵- آفس : "در" ندارد ۶- ع ت : "سال" ندارد
۷- مم ، ع ت وآفس : معقول ۸- ت : بهره مندی ساخت ۹- اصل ونسخه های : "مولانا" ندارد اضافه ازروی آفس ۱۰- آفس : مولانا عبدالرحمن جامی ۱۱- اصل : آن ندارد اضافه ازروی نسخه های دیگر

وکسر نفس اوقات می گذرانید - وفاتش در سنهٔ ثمان[1] وستین وثمانمایه در عهد سلطان ابوسعید واقع شد - حضرت

مولوی در مرثیهٔ وی داد سخنوری داده که دو بیت[2] ازان اینست ؎

من بودم از جهان وگرامی[3] برادری[4]   در مسلک[5] اهل فضل گرانمایه گوهری

زان سان برادری که در اطوار علم وفضل   چون او نزاد مادر ایام دیگری

شیخ[6] صدرالدین رواسی علیه الرحمه از اکابر علمای زمان سلطنت ابوسعید است و بمزید

علم ودانش امتیاز داشت وهمواره اعلام افادهٔ نشر علوم دینیه می افراشت وجمعی کثیر از طلبهٔ علم ملازمت درس

وی می نمودند و[7] از مآثر طبع شریفش محظوظ می شدند - وفاتش[8] در شهور[9] سنهٔ ثمان[10] وستین وثمانمایه در زمان سلطان

ابوسعید واقع شد و دفنش در مزار چهل گزی و در بعضی کتب بنظر درآمده که شیخ صدرالدین لعمت خلافت از

شیخ زین الدین خوافی قدس سرهما[11] داشته واز اعاظم خلفای شیخ است صاحب تصرف وکرامت وباوجود درس افادهٔ

علمی بارشاد طالبان نیز می پرداخته وسلطان ابوسعید را بوی اعتقاد تمام بوده بحدی که چون شیخ وفات یافت

سلطان عالی شان پایهٔ نعش بر دوش مبارک خود نهاده[12] وبیک دست گرفتند وبدست دیگر رومال خود گرفته

---

۱ - اصل: "ثمان وستین وثمانمایه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۲ - ح: "بیت" ندارد   ۳ - ح: "گرامی" ندارد   ۴ - ح: برداری   ۵ - ت وع ت: سلک   ۶ - در اوائل حال چندین سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و در ولایت مصر وشام اربعینات برآورد وچون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفرائن که منشا ومولدش بود ساکن شد و در زمان ابوسعید از اسفرائن بدار السلطنت هرات خرامید رحل اقامت انداخت، رک، رجال کتب حبیب السیر ص ۱۳۷   ۷ - ح وع ت: "از" ندارد   ۸ - وفاتش در عاشر ماه رمضان سنهٔ احدی وسبعین وثمانمایه اتفاق افتاد و در جوش مدفون شد، حبیب السیر ص ۱۳۷   ۹ - ع ت: "شهور" ندارد

۱۰ - اصل: ثمان وستین وثمانمایه ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۱۱ - ح وع ت: قدس سره   ۱۲ - آفس وع ت: نهاده

اشک خود را پاک می کردند و چندر و مال از گریه تر شد و بتعظیم نعش تا سر پل خیابان هرات همراهی کردند

و از آنجا مراجعت فرمودند -

مولانا جلال الدین لطف الله علیه الرحمه از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا

بلوازم منصب قضا قیام می نمود و عزت و شوکت تمام داشت -

و از[1] اولاد عظامش شرف جهان **مولانا جمال الدین عبدالرحیم** صدر که قرب و محرمیت تمام بسلطان

ابوسعید داشته - سالها بمنصب صدارت سرافراز[2] بود -

جناب امارت مآب **امیر نظام الدین عبدالوهاب** داخل امرا بوده با لجمله خاندان وی خاندان

علم و دانش و عزت و قدرت بوده - وفاتش در بیستم[3] ذی الحجه سنه[4] احدی و سبعین و ثمانمایه در دارالسلطنت

هرات اتفاق افتاد[5] و فرزندانش بمراسم تعزیت داری قیام نمودند و سلطان عالی شان بمجلس عزا تشریف بردند

وایشان را پرسش نموده خلعتهای فاخره پوشانیدند -

مولانا شرف الدین عبدالقادر علیه الرحمه برادر کلان مولانا کمال الدین عبدالرزاق صاحب کتاب

مطلع السعدین است در علوم معقول و منقول فرید عصر بود و یگانهٔ دوران - در سنه تسع و ستین و ثمانمایه وفات

یافت و در مقبرهٔ منورهٔ شیخ بهاء الدین عمر قدس سره مدفون شد -

---

۱ - ت : "و" بجای "و از" ۲ - ع ت : سرفراز ح : سرافراز ۳ - اصل و نسخه های دیگر:

"سیم" یعنی سوم تصحیح از روی آ منس و حبیب السیر ، رک ؛ حبیب السیر (فهرست رجال) ص ۱۳۸

۴ - اصل ، ع ت و م م : "سنه" ندارد اضافه از روی ت و آ منس و ح ۵ - نعش مولانا لطف الله

را از هرات ببخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند - رک ؛ رجال حبیب السیر ص ۱۳۸

مولانا فاضل علیه الرحمه در سلک افاضل سمرقند انتظام داشت و بر شرح شمسیه[1] حاشیه دارد که اهل علم و دانش آن[2] را می پسندند - در زمان سلطان شهید مغفور سلطان ابوسعید از عالم انتقال نموده -

خواجه مرید دیوانه علیه الرحمه از اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره است و معاصر سلطان ابوسعید مرزا انارالله برهانه خالی از جذبه و دیوانگی نبود و بواسطه نشاء[3] جنون[4] که داشت پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفهٔ ضمیر می نگاشت - در آن ایام که[5] میان سلطان حسین مرزا و سلطان ابوسعید گورکان مخالفت شده این مطلع بنظم آورده

چشم داریم ازان شمع سعادت پرتو که جهان را بدهد روشنی از سر نو

این معنی[6] بعرض سلطان ابوسعید رسیده فرموده : تا بطریقهٔ پنهانی خواجه را شهید کردند - وکان ذلک فی سنه اثنی[7] وسبعین وثمانمایه -

خواجه موید علیه الرحمه بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سائر اولاد شیخ ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مشتثنی[8] می نمود[9] و همواره بوعظ و ارشاد فرق عباد اشتغال داشت[10] و سلطان ابوسعید نسبت بآنجناب شرائط تعظیم و احترام بجا می آورد - در زمان سلطان شهید از عالم رفته - این بیت[11]

---

۱ - اصل : شمیسه ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ، شمسیه کتابی ست مختصر در منطق تالیف کاتبی قزوینی، قطب الدین رازی و تفتازانی بر آن شرح نوشته اند ۲ - ع ت : دانش را می پسندند

۳ - ح : فشاد ۴ - ح ت و ع ت : تعشق ۵ - ع ت و ح : "که" ندارد

۶ - ح و ع ت : "معنی" ندارد ۷ - اصل ، ت و م م : "اثنین وسبعین وثمانمایه" ندارد اضافه از روی آفس ، ع ت و ح

۸ - ح : مستی ۹ - ع ت : بود ۱۰ - آفس : داشت بتکرار آمده است ۱۱ - ح و ع ت و م م : "این بیت" ندارد

ازوست[1] سه

از مه روی تو آئنه جهان ساخته اند　　　وندران آئینه جانزانگران ساخته اند

سید غیاث الدین فضل الله زادکانی علیه الرحمه بوفور فضائل و محاسن خصال از اقران و اماثل مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران می نمود - خطوط را در غایت[2] خوبی می نوشت و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام ایام[3] مفتخر و سرفراز گشتی - در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الآخر سنه سبع و ستین و ثمانمایه در هرات وفات یافت[4] -

حافظ غیاث الدین علیه الرحمه از اجلهٔ علمای زمان و حافظ قرآن و محدث دوران، داعیان[5] هرات بود و بنظر حضرت سید قاسم تبریزی رسیده و ملازمت شیخ بهاء الدین عمر و والد بزرگوار وی شیخ نور الدین محمد قدس الله اسرارهم بسیار کرده و نزد سلطان ابوسعید مرزا قرب تمام داشته بمرتبه که گاه گاهی بالای تخت مرزا می نشست و مثنوی مولوی روم می خواند - انتقال وی از عالم فانی در زمان مرزا سلطان ابوسعید بوقوع آمد -

مولانا سراج الدین قیصری علیه الرحمه رومی الاصل و حنفی المذهب، یگانهٔ روزگار و علامهٔ دهر[6] بود - مختصر جامع کبیر را شرحی در کمال لطافت نوشته - از معاصران سلطان ابوسعید بود و سنه خمس و ستین و ثمانمایه عالم فانی را وداع نمود -

---

۱ - آ مف : اوست　　　۲ - ع ت : بغایت　　۳ - اصل : انام ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر　　۴ - بقول مصنف حبیب السیر سید غیاث الدین در گورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد - رک : رجال حبیب السیر ص ۱۳۲　　۵ - ع ت : واعیان

۶ - آ مف و ع ت : عصر

مولانا سعد الدین نائلی قاہری علیہ الرحمہ علامۂ زمان و مشہور بابن زہیری[1] است۔ تصانیف مفیدہ بسیار کردہ۔ از معاصران سلطان ابوسعید گورکان بود و در عمرو ی سنہ سبع و ستین و ثمانمایہ سفر اخروی برگزید۔

شیخ ابراہیم دمشقی علیہ الرحمہ عالم بود۔ بعلوم ظاہری و باعلای مرتبہ دانش اتصاف داشت مختصر صحاح[2] جوہری از تصنیفات اوست۔ شافعی المذہب بود و در سنہ سبعین و ثمانمایہ در زمان میرزا[3] سلطان ابوسعید گورکان عالم فانی را پدرود کرد و در مرتبۂ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ آسائش اختیار نمود۔

شیخ نور الدین احمد الطائی[4] علیہ الرحمہ بعلم و دانش یگانۂ آفاق بود۔ تنقیح[5] الحاوی و خزانۃ اللآلی[6] از جملہ مصنفات آن عالم علوم آفاقی است۔ از معاصران مرزا سلطان ابوسعید بود[7] و در سنہ احدی و سبعین و ثمانمایہ وفات یافت۔

شمنی التیمی[8] علیہ الرحمہ در اسکندریہ بود[9] از معاصران سلطان ابوسعید است۔ صاحب تصانیف مفیدہ مثل حاشیۂ بیضاوی و مواقف و عضدی[10] و شرح مختصر وقایہ و مطول است و در علم حدیث و فقہ و سائر علوم درجۂ عالی داشت و در سنہ اثنی و سبعین و ثمانمایہ رخت ہستی بعالم نیستی کشید و از کشاکش علم و دانش وارست و در ہمین سال **علامہ مرعشی[11] احمد حلبی حنفی** صاحب کنوز الفقہ وغیرہ بعالم آخرت رو آورد۔

۱۔ اصل : بابن زبیری تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر ۲۔ صحاح : صحاح اللغت ۳۔ اصل و م م : "میرزا" ندارد اضافہ از روی آمنس، ت، ع ت و ح ۴۔ ح و ع ت : الطاسی ۵۔ ع ت : بتنقیح الحادی ۶۔ ع ت : خزانۃ الملالی ۷۔ آمنس و ع ت : بودہ ۸۔ اصل : التیمی؛ تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر ۹۔ آمنس : می بود ۱۰۔ ع ت : عضیدی ۱۱۔ م م : مرعیشی : ع ت : مرعی

باب سوم

باب سوم

در بیان شعرائیکه معاصران سلطان ابوسعید گورکان بودند و در عصر
آن بادشاه دین پناه عالم فانی را وداع کرده هرچند که زمان بادشاهان سابق را نیز
دریافته باشند ۔

شیخ آذری اسفراینی[2] علیه الرحمه از مشاهیر شعرای زمان خود بود و[1] همواره مدح سلاطین گفتی و در مدح شاهرخ سلطان میرزا[3] این قصیده از وست ؎

چیست آن آبی که تخم فتنه را بر میکند   خسرو گردون ز سهم[4] او سپر می افگند

و درین[5] قصیده داد[6] سخنوری می دهد بعضی از فضلا اورا در جواب قصیدهٔ سلمان امتحان کردند. بر وجهی گفت که پسندیدهٔ همه آمد. پادشاه اسلام خواست که[7] اورا ملک الشعرائی[8] دهد. درهمان ایام نسیم عالم تحقیق بر ریاض خاطرش وزید اسم[9] و رسم گذاشته طالب طریق فقر و فنا شد و دست از سود و زیان برافشانده و بصحبت[10] شیخ محی الدین طوسی غزالی رسید و ازو اخذ طریقه نموده کتب احادیث بخدمت وی گذرانده و چون وی وفات یافت رجوع بنورالدین شاه نعمت الله ولی قدس سره نمود[11] و مدتی در خدمت سید گذرانده اجازهٔ خرقهٔ تبرک یافت و پس ازوی بعضی از اولیاء الله را دیده، ریاضت و مجاهدت پیش گرفت و پای قناعت در دامن همت کشید[12] و سی سال بر جادهٔ طاعت نشست و بدرخانهٔ هیچکس از اهل دولت نرفت و سلاطین بزیارت وی آمدندی[13]

۱- در همه نسخه ها: "و" ندارد اضافه از روی ع ت   ۲- اصل: اسفرائی؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر
۳- اصل و نسخه های دیگر: "میرزا" ندارد اضافه از روی ع ت   ۴- آفس، ع ت و ح: ز سهم او سپر   ۵- ع ت: و در قصیده   ۶- اصل، ت و م م: "از داد سخنوری . . . تا در جواب قصیده" ندارد اضافه از روی آفس و ع ت
۷- اصل: "که" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۸- ع ت: ملک الشعرا   ۹- ح: رسم و اسم
۱۰- ع ت: و لصحبت   ۱۱- اصل: نمودند؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۱۲- ع ت: کشیده
۱۳- اصل و ح: آمدند؛ تصحیح از روی ع ت، آفس، ت و م م

وچون درسن کهولت بطریق درویشان مائل شده بود ونوبتی[1] از اسفرائن بحجاز شتافت وبعد از گزاردن حج اسلام وطواف مرقد معطر منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والتسلیمات عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت - سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند وطریق[2] احترام مسلوک[3] داشته انعام واحسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان[4] از توطن دران ولایت اباکرد[5] واین بیت در سلک نظم آورد ع

من ترک هند وجیفهٔ جیپال[6] گفته ام | باد بروت چونه بیک جو نمی خرم[7]

وزآنجا باسفرائن[8] شتافته بادای طاعات وعبادات[9] مشغول گردید - و فاتش درسنه ست وستین وثمانمایه واقع بود ولفظ[10] خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود - کتاب عجائب الدین وجواهر الاسرار از مصنفات شیخ آذری است و دیوان اشعار بلاغت آثارش درمیان ابنای روزگار اشتهار دارد - احتیاج بنوشتن نیست -

مولانا طوطی علیه الرحمه درسلک شعرای زمان[11] سلطان ابوسعید گورگان انتظام داشت - درسنه ست وستین وثمانمایه مرغ روح وی قفص[12] قالب شکسته برياض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود - مرزا بابر نسبت باو التفات وعنایات بسیار می نمود واین مطلع از نتائج طبع نقاد[13] اوست ع

۱- در همه نسخه ها : نوبت ؛ متن تصحیح قیاسی ۲- ع ت : بطریق ۳- اصل ونسخه های دیگر : سلوک ؛ متن تصحیح قیاسی ۴- ح ، آ فض و ع ت : "من الایمان" ندارد ۵- ت : کرده

۶- اصل : جیبال ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ، ت ش و م ن ۷- م ن : بیک جونمی خرم

۸- اصل ونسخه های دیگر : باسفرائی ؛ تصحیح از روی ع ت ۹- م م : عبادت ۱۰- اصل وح : "لفظ" ندارد اضافه از روی ت ، آ فض ، ع ت و م م ۱۱- آ فض و ع ت : "زمان بسلطان ابوسعید گورگان" ندارد ۱۲- قفص = در زبان فارسی قفس ۱۳- در همه نسخه ها : نقاد ؛ متن تصحیح قیاسی

جہان[1] کہ حجرۂ شش طاق وخانۂ دو درست   زچار رکن بساطش فغان[2] الحذر ست

ومولانا طوطی شاعر خوشگو بوده - در روزگار دولت ابوالقاسم بابر شہرت گرفته[3] - قصیده را[4] متین می گوید و بمدح سلطان مذکور قصائد غرا دارد وفضلا قصائد[5] اورا بر قصائد اقران او ترجیح می نہند و اوباوجود شاعری از طب نیز وقوف[6] داشته وقت سکرات این غزل گفته ؎

وقت آن شد که دل از دام ہوس باز رہد   طوطی روح ز بیداد قفس باز رہد

تا بکی جور رقیب وستم[7] یار کشد[8]   وقت شد کز ستم[9] ناکس وکس باز رہد

ومولانا در آوان جوانی بعالم جاودانی شتافته صاحب حبیب السیر آورده که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در ضبط تاریخ وفاتش لفظ "خروس" یافته وگفته ؎

فصیح زبان[9] طوطی آن شاعری   که بودستش ز بکر معانی عروس

چون طوطی برفت این عجب طرفه بود   که تاریخ شد فوت اورا "خروس"

میر اسلام[10] غزالی علیه الرحمه در سلک شعرا منتظم است از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود ودر طلب علم طب[11] وحکمت ممارست - کامل می نمود وگاہی بنظم اشعار نیز مشغولی[12] می کرد ودر قصائد کمال فصاحت وبلاغت بجا می آورد - در[13] مجالس النفائس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم

۱- ع ت : "جہان که خانه نه طاق وحجرۂ دو دراست"   ۲- ع ت : فغان که الحذر   ۳- آفس و ع ت : گرفت   ۴- ع ت : را ندارد   ۵- م م : قصیده   ۶- آفس : وقوفی

۷- ع ت : کشتم   ۸- آفس : که ستم   ۹- در ہمه نسخه ہا : "زبان" ولی زمان در حبیب السیر رک، مجلد۴ ص ۶۱   ۱۰- صاحب طبقات عیناً ترجمۂ میر اسلام را از حبیب السیر نقل کرده است، رک، ح س مجلد۴ ص ۶۱   ۱۱- ح : تمام   ۱۲- در ہمه نسخه ہا : مشغول گردد؛ تصحیح از روی ت   ۱۳- ع ت : ودر

ابیات ازان قصیده[1] که مشتمل است بر مدح میرزا علاءالدوله و مطلعش اینست، توان دریافت ع

شاید اجلال را بی ملک او[2] نبود لباس   بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس

و میر اسلام در زمان حکومت امرا هزاراسپی در بلخ مقیم بود و بعد ازان از عالم انتقال نمود -

مولانا سیمی علیه الرحمه از انواع فضائل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و بشش قلم خط نوشتی - مردی مستعد و ذوفنون بود - اول در نیشاپور بودی بعد ازان در مشهد مقدسه رضویه ساکن شد و بمکتب داری و ادبی[3] اشتغال داشتی و در علوم ادبیه در روزگار خود نظیر نداشت و رنگ آمیزی کاغذ و[4] ساختن سیاهی و افشان و تذهیب حق او بود و درین علوم رسائل دارد و اولاد اکابر در مکتب او می خواندند و بحسب تجربه مکتب او را مبارک می دانستند و هر که شاگرد وی بود در دولت و عظمت ترقیات می کرد و مولانا از دنیا باندکی مثل عوام قناعت کرده، فارغ البال بود و مطلعها گفتی و معماهای وی بین الفضلا متداول است و او راست این معما که چندین اسم مختلف ازان استخراج می یابد ع

بر لب بام آمد آن مه گفت باید مرد[5] نشست   کافتاب عمر[6] اینک بر سر بام آمده است

و گویند که در عهد شاهزاده سلطان[7] علاء الدوله در معرکه ای، خواص و عوام جمع بودند و در مجلس دهل و نقاره می زدند، سه حکایت که بعضی[8] از ابیات آن حکایات مصنوع بوده، در یکروز دو هزار بیت[9] نظم کرده بنوشت بنابرآن این بیت را در انگشتری خود نگاشت ع

---

۱ - اصل، ع ت، م م و ح: "قصیده" ندارد اضافه از روی ت و آفش   ۲ - م ن: وی   ۳ - ع ت: ادبی

۴ - اصل و نسخه های دیگر: "کاغذ و" ندارد اضافه از روی آفش   ۵ - م م: مرد نه   ۶ - ت: عمرت

۷ - اصل و نسخه های دیگر: "سلطان" ندارد اضافه از روی ع ت   ۸ - اصل، ت، م م و ح: بعض؛ تصحیح از روی آفش و ع ت   ۹ - ح و ع ت: "بیت" ندارد

یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت   سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل بود بواسطه علت جوع[1] طعام بسیار میل می نمود و این حکایت ازو[2] مشهور است نوبتی شخصی در مجلس[3] گفت که[4] مولانا سیمی بیست من خرما می تواند خورد[5] و دیگری ازین معنی استبعاد کرده باهم بمبلغی شرط بستند[6] و بیست من خرما بر داشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقاً در آن[7] روز[8] مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک، چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرماها[9] را نزدیک به فراش[10] من بنهید تا ببینم که بهم بکجا می رسد چون بموجب فرموده عمل نمودند، دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت[11] خرما می گرفت و می خورد تا هیچ نماند - آن گاه ازان دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودند یا بی دانه - گفتند: هیچکس خرما[12] را با دانه نمی خورد - گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف درمیان شما پیدا نشود - وفاتش در زمان سلطان ابوسعید گورکان واقع شد در سنه ثمان وستین وثمانمایه -

درویش باباعلی خوش روان علیه الرحمه درویش پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود[13] و هم در آن زمستان[14] که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت بادشاه کامگار شتافت والتفات وعنایات بسیار یافت -

درویش منصور سبزواری علیه الرحمه بصفت تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت

۱- اصل: "جو" تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۲- آفس: "ازو" ندارد   ۳- ح س: مجلسی   ۴- اصل و نسخه های دیگر: "که" ندارد اضافه از روی آفس   ۵- ح، مم و ع ت: تواند خورد   ۶- در همه نسخه ها: بستد؛ متن تصحیح قیاسی   ۷- ح: "روز" ندارد   ۸- اصل: "آن" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۹- اصل: خرما؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۱۰- ح: فروش   ۱۱- ح و ع ت: مشت؛ یکبار آمده است   ۱۲- مم: خرما   ۱۳- ح و ع ت: "بود" ندارد   ۱۴- اصل و ح و مم: هم در زمستان؛ تصحیح از روی آفس، ع ت و ت

اوقات گذرانده پیوسته نقش فضائل و کمالات بر صحیفۂ خاطر می نگاشت - در فن عروض و صنائع شعری شاگرد مولانا یحیی[1] سیبک[2] بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست می نمود و در علم عروض دو رساله تالیف کرده و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرائط اهتمام بجا می آورده - مطلع قصیدۂ درویش این است[3]

بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار[4]

از جمله منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است

موجود چو ذرۂ بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک[5] و بد نتوان کرد

ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آنرا کو قبول کرد رد[6] نتوان کرد

گویند میر علی شیر نوائی با درویش عقیدت و اخلاص بسیار داشت و همواره طالب صحبت وی می بود و حضرت قطب المحققین مولانا عبد الرحمن جامی را نیز با درویش التفات خاطری بود - وفاتش در عصر سلطان ابوسعید گورکان واقع شد -

امیر شاهی علیه الرحمه موسوم به قملک بود چون نسبش به سربداران سبزوار می پیوسته و مذهب شیعه داشت، شاهی تخلص می نمود - مرزا بایسنقر اورا طلبید و[7] گفت مناسب آنست که این تخلص را بما گذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مزین گردانی قبول نکرد بنا بر[8] این مرزا بایسنقر تا آن مهر سپهر سخنوری کم التفات بود گویند روزی امیر شاهی با جمعی از ابنای جنس ببدگاه آن بادشاه عالی جاه رفت مرزا بایسنقر آن جمع

---

۱ - ت: "یحیی" ندارد ۲ - ع ت: شیبک ۳ - اصل: "اینست که" تصحیح از روی نسخه های دیگر

۴ - اصل: وصل یار ؛ تصحیح از روی آ، مم و ت ، ع ت: اصل: یار ، ح: وصل کار

۵ - اصل: "و نیک" تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶ - ح: رد ندارد ۷ - ع ت: "و" ندارد ۸ - ع ت: بر آن

را طلبیده امیرشاهی را بار نداد و امیرشاهی[1] در آن باب این غزل گفت ؎

ای[2] که در بزم طرب جام دمادم می‌زنی   خون دل ناخورده چند از[3] عاشقی دم می‌زنی

حیف از آن باده که با اهل تنعم[4] می‌کشی   ضائع آن تیری که بر دلهای بی غم می‌زنی

مشهور است که امیرشاهی در مدت عمر دوازده هزار بیت گفت و از آنجمله هزار بیت که اشتهار یافته انتخاب نموده دیوان ساخت و تتمه[5] را بآب البطال بشست و آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمائر تمامی اکابر وفضلای بنی آدم افتاده - وفاتش در استراباد در شهور سنه ثمان وخمسین و ثمانمایه روی نمود - نعش او را در سبزوار برده در[6] مقبره آبا و اجدادش دفن کردند عمرش از هفتاد متجاوز بود - خواجه[7] اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گزاری گفته ؎

گو شود زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار   زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار

فضلا متفق اند که سوز خسرو و الفاظ حافظ و نازکیهای حسن و خیالات کمال را کلام امیرشاهی جامع است و از ایجاز[8] واختصار بحدی کوشیده که فوق آن متصور نیست و در انواع هنر نظیر نداشت در[9] خط وکتابت وتصویر وعلم موسیقی و آئین معاشرت وندیمی بی مثل بوده وغزلیات وی مشهورتر از آنست که حاجت بنوشتن باشد این قطعه از وست وقتیکه میرزا بایسنغر او را پایان جمعی نشانده بود گفته بود ؎

۱- اصل : امیرشادران ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۲- ت : "ای که در" ندارد

۳- ع : "چندان"   ۴- اصل : متغم ، ع ت : نیتعم ؛ متن تصحیح قیاسی   ۵- تتمه : بمعنی . . . بقیه ، باقی مانده . . . رک فرهنگ عمید مجلد اول ص ۵۳۹   ۶- ع : "در" ندارد

۷- خواجه اوحد سبزواری یعنی خواجه فخرالدین اوحد سبزواری   ۸- ت : ابحار

۹- ع ت : "و" بجای "در"

شاہا مدار دَور فلک در ہزار سال | چون من یگانۂ ننماید بصد ہنر
گر زبر دست ہرکس وناکس نشانیم | اینجا لطیفہ ایست بدانم من اینقدر
بحریست مجلس و در بحر بی خلاف | گوہر بزیر باشد وخاشاک برزبر

شیخ کمال تربتی علیہ الرحمہ سرآمد ظرفا وخوش طبعان ولایت خراسان بودہ واز شعر ومعما وقوفی تمام داشت در اواخر حیات بحرمین[1] شریفین رفت وبگزاردن حج اسلام وطواف روضہ منورہ سید انام علیہ افضل الصلوٰہ والسلام فائز شد وچون مراجعت نمود در وطن خود تربت، وفات یافت در زمان میمنت نشان سلطان شہید سلطان ابو سعید گورکان۔ گویند او مرد دانا ومورخ وحکیم شیوہ وخوش طبع بود ودر تعصب وتشیع مثل ابنای جنس خود غلو نداشت وطریقۂ انصاف را از دست نمی[2] داد ودر مناقب ائمہ معصومین وخاندان طیبین وطاہرین قصائد غرا دارد ومدتی در بازار شیراز بساط افگندی وبمناقب خوانی مشغول شدی وترکیب وادو[3]یہ فروختی وقوت[4] خودرا ازان حاصل کردی ومردم را بوی اعتقادی بود واورا رعایت کردندی روزی ابراہیم سلطان ابن مرزا شاہرخ اورا طلب کرد وگفت از مذاہب اربعہ کدام مذہب بہتر است مولانا گفت ای سلطان عالم بادشاہی درون خانہ نشستہ وآن خانہ چہار در دارد از ہر در[5] کہ درآمدہ شود سلطان را توان دید، جہد باید کرد کہ لائق خدمت سلطان شوی از در سخن مگو۔ سلطان باز پرسید کہ متابعان کدام مذہب بہتر اند۔ گفت: صالحان ہرقوم۔ سلطان را این سخن خوش آمد بانعام واحسان مولانا را رخصت داد۔

سید کمال علیہ الرحمہ در شعر بمرتبہ مہارت داشت کہ فوق آن متصور نباشد قصیدۂ دارد کہ دوازدہ ہزار بیت مصنوع ازان استخراج می یابد۔ امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفائس مرقوم قلم

۱۔ ح وع ت: بحرمین الشریفین ۲۔ اصل: نمی داشت؛ تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر ۳۔ ع ت: داودیہ
۴۔ ح: وقع ۵۔ اصل وح: "در" ندارد اضافہ از روی نسخہ ہای دیگر

خجسته رقم گردانیده که در[1] بدائع اشعار سید کمال الدین آنچه شاید[2] من شد آنست که در مرثیه خواجه ابوالنصر پارسا قدس سره[3] - قصیده ای در سلک نظم کشیده که چند بیت ازان قصیده ازین قبیل بود که از هر مصرع آن[4] تاریخ فوت خواجه مستفاد[5] می شد و چند بیت تمام ازان خبر می داده و چند بیت[6] دیگر آن صفت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خلل[7] نبود - این مطلع از جمله منظومات اوست ؎

ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جانرا   بر خاک نشانده قد تو سرو روانرا

و مسکن سید بلخ بوده و همانجا وفات یافت[8] -

خواجه یوسف برهان علیه الرحمه در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتظم بود و در طریق فقر[9] و تجرد[10] سلوک می نمود - از فن موسیقی وقوفی تمام داشت - از مصنفاتش ترسیلی مشتمل بر منشات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفائس مسطور[11] ؎

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب   اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب

خواجه فخر الدین اوحد علیه الرحمه در فنون علوم صاحب وقوف بود بتخصیص در علوم نجوم و احکام

---

۱ - اصل، ح و ع ت : "در" ندارد اضافه از روی آفس، ت و م م   ۲ - ع ت : هشاید

۳ - اصل و نسخه های دیگر : "قدس سره" ندارد اضافه از روی ح و ع ت   ۴ - اصل : "آن" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۵ - اصل : "مستفاد" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۶ - ت : "بیت" ندارد   ۷ - ع ت : خجل   ۸ - م ن : سال ولادت و وفات سید کمال را نیاورده ولی می نویسد که سید کمال نود و نه سال زیسته ؛ رک ، ص ۲۰۸

۹ - در همه نسخه ها : فخر ؛ متن تصحیح قیاسی   ۱۰ - م م : تجرید   ۱۱ - ت : مسطور است

نظیر نداشت و در شعر و شاعری سرآمد عصر بود و در خط و انشاء و طب و تواریخ یگانهٔ آفاق بود[1] بالجمله حکیمی صاحب فضل و مستعدی بجامعیت او در روزگار او نبود و باوجود چندین کمالات بطریقهٔ فقرا و درویشان زندگانی کردی و پدر[2] او از اعیان سبزوار بودند و همواره در صحبت او ظرفا و مستعدان می بودند و امرا و وزرا خدمات پسندیده نسبت بوی بجا می آوردند و خواجه آن حال را صرف جلیسان می نمود و بجز ذکر خیر و کتابی چند یادگار نگذاشت گویند هزار مجلد فارسی و عربی جمع نموده بود و بخط خود اصلاح و مقابله کرده و چون مدت عمرش بهشتاد و یک سال رسید دامن عصمت از خاکدان پرمحنت درچید[3] و بمعمورهٔ جاوید خرامید و کان ذلک فی سنه ثمان و ستین و ثمانمایه و خواجه تمام عمر بتجرد[4] گذرانده و بجز سخن اولادی نداشت[5] و دیوان او[6] مشتمل است بر قصائد و مقطعات و غزلیات - همه اوستادانه گفته - این چند بیت از قصیده ایست که در منقبت امام علی موسی رضا گفته رضی الله عنه[7]

گردون فراشت رایت بیضای آفتاب	وز پرده های دیده شب شست کحل خواب
صبح سمن عذار چو خوبان شوخ چشم	پرده ز رخ فگند و برون آمد از حجاب

و[8] در مدائح آن حضرت گفته

سرخیل اصفیای مکرم که ذات او	ایزد ز خاندان کرم کرده انتخاب
در راه شرع قافله سالار انس و جان	دریای علم و مسئله آموز شیخ و شاب

---

۱ - اصل: "بود" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲ - آ فس و ع ت: پدر آن ۳ - در همه نسخه ها: جید؛ متن تصحیح قیاسی ۴ - ع ت: تجرد ۵ - آ فس و ع ت: نگذاشت

۶ - اصل: "او" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۷ - آ فس: رضی الله تعالی عنه

۸ - ع ت: "و" ندارد

بر باد داده خاکِ درش[1] آبروی بحر — آتش فگنده مهر رخش در دل سحاب

آب از هوای ابر نوالش[2] در ارتعاش — آتش ز شوق دشمن جاهش در التهاب

با علم او زمین نزند لاف از درنگ — با عزم او زمان[3] نکند دعوی شتاب[4]

و این قصیده را سراسر نیک گفته این چند بیت از[5] برای آنکه اہل سخن به بینند، نوشته شد و چون خواجه راجعی از مصاحبان بتاہل دلالت می کردند، در معذرت بعضی از آنہا این قطعه گفته ــ

ہمدمی میگفت اوحد را در اثنای سخن — کای[6] تو آگاه از رموز چرخ و راز آسمان

ہم باستحقاق ملک فضل را مالک رقاب — ہم باستعداد اقلیم سخن[7] را قہرمان

مرہم[8] طبع گہر رایت[9] چرا کرده است قطع — چون مسیحا رشتۂ پیوند از وصل زنان[10]

مرد را ہرگز نگیرد چہرۂ دولت فروغ — تا بنور زن نه پیوندد[11] چراغ خانمان[12]

حیف باشد غنچه سان بر جان خود بستن گره — چند روزی کاندرین باغیم چون گل میہمان

گفتمش ای یار نیکو[13] خواه میدانم یقین — کز نکو خواہان نمی آید بجز نیکی گمان

وصل زن ہرچند باشد پیش مردم کامجوی — روح و[14] راحت را کفیل و روح و قالب را ضمان

لیک با او شمع صحبت در نمی گیرد از آنکه — من سخن از آسمان می گویم او از ریسمان

۱ـ ع ت: درشن ۲ـ ج: نوازش ۳ـ مم: زبان ۴ـ ع ت: خوی در شتاب

۵ـ آمفس و ج: "از" ندارد ۶ـ اصل، ت، مم: کی؛ تصحیح از روی ع ت، آمفس و ح

۷ـ ج: "سخن" ندارد ۸ـ ع ت: مرہم ۹ـ اصل: رایت؛ تصحیح از روی نسخه ہای دیگر

۱۰ـ ع ت: زمان ۱۱ـ در ہمه نسخه ہا: پیوند؛ متن تصحیح قیاسی ۱۲ـ مم و آمفس: خان و مان

۱۳ـ اصل و نسخه ہای دیگر: نیک؛ تصحیح از روی ت ۱۴ـ ع ت: روح راحت

امیر شرف الدین علیه الرحمه صاحب حسب و نسب بود طبعی لطیف و اشعار دل پذیر داشت و در عهد سربداران[1] آبای وی از[2] وزرا بوده و در عهد شاهرخ سلطان امیر شرف الدین کفیل مهابت سلطانی بود و منصب پیشوائی ناحیهٔ سبزوار داشت و این چند بیت از وست که در جواب قصیدهٔ امیر خسرو دهلوی گفته ؎

تا چند ز مستی سر و پا را نشناسیم	خود را نشناسیم و[3] خدا را نشناسیم
از آب و هوای تن ما روح ملول است	حکمت بود کاب و هوا را نشناسیم
ما یوسف جان را بدو سه قلب خریدیم	معذور همی دار بها را نشناسیم
میریم و سلام وزرا را نگزینیم	سوزیم و فریب وزرا را[4] نشناسیم

و سید شرف الدین در حدود سنه ست و خمسین و ثمانمایه بدرجهٔ شهادت رسید در زمان فرخنده نشان سلطان ابوسعید گورکان انارالله برهانه -

شیخ طاهر علیه الرحمه مشهور است بشیخ زاده طاهر - مردی خوش طبع و خوشگو بود و بروزگار سلطان ابوسعید و سلطان بابر در هرات سکونت داشت و با فضلای آنجا اختلاط می کرد - اشعار دل پذیر دارد و غزل نیکو می گوید - در آن[5] ایام غزلی از وی شهرت عظیم یافت و پسندیدهٔ اهل دانش افتاد و شعرا و فضلا اکثری جواب آن گفتند لیکن چنانکه غزلی[6] وی صاف و لطیف آمده از دیگری نیامد[7] و آن غزل این است ؎

تا آرزوی آن لب میگون کند کسی	بسیار غنچه وار جگر خون کند کسی

۱- اصل : سربدالان ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۲- ع و آفس : "از" ندارد ۳- ع ت : "و" ندارد ۴- ح و ع ت : "را" ندارد ۵- آفس : درهمان ۶- در همه نسخه ها : غزل ؛ متن تصحیح قیاسی ۷- ع ت : نیامده

منعم مکن که هیچ بجایی نمی رسد | سعئی که در[1] نصیحت مجنون کند کسی
خلقی نصیحتم کنند[2] ومن بران که آه | از دل چگونه مهر تو بیرون کند کسی
دل می برند و یاد اسیران نمی کنند | یارب بدلبران جهان چون کند کسی
گفتی که طاهر از پی خوبان وگرم رو[3] | دیوانه را علاج بافیون کند کسی

و در همین عصر سلطان ابو سعید طاهری ابیوردی دیگر بوده که او نیز طبعی رسا داشت و زیبا سخن است و در عصر سلطان شهید از عالم رفته ـ

خواجه محمود علیه الرحمه مردی لطیف و خوشگو بود چون از خود پسندی خالی نبوده فضلا و شعرا باوی طبع هموار نداشتند وگاهی بهجو[4] وی زبان می کشادند ناچار غربت گزید[5] و ببدخشان رفت[6] و آنجا عزت تمام یافت و اموال کثیر بدست آورد و تاجری اختیار نمود و بحدی مالدار شد که بروزگار[7] سلطان ابوسعید بمالداری شهرت داشت وچون در دار السلطنت هرات مرزا سلطان ابوسعید بباغ زاغان جشن کرد شعرای اطراف در تهنیت آن جشن اشعار گزرانیدند[8] خواجه محمود نیز این قصیده گزراند[9] ع

ای سدهٔ رفیع ترا سدره آستان | از چار طاق قدر تو یک طاق آسمان
صحن طرب سرای ترا نزهت[10] ارم | کز پاس[11] کبریای ترا رونق جهان

و این قصیده اکثر پسندیده و خوب است و سلطان پسند نمود[12] و خواجه را انعام[13] و نوازش فرموده[14] ـ وفاتش

---

۱ ـ ع: "در" ندارد   ۲ ـ ع؛ مم و آفس: کنند و بران که آه   ۳ ـ آفس: گرم رو
۴ ـ آفس: گاهی زبان بهجو   ۵ ـ ع ت: گیرند   ۶ ـ ت: "و" ندارد   ۷ ـ اصل: بردرگار؛
تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۸ ـ در همه نسخه ها: گذرانیدند؛ متن تصحیح قیاسی   ۹ ـ در همه نسخه ها: گذراند؛ متن تصحیح قیاسی
۱۰ ـ ع: است   ۱۱ ـ ع ت: کرپاس   ۱۲ ـ ت ع ت و مم: نموده   ۱۳ ـ مم و آفس: نوازش و انعام   ۱۴ ـ آفس: فرمود

درسنه اثنی وسبعین وثمانمایه بوقوع آمد در زمان سلطان سعید انار الله برهانه و آن مال که جمع کرده بود نصیب دیگران شد ـ

طبقۂ خامسہ

طبقۂ خامسہ

وآن نیز مشتمل است بر سہ باب

باب اوّل

باب اول

در بیان اولیا و اصفیا و مشایخ که معاصر بودند بمیرزا عمر شیخ ابن سلطان ابوسعید گورکان و در عصر آن بادشاه عالی جاه از عالم رفته هر چند که زمان پادشاهان سابق را نیز دریافته باشند و مدت بادشاهی آنحضرت از سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه تا سنه تسع و تسعین و ثمانمایه بیست و شش سال بوده۔

شیخ ابوسعید آبریز قدس سرهٗ بزرگ و مجذوب و مستقیم الاحوال بود و در عهد میرزا عمرشیخ
از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود در سنه اربع وتسعین وثمانمایه یکسال پیش از وفات قطب الاقطاب
ناصرالدین خواجه عبیدالله احرار قدس سره و حضرت خواجه ویرا بسیار معتقد بودند و بحضرت[1] ایشان در کمال
اخلاص و اعتقاد و ارادت بود و ملازمت آنحضرت بسیار می کرد و در وقت فوت وی حضرت خواجه فرمودند
که در وقت وفات خواجه علاء الدین غجدوانی[2] خواجه ابونصر پارسا وعظ گفته و فرموده که خواجه علاء الدین در همسائگی
ما بودند و ما در حمایت عنایت[3] و برکت و همت ایشان بودیم - ایشان بجوار رحمت حق پیوستند اکنون محل
ترس است - شیخ ابوسعید درین همسائگی از جمله مستغفرین بودند و مادام که درمیان جمعی استغفار باشد
بلا و عذاب منقطع است و استغفار آن نیست که کسی بزبان استغفرالله گوید بلکه می باید که همه اعمال واقوال[4]
وی موجب مغفرت باشد واین عزیز که از میان ما رفت ازین قبیل بود جَزَاہُ اللّٰہُ عَنَّا خَیْرًا[5] وشیخ ابوسعید از
اولاد واحفاد بابا آبریز است که از کبار اصحاب حضرت شیخ عمر باغستانی بوده صاحب جذبات عظیمه و خوارق وکرامات
جلیله وازوی پرسیده بودند که شما را آبریز چرا می گویند - فرمود : وقتیکه حق سبحانه وتعالی روز ازل گل آدم
می سرشت من آب بر آن گل می ریختم آنروز مرا آبریز لقب شد وشیخ برهان الدین آب ریز نیز از اولاد و

۱- اصل : " از وبحضرت ایشان . . . تا وارادت بود " ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۲- مم و ع ت : غجدانی ۳- آ نس و ع ت : وعنایت ۴- ع ت : افعال

۵- اصل و نسخه های دیگر : خیراة ؛ تصحیح از روی ت و مم

۶- مم : خیر

احفاد بابا آبریز بود و هم[1] عصر حضرت سید قاسم تبریزی قدس سرهما - گویند روزی شیخ[2] برهان الدین بدیدن سید قاسم آمده و سید را مربع نشسته دیده[3] خوش[4] نکرده و گفته که شما[5] شیخید، هرگاه[6] شما مربع نشینید مریدان شما خواهند خسپید[7] - از شما این نوع نشستن مناسب نیست و چندان مبالغه کرده که سید را بدو زانو نشانده و این معنی بر مریدان سید دشوار آمده و بعد از آن که سید بطهارت برخاسته آغاز تعرض بشیخ برهان الدین کردند[8] و سخنان مشکل توحید از وی پرسیده - وی گفت: من اینها نمی دانم این مقدار می دانم که باغبان سید بعد از سه روز می میرد[9] و سید را مرض فلج[10] عارض می شود و برخاسته و بیرون آمده - چون سید از طهارت خانه[11] بیرون آمدند، پرسیدند که این عزیز کجا شد - اصحاب قصه را گفتند[12] - سید ایشان را بران تعرض ملامت کرده[13] و چون سه روز گذشت[14] آنچنان شد که وی گفته بود -

ناصرالدین خواجه عبیدالله احرار قدس سره از تمامی مشائخ ترکستان و ماوراالنهر بمزید

جاه و جلال و خوارق و کرامات ممتاز[15] بود - سلطان زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت[16] ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربائجان نسبت بآن حضرت ارادت و اخلاص تمام داشتند واز فرمودهٔ وی تجاوز نمی کردند و سلطان

---

۱ - اصل و نسخه های دیگر: و در عصر؛ متن تصحیح قیاسی ۲ - اصل و نسخه های دیگر: "شیخ برهان الدین" ندارد اضافه از روی آفس ۳ - اصل: دید؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۴ - اصل و نسخه های دیگر: "خوش نکرده و" ندارد اضافه از روی آفس ۵ - اصل و نسخه های دیگر: "شما شیخید" ندارد اضافه از روی آفس ۶ - آفس: وقتی که ۷ - آفس: خسپید ۸ - در همه نسخه ها: کرده اند؛ متن تصحیح قیاسی ۹ - ع ت: می برد و سید ۱۰ - ع ت: افلیخ ۱۱ - اصل و نسخه های دیگر: "خانه" ندارد اضافه از روی آفس ۱۲ - اصل و نسخه های دیگر: گفته اند؛ تصحیح از روی ع ت ۱۳ - ع ت: کرد ۱۴ - آفس و ع ت: گذشته ۱۵ - ع و م م: مختار ۱۶ - ع ت: بدایت

سعید در تمشیت[1] امور ملک و ملت پیوسته از حضرت خواجه اذن گرفته کار کردی[2] و از وی پیاده در سرا پیش رفته، لوازم کمال ارادت بجا آورد[3] و لادت با سعادت وی در سنه[4] وشمانمایه بوده و چون سال عمر شریف وی بهشتاد و نه رسیده[5] هشتاد و نه روز موافق عمر شریف بیماری کشیده در سنه خمس وتسعین وثمانمایه روح پر فتوحش بعالم بالا خرامید پس از فوت او باندک زمانی جمعیت ماوراالنهر به پریشانی تبدیل یافت۔
نام والد شریف وی خواجه محمود ابن خواجه شهاب الدین شاشی است که نبیرهٔ خواجه محمد نامی بود و خواجه محمد نامی از اکابر اصحاب و احباب شیخ ابوبکر قفال شاشی بوده که در دانش کسبی و[6] وهبی همتا نداشت و والدهٔ احرار الاولیا دختر خواجه داؤد[7] ابن خواجه خاوند طهور[8] ابن شیخ عمر باغستانی است که بشانزدهم واسطه بعبدالله ابن عمر خطاب می رسد و پیر ارادت آنحضرت مولانا محمد[9] یعقوب چرخی بود[10] که از[11] اعاظم خلفای خواجه[12] بزرگ خواجه[13] بهاءالدین نقشبند قدس سره[14] بود - در چار سالگی نسبت[15] آگاهی بجناب الهی بر کمال داشت و چون بسن دوازده

۱ـ ت: تمشیت ۲ـ اصل: کاری کردی؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۳ـ ع ت: بجا می آورد

۴ـ سال ولادت خواجه احرار درست نیست بنا براین که عمر خواجه احرار هشتاد و نه سال بود و وفات در سال هشتصد و نود و پنج بوقوع آمد بنا براین سال ولادت خواجه هشتصد و شش باشد - چنانچه مصنف خزینة الاصفیا می نویسد که ولادت با سعادت خواجه احرار در رمضان سال هشتصد و شش بوقوع آمد ومولد وی در قریه باغستان است که از توابع ملک تاشکند است - ص-۵۸۵ ۵ـ ع ت و آفس: رسید

۶ـ ع ت: کسبی و وهبی ۷ـ اصل: دواؤد؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸ـ اصل: ظهور؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۹ـ ت، آفس، ع و م م: "محمد" ندارد ۱۰ـ آفس: بوده

۱۱ـ ع: "از" ندارد ۱۲ـ ت: جوجه ۱۳ـ اصل: جوجه؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۱۴ـ آفس: "قدس سره" ندارد ۱۵ـ درهمه نسخه ها: "نسبت" ندارد اضافه از روی آفس

رسیدمی فرمود که گمان چنان بود که هیچکس از مخلوقات از آفریدگار خود غافل نیست ـ بعد ازان معلوم شد که این
عنایتی ازلی است که بعضی را[1] بدان مخصوص ساخته اند ـ و احوال آنحضرت را[2] از رشحات و مقامات که آنرا جمع میر
عبدالاول و مولانا شیخ گویند، توان دریافت که دران کتب بتفصیل ذکر فقر و تجرد آنحضرت در ابتدا و غنا و تمول
در انتها و ملاقات وی با کابر اولیا و شفقت و مرحمت بکافهٔ انام مذکور[3] است ـ

مولانا قاسم علیه الرحمه از اجلّه[4] اصحاب و سابقان و مقبولان احرار الاولیاء بود و از بس که
در متابعت حضرت خواجه فانی بوده مردم اورا سایهٔ حضرت خواجه می گفتند و کیفیت استغراق و بیخودی بروی غالب
بود و[5] حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نهایت اعتقاد نسبت بوی[6] داشتند و می گفتند که مولانا قاسم درین نسبت همچون
نان اشکنه کرده است در[7] روغن، و همه مشامات وی ازین نسبت مملوست و وفاتش روز دوشنبه ششم ذی الحجه
سنه احدی و تسعین و ثمانمایه بوقوع آمد در عهد میرزا عمر شیخ ـ قبر وی در محوطه ملایان ست، پیش روی مولانا
علی غران[9] و در حین دفن وی آنجا حضرت خواجه فرمودند که شاید کسی را بخاطر رسد که عامی را پیش روی دانشمندی
دفن کردن چگونه باشد و حال آنکه گذشتگیهای مولانا قاسم چهل[10] مولانا علی را بار بود پس گریان[11] شدند و
فرمودند مولانا[12] قاسم را درین عالم کسی نشناخت ـ قدر و کمال او دران عالم ظاهر خواهد شد ـ

۱ـ اصل: "را" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۲ـ آفس: "را" ندارد   ۳ـ ت: مشهوراست
۴ـ آفس، ام م و ع ت: از جمله اجلّه   ۵ـ اصل و نسخه های دیگر: "و" ندارد اضافه از روی نسخه آفس
۶ـ اصل و نسخه های دیگر: "بوی" ندارد اضافه از روی آفس   ۷ـ ع ت: "و" بجای "در"
۸ـ خ ا: بروز دوشنبه ششم ذی الحجه سنه ششصد و نود وفات یافت ص ۵۲۸ جلد دوم   ۹ـ اصل:
علمی غران ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۱۰ـ در همه نسخه ها: جهل ؛ متن تصحیح قیاسی   ۱۱ـ ع ت: کریان
۱۲ـ ت: "مولاناسم" که سهو کاتب است

مولانا جعفر قدس سرهٗ عالم و عارف و کامل و از خلص اصحاب[1] احرار الاولیا است و کیفیت استغراق و بیخودی بروی غالب بود - در نماز قرأت دور و دراز کردی و در رکوع و سجود مکث بسیار و سر از سجده بدشواری برمی داشت و آثار غلبات جذبات[2] از چشمان مبارک او[3] ظاهر و پیدا بود و بسبب پیوستگی وی بحضرت خواجه آن شد که روزی در مبادئ حال از تحصیل علوم رسمی ملول شد و منجذب بطریق اولیا گشت۔ شب در خواب دید که بملازمت احرار الاولیا آمده و پرسیده که بنده بخدا کی می رسد ؟ فرمودند : وقتیکه از خود فانی گردد - چون بیدار شد[4] ازین خواب عظیم متاثر گشت[5] و بخدمت حضرت خواجه آمده اول سخنی که از وی پرسیدند همین بود که مولانا بنده بخدا کی می رسد ؟ وقتیکه از خود فانی گردد - وفات او در سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه واقع شد در زمان مرزا عمر شیخ انار الله برهانه -

مولانا[6] برهان الدین ختلانی قدس سرهٗ از کبار اصحاب خواجه احرار است دانشمند و متبحر و در سن خرد سالی تحصیل علوم متداوله کرده بود و[7] اهالی سمرقند او را دانشمند مادر زادی می دانستند و مولانا قریب چهل سال در خدمت حضرت[8] خواجه گذرانده بمراتب اولیا رسیده بود - وفات مولانا در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه هشت[9] روز پیش از مولانا جعفر از عالم انتقال نموده -

---

۱ - اصل : "اصحاب" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲ - ع ت : و جذبات ۳ - آفس : "او" ندارد

۴ - ع ت و آفس : شده ۵ - آفس و ع ت : گشته ۶ - برای تفصیل ترجمهٔ احوال مولانا برهان الدین ختلانی رجوع کنید خزینة الاصفیا مجلد دوم ص ۵۸۰ - ۵۸۱ ۷ - ت و ع : "و" ندارد ۸ - اصل و نسخه های دیگر : "حضرت" ندارد اضافه از روی آفس ۹ - ع ت : بیست ، خ ا : وفات خواجه برهان الدین ختلانی در سال هشتصد و نود و سه روبروی خواجه احرار در سمرقند بوقوع آمد و در گورستان ملایان که بسمرقند است ، مدفون شد - مجلد دوم - ص ۵۸۱

شاه عبدالله شطاری قدس سرهٗ سطوت و شوکت ظاهر و باطن داشت - از اولاد شیخ بزرگوار شیخ شهاب الدین سهروردی است - مرشد وقت خود بود و در تلقین اذکار و اشغال که مخصوص و متعارف سلسلهٔ شطاریه است، متعین و متفرد[1] - مریدان او را حضرت اعلیٰ می گفتند - خلیفهٔ شیخ محمد عارف است که بچند واسطه بشیخ ابو یزید بسطامی می رسد و این سلسله را شطاریه و عشقیه و بسطامیه نامند - علم دعوت و طریق اذکار و روش اشغال[2] که در سلاسل مشهوره بنای سلوک و اساس رہنمونی برانست، همه[3] را ورزیده و از بزرگان فرا گرفته بود و بسیاری از بزرگان را ملازمت کرده - در عصر مرزا عمر شیخ[4] ابن سلطان ابوسعید در سنه تسعین[5] و ثمانمایه ترک تعین نموده[6] بخلوت کده لاتعین خرامید و در مندو آسوده - گویند او بطمطراق عظیم بالباس سیاه باعلم و نقاره گرد عالم گشتی و بهر شهری که رسیدی بمشائخ آن شهر پیغام کردی که درویشی باین اندیشه گرد عالم می گردد که هر که به[7] از و بمراتب معنیٔ کلمهٔ توحید رسیده باشد، بیاموزد[8] و اگرنه[9] خود آمده از وی تعلیم گیرد[10] -

شاه عالم گجراتی قدس سرهٗ او نیز از معاصران مرزا عمر شیخ[11] است در بیستم جمادی الثانی سنه ثمانین و ثمانمایه بعالم روحانی سفر[12] گزیده و در رسول آباد گجرات قبر اوست - سید[13] محمد نام داشت - پسر میانگی قطب عالم گجراتی است - از مبادئ حال بغیر[14] از کسب دانش و بینش کاری نداشت و بجز اکتساب[15]

۱- اصل: منفرد؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۲- اصل، ع، و مم: اشتغال؛ تصحیح از روی ع ت، ت و آفس

۳- ح: "را" ندارد ۴- اصل و نسخه های دیگر: "عمر" ندارد اضافه از روی آفس ۵- اصل و ت: تسع و ثمانمایه که واضحاً مغلوط است؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶- آفس: کرده ۷- ع ت: بهتر ۸- آفس: او را بیاموزد ۹- ع ت: وگرنه ۱۰- ع ت: کرد ۱۱- اصل و نسخه های دیگر: شیخ عمر، تصحیح از روی آفس و ع ت

۱۲- ت: مقر ۱۳- ع ت: سید مخدوم ۱۴- ح و ع ت: بجز کسب ۱۵- مم و ت: اکتاب

فضائل و کمالات صوری و معنوی اندیشه نمی گماشت تا آنکه باعلی مراتب برکات و کرامات و خوارق عادات رسید - گویند هرکرا از صادقان و ارادتمندان نظر برچهرهٔ نورانی وی افتادی بی اختیار سر بسجده نهادی - مولانا سراج الدین ملتانی نام عزیزی که جامع علوم ظاهری و حاوی کمالات معنوی[1] بود ، بقصد آنکه اورا ازین روش ناپسندیدهٔ شرع که سجدهٔ مخلوق ست ، منع نماید - پیش وی آمد چون نظروی بر جمال شاه افتاد بیخواست سر بر زمین نهاد - شاه گفت مولانا سجده بمخلوق[2] روا نیست گفت چه کنم که طاقت نماند -

نورالدین مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرهٔ عارف و عالم ربانی بود و در سبع عشر و ثمانمایه متولد شد[3] ونسب شریف وی بامام محمد شیبانی می رسد که یکی از صاحبین امام ابوحنیفه کوفی بوده - والد شریف وی مولانا نظام الدین احمد نام داشت و از مشاهیر اهل علم و تقوی بود[4] و بامر قضا و فتوی اشتغال می نمود و دران سال[5] که حضرت مخدوم متولد شد[6] ، خاقان مغفور شاهرخ سلطان بر تسخیر ممالک عراق و فارس دست یافته بود - حضرت مخدوم هم در صغر[7] سن باآنکه هنوز بحد بلوغ شرعی نرسیده بودند ، بدرس ملایان محقق حاضر شده ، بقرأت شرح مفتاح و[8] مطول اشتغال داشتند و قوت مطالعه و کیفیت مباحثهٔ ایشان و غلبه و استیلا بر هم سبقان بلکه بر اوستادان[9] امری مشهور و مقرر بوده وچون بدرس محققان در می آمدند هر شبهه که از نتائج طبع مستعدان درمیان می افتاد بر بدیهه دفع می کردند و هرروز دو سه اعتراض خاص از آثار طبع شریف خود می گذاشتند و می رفتند و بنا بر بعضی از رسوم علوم که بازبسته بسماع است بمجلس درس اہالی روزگار حاضر می شدند و اگرنه درنفس الامر

۱ـ ح وع ت : باطنی ۲ـ ع ت : مخلوق ۳ـ ع ت و ت : شده

۴ـ اصل : "بوده" تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵ـ ح : "سال" ندارد

۶ـ ع ت : شده ۷ـ ت : دراین سن ۸ـ اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۹ـ آفس وع ت : استادان

احتیاج بتلمذ کسی نداشتند و هرگز در ایام تحصیل و جوانی بدر اهل دنیا نرفته و همیشه در زاویهٔ فقر و فاقه پای همت در دامن صبر و قناعت کشیده داشتند تا آنکه مضمون سخن شیخ نظامی بر ایشان صادق آمده

چون بعهد جوانی از بر تو — بدر کس نرفتم از در تو

همه را بر درم فرستادی — من نمی‌خواستم تو[1] می‌دادی

وحضرت مخدوم از ایام طفلی هرگز[2] خالی از عشق و محبت صوری[3] نبوده اند تا آنکه شبی[4] از مفارقت صوری یکی از متعلق خاطر مجروح و متالم بوده اند حضرت مولانا سعدالدین را در واقعه دیده که فرموده رو[5] و در یاری گیر که ناگزیر تو باشد ازین واقعه تاثیری عظیم در خود یافته بخراسان شتافته اند و شرف قبول حضرت مولانا سعدالدین کاشغری دریافته و باندک فرصتی شوقی عظیم و ربودگی[6] قوی حاصل کرده گویند چون مخدوم صید مولانا شدند مولانا فرمودند امروز شاهبازی بدام ما افتاد و حق سبحانه[7] بصحبت این[8] جوان جامی برما منت نهاد و در مبادیٔ حال حضرت مخدوم بامر حضرت مولانا ریاضات و مجاهدات شاقه اختیار کرده بود[9] و از خلق مجتنب و محترز می بودند - بعد از کمال چون درمیان خلق درآمده طریق محاوره و اسلوب مکالمه از خاطر شریف رفته بود بتدریج الفاظ مالوفه بخاطر شریف ایشان می آمده و کمالات و بزرگیٔ آنجناب در علم و دانش و شریعت وطریقت فوق آنست که توان گفت و نوشت[10] و اشعار آنجناب مشهورتر از آنکه احتیاج باستشهاد باشد -

---

۱ - ع ت : چو ۲ - ع ت : "هرگز" ندارد ۳ - ت : صوری و معنوی ۴ - ع ت : "شبی" ندارد

۵ - اصل، م م و ت : رو دریاری گیر ، آفس : رو داد و یاری گیر ، ع ت و ح : رو داد ریای کبرکو ؛ متن تصحیح قیاسی ۶ - م م و ع ت : در بودگی ۷ - م م : اجل سبحانه ۸ - اصل : "این" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۹ - ت و م م : کرده بود ۱۰ - اصل : "گفت و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

وفاتش در سنهٔ ثمان وتسعین وثمانمایه بوقوع آمد چهل وچهار تصنیف یادگار گذاشتند از انجمله تفسیر بعضی از قرآن وشواهد النبوه ونفحات وشرح[1] فصوص ونقد النصوص و در فاخره وشرح کافیه است این غزل که در مقام مبارک نجف[2] فرموده از اشعار آنحضرت بطریق تبرک ایراد افتاد

قد بدا مشهد مولای اینخو اجلی	که شاید شد ازان مشهدم انوار جلی
روضش آن مظهر صافی است که بر صورت اصل[3]	آشکاراست دروعکس جمال ازلی
چشم از پرتو روضش بخدا بینا شد[4]	جای آن دارد اگر کور نشود معتزلی
زندهٔ عشق بمردست ونمیرد هرگز	لایزالی بود این زندگی ولم یزلی
جامی از قافله سالار[5] ره عشق ترا	گر بپرسند که آن کیست علی گوئی علی

شیخ اسماعیل حرّبی[6] قدس سرهٗ از اولاد عالی نژاد عقیل ابن ابی طالب است از معاصران مرزا عمرشیخ بود و[7] در زمان سلطنت وی از عالم گذشته در سنهٔ خمس وسبعین وثمانمایه شیخ عظیم الشان و صاحب کرامات وخوارق عادات[8] بود -

مولانا شمس الدین محمد بتاوکانی قدس سرهٗ[9] ازمعاصران مرزا عمرشیخ بوده ودرعصروی از عالم گذران بآخرت روآورد در[10] سنهٔ احدی وتسعین وثمانمایه - عارف وقت واز خلفای حضرت شیخ

---

۱ - نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص   ۲ - آفس : "نجف" ندارد   ۳ - دیوان : اهل

۴ - اصل، آفس، ع ت و ح : می باشد ، مم : مینا شد ؛ تصحیح از روی ت   ۵ - اصل : سار ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۶ - ت : حربی   ۷ - اصل، ح : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

۸ - اصل وت : عادت ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۹ - مم : "قدس سرهٗ" ندارد

۱۰ - در همه نسخه ها : "و در" تصحیح از روی ت

زین الدین خوافی بود و از ملازمت قطب المحققین مولانا عبدالرحمن جامی و دیگر مشائخ وقت نیز بهره ها برداشته کامیاب مقاصد صوری و معنوی بوده -

مولانا علاء الدین آبیزی[1] قدس سرهٗ از کبار اصحاب مولانا سعد الدین کاشغری است و بعد از نقل حضرت مولانا رجوعی بآستانهٔ مولانا عبدالرحمن جامی[2] نیز داشته و جناب مولوی بارها می فرمودند که طینت مولانا علاء الدین و فرزند او[3] مولانا غیاث الدین از خاک پاک سرشته شده[4] است و شیوه مولوی مکتب داری بوده و این شغل را پرده کار و قباب روزگار خود ساخته بود - خدمت مولوی می فرمود که چون ملازمت حضرت مولانا سعد الدین کردم، متردد شدم که بتمام ترک تحصیل نمایم یا گاهی مشغولی بعلم نیز کنم درین اندیشه در حجره در[5] آمدم و از درون بستم - ناگاه آوازی شنودم که ترک نمای و بیاسای - حال برمن بگشت و از حجره برآمدم نزدیک بگورستان رسیدم دیوانهٔ[6] دیدم - گفتم پیش وی روم، به بینم که چه می گوید چون نزدیک رسیدم[7] گفت[8] حالی که در مدرسه بودی ترا نگفتم که ترک نمای و بیاسای - متحیر شدم و برگشتم - داعیهٔ ترک غالب شد و بهمان قدم پیش حضرت مولانا سعد الدین آمدم - ایشان مراقب[9] نشسته بودند[10] سر برداشته فرمودند سعد الدین[11] اطرح وافرح مثلی مشهور است ازین سخن ایشان بتمام خاطرم از تردد برآمد و ترک تحصیل بی حاصل نمودم و ملازمت ایشان را لازم گرفتم - وفات مولانا علاء الدین روز دوشنبه بود و[12] اواسط ماه جمادی الثانی سنه اثنین وتسعین وثمانمایه - از سخنان مولانا است که می فرمودند[13]

---

۱ - آفس و ع ت : انبری، ت و ح : آنبیری ۲ - ح و ع ت : مولانا عبد جامی ۳ - ع ت : آن

۴ - اصل : سرشده است ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵ - اصل : آمدم بدون در ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶ - مم، ت و ع ت : رسید ۷ - ح و ع ت : "گفت" ندارد ۸ - مم : مراقبه

۹ - اصل : بودم ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۰ - اصل و نسخه های دیگر : "سعد الدین" ندارد اضافه از روی ع ت

۱۱ - اصل و ت : "او" تصحیح از روی آفس، ح، ع ت و مم ۱۲ - ح : فرمودند

طالب را سه چیز لازم است که ازان گریز نیست - دوام وضو و حفظ نسبت[1] و احتیاط در لقمه - هم می فرمودند که حصول نسبت[2] نه بکار می شود و نه بیکار[3] - بکار نمی شود اگر نا قابلست[4] و بیکار نمی شود اگر قابلست -

شاه نعمان[5] قبچاقی[6] قدس سره از معاصران میرزا عمر شیخ[7] است و در زمان آن[8] بادشاه غفران دستگاه از عالم رفته در سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه و قبر وی نزدیک تعلقه[9] اسیراست - پدران وی از دشت قبچاق[10] بهند آمده در دهلی رحل اقامت گستردند او مرید و خلیفه شیخ محمد ضیا است و رهنمای وی در طریقت سید نظام الدین بوده که خلافت از سلطان الاولیا شیخ نظام الدین بداؤنی[11] داشته - گویند وفات شاه نعمان در غره[12] ربیع الاول بود و هر سال در ایام عرس وی تا پنجروز مردم گرد مزار وی جمع می شدند و از جاهای دور می آیند و بمرادات خود می رسند -

شیخ کبیر یمنی قدس سره مولد حضرت شیخ حضرموت[13] است که یکی از شهرهای یمن است در مبادئ حال و آوان طلب اکثر دیار عرب و عجم را سیاحت کرده بودند[14] و بعد ازان بیست سال در حرم مجاورت نموده و در وقت خود مرجع طالبان و شیخ حرم بوده[15] و صاحب کرامات و خوارق عادات ، و چون از یمن بمکه آمدند مدت یکسال متصل هیچ طعام و شراب نخوردند و نیاشامیدند و از طواف حرم نیارامیدند و دران مدت یکسال از پای ننشستند

۱- ح: نسب ، ع ت: نیت ۲- ح: نسب ۳- ع ت: و نه بکار ۴- اصل و نسخه های دیگر: ناقابلیت ؛ تصحیح از روی ع ت ۵- ع ت: نعمان ؛ ندارد ۶- اصل: قجاقی ؛ متن تصحیح قیاسی ۷- اصل: شیخ عمر ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸- اصل و م م: "آن" ندارد اضافه از روی ت ، ح ، آ ف س و ع ت ۹- ح: تعلقه ۱۰- همه نسخه ها: قجاق ؛ متن تصحیح قیاسی ۱۱- ع ت: بدوانی ۱۲- آ ف س و ع ت: غره ۱۳- آ ف س: حضرموة ۱۴- اصل: کرده بود ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۵- اصل: بود ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

مگر در قعود تشهد - وفاتش در عصر بادشاهی[1] مرزا عمر شیخ واقع شده در سنه ست وتسعین وثمانمایه - گویند بعضی از کبار مشائخ مصر در خواب دیده بودند که یکی از اعاظم اولیا نابینا می شود و[2] بمرتبه قطبیت[3] کبری وغوثیت عظمی می رسد و[4] دو سال دران مرتبه متمکن بوده وفات می یابد - در همان ایام دو چشم شیخ عبدالکبیر پوشیده شد و دو سال دیگر در قید حیات بوده در مکه معظمه[5] نقل کرد -

شیخ حسین صوفی قدس سره صاحب کمالات ظاهری وباطنی بوده[6] واز معاصران مرزا عمر[7] شیخ و در عهد وی از عالم انتقال نمود در سنه ثمان وثماینن وثمانمایه و بر مثنوی مولوی روم قدس سره[8] شرحی نوشته که بزرگی وعظمت وی ازان تحریر ظاهر وپیدا است جوینده[9] را مطالعه آن نصیب باد -

شیخ فخرالدین گنج اسرار جونپوری قدس سره از اولاد والا نژاد شیخ فرید شکرگنج است واز معاصران مرزا عمر شیخ و در زمان وی از عالم رفته - صاحب کمالات ظاهری وباطنی بود و مشرب اویسیان داشت چنانچه می فرموده هر کمالی که نصیب من شده از دولت عقل کامل و خرد دوربین است و بار منت هیچ کس بر دوش سلوک من نیست واین ابیات شیخ نظامی می خواند

خرد شیخ الشیوخ راه تو بس — ازو[10] پرس آنچه می پرسی نه از کس

بسیاری از بزرگان بوی ارادت دارند درزمان خود مرجع طالبان بود و[11] سلاطین روزگار نیاز مندی واعتقاد

۱- اصل، ح وم م: بادشاه؛ تصحیح از روی آفس، ع ت وت ۲- اصل ونسخه های دیگر: "و" ندارد اضافه از روی ع ت

۳- ح: "قطبیت" ندارد ۴- اصل ونسخه های دیگر: "و" ندارد اضافه از روی آفس ۵- اصل: "معظمه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۶- ع ت وآفس: بود ۷- ع ت: "عمر" ندارد

۸- ح، م م، ع ت وآفس: قدس الله روحه ۹- ع ت: جوبند ۱۰- ع ت: ازو پرا نچه

۱۱- اصل، ح وم م: "و" ندارد اضافه از روی ع ت، ت وآفس

تمام بآستانۂ وی داشتند ـ

شیخ بهاء الدین گنج روان قدس سرہٗ از معاصران مرزا عمر شیخ است و در زمان وی وفات یافت ـ خلیفہ پدر خود شیخ فخر الدین ثانی است و نظر خاص از طرف مخدوم جہانیان نیز داشتہ و بحکم وی در آنجا جا گرفتہ و از کسی چیزی قبول ننمودہ ـ گویند اوقات گذروی و خدا پرستانی کہ در صحبت وی بودندی[1] آن بود کہ دیگہا را پر آب کردہ بر دیگدان نشاندی و وقت حاجت فرود آوردی کپچری[2] سیر روغن بیرون کشیدی و بکار بردندی و ہمین سبب گنج روان لقب یافت ـ

مولانا عبد اللہ فرنخودی قدس سرہٗ از معاصران مرزا عمر شیخ است و در زمان وی از عالم رفتہ ـ عالم[3] و عارف و کامل بود ـ ظاہری آراستہ و باطنی پیراستہ داشتہ و از یاران و ہمتایان مولانا علاء الدین مکتب دار و مولانا روجی[4] بودہ ـ

شیخ نور الدین احمد مندوی قدس سرہٗ از نبائر گنجشکر است از پتن ملتان بصوب مالوہ در زمان سلاطین خلج آمدہ[5] و در کوہستان مندو ریاضت و مجاہدات[6] بسیار کشید[7] و بحدی مجاہدہ پیش گرفت کہ بر نفس فیروزی یافتہ بمقام مشاہدہ رسید ـ شکری[8] بر کمال داشت و فرورفتگی از روش وی ظاہر و پیدا بودہ ـ جانوران پرندہ درندہ[9] ہموارہ گرد وی می بودند و او را از آن خبری نبود و از درندہا[10] بوی آزاری نمی رسید ـ از معاصران مرزا[11] عمر شیخ است انار اللہ برہانہ و در زمان او عالم فانی را پدرود کردہ ـ از سنمان ایام ہشیاری

---

۱ ـ ت : بودند ۲ ـ مم : کجری ۳ ـ ع ت : "عالم" ندارد ۴ ـ ع ت : روحی

۵ ـ آفس ؛ ع ت و ح : آمدو در ۶ ـ آفس ، ع ت : مجاہدت ۷ ـ مم : کشیدہ

۸ ـ ع ت : مسکری ۹ ـ اصل و نسخہ ہای دیگر : درمندہ ؛ متن تصحیح قیاسی ۱۰ ـ ح : فرزندہا

۱۱ ـ اصل و نسخہ ہای دیگر : "مرزا" ندارد اضافہ از روی آفس

اوست که فرموده" هرکه با حق سبحانهٗ آرام گرفت تمامی درندها با وی رام شدند" ۔

شیخ داؤد اساؔلوی قدس سرہٗ مرید سید برہان الدین قطب عالم بخاری است ہستیٔ حق سبحانهٗ و ہستیٔ عالمیان نصب العین وی بود ہرگاه ذکر کردی وقت لاالٰہ گفتن بجز پیراہنی، از وجود وی اثری ندیدندی و چون الا اللہ گفتی باز بحال آمدی ۔ ہشتم ذی الحجہ از عالم رحلت کرد از معاصران مرزا عمر شیخ بود انار اللہ برہانهٗ ۔

خواجه حسین ناگوری قدس سرہٗ از اولاد شیخ حمید الدین ناگوری است بسیار بزرگ و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه، و جامع در علوم شریعت و طریقت و حقیقت بود وؔ اہل روزگار بر ولایت و عظمت وی اتفاق داشتند ۔ مدتی در خدمت پیر خود شیخ کبیر در گجرات گذرانید و سالها مجاورت خواجهؔ معین الدین نمود و اول کسیکه بالای قبر شریف خواجه عمارت کرد اوست ۔ تفسیری دارد مسمی به "نور النبی" بر ہر جزوی از قرآن مجلدی جدا نوشته و حل تراکیب و بیان معنیؔ بتفصیل و تسہیل ہر چه تمامتر کرده و بر قسم ثالث مفتاح شرحی نوشته و رسائل وؔ مکتوبات دیگر نیز دارد و سوانح شیخ احمد غزالیؔ را شرحی کرده ۔ مولع بود به محبت سید کائنات خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و ہر چه اورا بود از خانه و باغ ہمه را در تسمیه نسبت بدانؔ حضرت کرده، وقف نموده بود ۔ گویند که کشاکشؔ وی از آنجا شد که روزی طعامی برای خود از لعبیهؔ عرس

---

۱ ۔ ع: ساولی، ع ت: سیاولی، آفس و ت: اساولی   ۲ ۔ ع ت: "و" ندارد

۳ ۔ ت: خوجه   ۴ ۔ آفس: معانی   ۵ ۔ اصل: "و" ندارد اضافه از روی نسخه ہای دیگر

۶ ۔ اصل: عربی؛ تصحیح از روی نسخه ہای دیگر   ۷ ۔ آفس: برآن   ۸ ۔ مم و آفس: کشایش

۹ ۔ زفات مہمان و جشن عروسی؛ فرہنگ عمید مجلد دوم ص ۱۳۳۲

بجهت وقت افطار نگاهداشته بود - چهار کس از مردانِ غیب مبتلا بعلت جذام[1] بحدیکه ریم وخون از ناخن ایشان می چکید آمدند و ازوی درخواست طعام[2] کردند - همان طعام[3] که برای خود نگاهداشته بود حاضر آورد هرچهار خوردند و باقی مانده[4] را بوی دادند که بخورد او بغلبه حال وکمال تعطش همه را بخورد و همان ساعت اورا فتحی دیگر رو داد - از معاصران مرزا عمر شیخ است و در عصر وی بعالم[5] فانی رفته حکایات ومقامات وی بسیار است واینجا همین قدر کافی است -

راجی حامد شه قدس سره از معاصران مرزا عمر شیخ بود و در عصر آن[6] بادشاه غفران پناه از دنیا بعقبی رو آورده - مرید شیخ حسام الدین مانکپوری است بزرگ وصاحب نسب وحسب ونسبت درست و حال صحیح وصفائی باطن بوده - در اوائل حال بطریقه سپاهیان گذراندی - آخر بصحبت شیخ حسام الدین پیوست وریاضت شاقه کشید ورسید بمرتبهٔ که رسید - از عالم ظاهر بقدر ما یحتاج کفایت کرده بود وبسا از دانشمندان که اسیر حلقهٔ ارادتِ وی شدند وبمرتبه کمال وتکمیل رسیدند - قبرش در مانکپور است - ولد ارشد وی راجی سید نور نیز از معاصران مرزا عمر شیخ[8] است ومثل پدر بزرگ وصاحب کرامات[9]، قبر وی نیز در مانکپور است و چون آبا واجداد او از[10] زمان قدیم درآن دیار معزز ومکرم بوده اند برزبان مردم آن دیار اسم راجی[11] برای شان غالب آمده است -

شاه سیدو قدس سره وی نیز از مریدان شیخ حسام الدین مانکپوری است صاحب جذباتِ

۱- ع ت: جزام ۲- اصل: "طعام" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۳- آفس: حصه

۴- مم و ع ت: ماند ۵- آفس، مم و ع ت: ازعالم فانی ۶- ع ت: "آن" ندارد

۷- وفات راجی حامد شه در سال نهصد ویک واقع شد؛ خ ا، مجلد اول ص ۵۰۹ ۸- ت: شیخ عمر

۹- آفس: کرامت ۱۰- مم: ازان ۱۱- ت: راجی را

قوتیه و ریاضات شاقه بود از دولت و عظمت صوری نصیبه تمام[1] داشت همه را باختیار در باخت و در راه خدا در آمد[2] و بجدی فقر برگزید که اورا سید و الهیه خطاب شد[3] و[4] سبب این لقب بروی آن شده که در ایام دولت بر زنی عاشق بود بعد از ترک و اختیار فقر چون[5] پیش وی رفت آن[6] زن گفت سید و آلهیه شدی و در عرف آن دیار فقیر و گدا را آلهیه گویند از آنروز باین لقب مشهور شد و آن زن نیز فقر اختیار کرده در خدمت وی درآمد - گویند فقروی و پیر و مصاحبان وی بنوعی بوده که جامه[7] نداشتند روزی برای نماز بر آمدند، قبای پنبه دار حاضر بود شیخ حسام الدین آن را سه قسم ساخت ابره را بیکی داد و آستر بیکی و پنبه را خود پوشید و رشتی[8] افتاده بود آن را بمیان[9] خود بست و سر همچنان[10] برهنه بود - هر سه بزرگ متوجه جامع مسجد[11] شدند شخصی حلوائی در برگ درخت پیچیده پیش آورد[12] - حلوا را قسمت نمود[13] و برگها را[14] بجای کلاه بر سر نهاد - شاه سیدو را ذوقی و این مصرع برخواند ؎

"از کعز می ترسم مگر تو[15] اللهی"

و شاه سیدو نیز از معاصران مرزا عمر شیخ است و در زمان وی از دنیا رحلت کرده[16] -

شیخ عماد الدین قدس سره از معاصران زمان مرزا عمر شیخ است و در زمان وی از عالم فانی بمنزل آب

۱- اصل و نسخه های دیگر : تمام دا ؛ تصحیح از روی ع ت و ح ۲- مم : آمد ۳- ح ، ع ت و مم : "و" ندارد ۴- ع ت : بسبب ۵- ح و ع ت : "چون" ندارد ۶- آفس و ع ت : "آن" ندارد

۷- اصل : جامع ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸- ت : درستی ، ع ت : درسی

۹- ع ت : برمیان ۱۰- ع ت : و نیز همچنان ۱۱- آفس و ع ت : مسجد جامع ۱۲- ت : "آورد" ندارد ۱۳- ع ت : نمودند ۱۴- ح و ع ت : و برگها را بر سر بجای کلاه نهاد

۱۵- ت : "تو" ندارد ۱۶- خ ا : وفات شاه سیدو در سال نهصد و سی و سه هجری است - مجلد اول ص ۱۵۱

آنجهان فائز شده - بسیار بزرگ بوده[1] و کمال اتباع داشت - سنتی از سنن سید المرسلین صلی الله علیه وسلم[2] را[3] فرو گذاشت نکردی - فقر و فقرا را دوست می داشت - از مشائخ دیار نارنول است آبا و اجداد کرام وی از ملک عرب بهندوستان آمده بودند وی چیزی نخوانده بود ابواب[4] علم لدنی بروی کشاده شد و جمیع کتب را بالتحقاق درس می گفت - گویند او زور بازو بسیار داشت[5] در هنگامها کشتی گرفتی روزی پهلوانی مشهور را کهازوی قوی تر بوده برزمین آورد و مغرور بجانب خانه روان شد - یکی از علمای دیندار اورا باین حال دید و[6] تأسف خورد و طعنه زد - مولانا عماد[7] الدین را حمیتی درکار آمد و ازان وضع پشیمان شد و چون عمر گذرانده بود سعی در طلب علم بی فائده تصور کرده ملازمت روضهٔ متبرکهٔ شیخ محمد ترک نارنول اختیار نمود و شب و روز آنجا افتاده بودی با دوام طهارت ونوافل و تلاوت و بجز از برای طهارت بدر نیامدی واز روحانیت شیخ برای حصول علم استمداد کردی دوازده سال برین منوال گذرانید روزی برای طهارت می برآمد اورا[8] شخصی ازعقب درگرفت وگفت بخواه هرچه بخواهی - او طریقهٔ علم و تقوی درخواست - گفت برو کتابخانهٔ آبا و اجداد خود پیش گیر و درس بگو همان شب ابواب علم علوم[9] دینیه بروی مفتوح گشت -

مخدوم شیخ محمد الحسنی الجیلانی قدس سره ازمعاصران مرزا عمر شیخ است و در زمان وی از مزخرفات دنیای فانی بمنتزهات[10] عالم جاودانی انتقال فرموده - از اولاد غوث الثقلین سید محی الدین

---

۱ - آصفی وع ت : بود ۲ - آصفی : صلی الله علیه وسلم : ندارد ۳ - اصل ونسخه های دیگر : "را" ندارد اضافه ازروی ت وع ت ۴ - آصفی وع ت : ابواب علوم لدنی ۵ - ت : می داشت ۶ - آصفی : "و" ندارد ۷ - ع ت وآصفی : مولانا عماد را ۸ - آصفی : شخصی پیدا شد واورا ازعقب ۹ - اصل : "علوم دینیه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۱۰ - ع ت : بمنتزلات

عبدالقادر[1] جیلانی رض بود[2] و نسبش واسطه بآنحضرت می رسد - صاحب عظمت و کرامت و اُبّهت و جلالت بود
سطوتی ظاهر و عظمتی باهر[3] داشت - جامع علوم معقول و منقول و حاوی فضائل حسبی و نسبتی - از روم بخراسان
واز آنجا بملتان تشریف آورد[4] و در آنجا[5] توطن فرمود و یکبار پیش ازان اکثر معموره عالم را بر قدم تجرید سیر
کرده بود و بار دوم با خیل و حشم بسیار و توابع و لواحق[6] بیشمار درین دیار آمده بادشاه وقت در حلقهٔ[7] ارادت
وی درآمد ، و آنجناب را بعالم شعر نیز[8] سری بود - قادری تخلص می کرد و دیوان و غزلیات[9] دارد اکثر مناقب
غوث الثقلین رض را نظم فرموده و ترجیع بند[10] گفته که این[11] بیت ترجیع از آنجمله که تلمیح بورا ثت[12] شهبازیت خود از
حضرت غوث کرده بود[13] و باز اشهب از القاب آنحضرت است ~

ما بلبل بوستان قدسیم شهباز سپید دست[14] انیسم

سید کبیرالدین حسن قدس سره[15] سیاحت بسیار کرده در اُچه سکونت گرفت - صاحب[16] خوارق

---

۱ - آ فس ، ع ت ، ح : "عبدالقادر" ندارد ۲ - اصل : "بود" ندارد اضافه از روی نسخه های
دیگر ۳ - اصل و نسخه های دیگر : ماہر ؛ تصحیح از روی آ فس ۴ - م م : آورده
۵ - آ فس ، ع ت ، م م و ح : و دراچه ۶ - آ فس : "ولواحق" ندارد ۷ - ع ت : بعلم شعر
۸ - اصل و نسخه های دیگر : تیر ؛ تصحیح از روی ت ۹ - آ فس : دیوان عربی دارد ۱۰ - آ فس و ع ت :
ترجیع بندی ۱۱ - اصل : "که این بیت ترجیع بندی" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر
۱۲ - اصل : بورایت ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۳ - اصل و ت : "بود" ندارد اضافه از روی
ع ت و آ فس ۱۴ - ح : سید دست نسیم ، آ فس : بید دست انیسم ، ع ت :
سفید دشت انیسم ۱۵ - اصل : "قدس سره" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر
۱۶ - ح : صاجب

وکرامات بود واشہر کرامات وی آنست کہ جوق[1] جوق کفار پیش وی[2] می آمدند ومسلمان می شدند وبہرکہ[3] از کافران اسلام عرض کردی، بی اختیار مسلمان شدی واین نسبت در بعضی از اولاد وی نیز بود وچون بعضی بہ بدعتہا مبتلا شدند واختراعہا پیدا آوردند آن صفت از ایشان مسلوب شد وسبب[4] بدنامی سلسلۂ وی شد - عمر طویل داشت صدوہشتاد سال زندگی[5] نمود ودر سنہ ست وتسعین وثمانمایہ در زمان مرزا عمر شیخ از عالم رحلت نمود از معاصران آن بادشاه عدالت دستگاه بوده[6] -

شاه عبداللہ قریشی قدس سرہٗ از اولاد شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا ست - در زمان سلطان بہلول لودی از ملتان بدہلی تشریف ارزانی فرموده[7] وسلطان بہلول[8] آثار عظمت وجلالت وی مشاہده نموده فریفتہ شد واورا داماد خود ساخت - سالک مجذوب[9] بود وفراوان آثار بزرگی وعلامت[10] ولایت در کردار وسیمای[11] وی ہویدا بوده - شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری[12] از جملۂ[13] مریدان اوست - گویند روزی درحالت جذبہ خدمتگاران را فرمود : ہر متاعیکہ درخانہ است بیرون آرند وآتش زنند پسراو شاه احمد حاضر بود باوجود خردسالی گفت یگان یگان بیرون آوردن دشوارست، ہمانجا آتش در زنند تا بیکبارگی بسوزد - شاه را دل بروی خوش شد وتحسین نمود - وفاتش در سنہ تسع وتسعین وثمانمایہ در زمان مرزا عمر شیخ بوقوع آمد - از معاصران آنحضرت بود -

---

۱ - آمنس : "جوق" یکبار آمده است ۲ - ع ت : او ۳ - آمنس : وبرہرکہ

۴ - ع : نسبت ۵ - آمنس، م م وع ت : زندگانی ۶ - آمنس : بود ۷ - م م، آمنس وع ت : فرمود

۸ - ت : بہلول لودی ۹ - ع ت وآمنس : "مجذوب بود" ۱۰ - ع ت وآمنس : علامات

۱۱ - ع : سیماہی ۱۲ - اصل ونسخہ ہای دیگر : "بخاری" ندارد اضافہ از روی م م وع ت

۱۳ - اصل : "جملہ" ندارد اضافہ از روی نسخہ ہای دیگر

شیخ بهاءالدین جونپوری قدس سره[۱] از معاصران بادشاه دین پناه میرزا عمر شیخ بود و در عهدوی[۲] از عالم رفته[۳] از مشاهیر مشائخ جونپور بود مرید شیخ محمد عیسی است و خرقهٔ خلافت از راجی حامد شاه دارد - در ترک و تجرید و صدق و ورع[۴] قدمی راسخ داشت گویند شیخ حسین نام درویشی از گجرات بشوق شیخ محمد عیسی بجونپور آمد و کیمیا می دانست شیخ بهاءالدین دران ایام طالب‌علمی می کرد بصفت صلاح آراسته بود - شیخ حسین خواست اورا کیمیا آموزد[۵] - شیخ بهاءالدین گفت مرا از شما امید کیمیا ی دیگر است شیخ حسین همت[۶] اورا تحسین کرد -

●●●

---

۱ - ع ت : "قدس سره" ندارد ۲ - آفس : عصر ۳ - ع : رفتند ۴ - ح : ودع

۵ - اصل : آموز ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶ - آفس : "همت" ؛ ندارد

باب دوم

باب دوم

در بیان علما و حکما و فضلائیکہ معاصر مرزا عمر شیخ بودند و در زمان بادشاہی آن بادشاہ دین پناہ از عالم رفتہ ہر چند بادشاہانِ سابق را نیز دریافتہ باشند۔

شیخ تاج الدین دمشقی[1] علیه الرحمه عبدالوهاب نام داشت - شاگرد عسقلانی[2] است - علامهٔ وقت بود - بر منهاج شرح نوشته که از علم و دانش مصنف نمونه ایست و لهجة الاصول وغیره نیز از تصنیفات او شهرت دارد - از معاصران مرزا عمر شیخ بود - در سنه خمس وسبعین و ثمانمایه بسرای عقبی[3] رو آورد -

امیر سید اصیل الدین محدث الهروی علیه الرحمه عبدالله نام داشت در علم و عمل[4] و تذکیر بینظیر وقت بود واز دیار عرب در زمان سلطان ابوسعید بهرات آمده سکونت گرفت وخلق الله از نصائح وی فوائد کلی می یافتند و متاثر می شدند - در هفته یکبار در[5] مدرسه گوهرشاد بیگم بموعظه اشتغال می نمود - فرزند صوری ومعنوی افضل البشر علیه افضل الصلوة بود - گویند یکبار سی هزار کپکی بر آنجناب بجهت جود وسخاوت که جبلی داشت قرض شد - از ادای آن عاجز آمد این خبر بسلطان ابوسعید گورگان رسید، فرمود تا همانروز قرضهای ویرا ادا کردند وسید را ازان بار سبک ساختند - وفاتش در زمان مرزا عمر شیخ در سنه ثلث وثمانین وثمانمایه واقع شد - درج الدرر[6] فی[7] سیر خیر البشر و[8] رساله مزارات هرات از تصنیفات اوست -

---

۱ - م م : مشقی ۲ - ع ت : عقلانی ۳ - ح و ع ت : رو بسرای عقبی آورد

۴ - ع ت و ح : "وعمل" ندارد ۵ - در حبیب السیر آورده است که " در هفته یک نوبت در مسجد جامع دارالسلطنت هرات تعلم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم و اشراف و اکابر می نگاشتند ۶ - ع ت : درج الدرر فی سیر خیره البشر ۷ - ت : "فی سیر" ندارد

۸ - اصل: در ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

مولانا علی قوشجی علیه الرحمه اعلم[1] و علمای زمان و افضل حکم دوران، در علوم[2] ریاضی یگانهٔ آفاق

بود و در[3] صغر سن منظور نظر شفقت مرزا الغ بیگ شده - بهمین تربیت آن بادشاه عالی جاه در علم بدرجات علیه

تصاعد نمود و مرزا الغ بیگ اورا فرزند می خواند و جهت کمال خصوصیت گاهی جالوذر بر دستش می نشاند[4] بنا برآن

بقوشجی اشتهار یافت و از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علمای

نزدیک و دور - وقت تعیین رصد یکی از شرکای آن کار بود - مولانا[5] علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و

در آن مملکت بمرض موت گرفتار شده و در عصر مرزا عمر شیخ از عالم رفته در سنه[6] خمس و سبعین و ثمانمایه - در اوائل

باولیاء الله چندانی باخلاص و اعتقاد زندگانی نداشت بالآخر معتقد این طائفه شد - گویند روزی قصد ملازمت قطب

المحققین احرار الاولیا خواجه عبید الله قدس سره کرد پیش از آن که بیاید حضرت خواجه با جمعی از مخلصان مراقب نشسته

بودند ناگاه سر بر آوردند و آثار توحش از بشرهٔ مبارک ایشان ظاهر بود، فرمودند حالی چنان ظاهر شد که ماده

سگی بزرگ با پستانهای پر شیر پیدا شد و نه سگ بچه همراه وی بمجلس من در آمدند - در همین سخن بودند که ده کس

۱- اصل، ت و م م: "اعلم علمای زمان و افضل حکم دوران" ندارد اضافه از روی ع ت، ح و آفس

۲- ع ت و ح: علم ریاضی   ۳- اصل و نسخه های دیگر: "از و در صغر سن . . . تا وقت تعیین" ندارد

اضافه از روی ع ت، ولی در نسخه حیدرآباد این طور نوشته شده است که واضحاً خلط ملط شده است

"و صغر سن منظور نظر شفقت و مرزا الغ بیگ شده و بهمین تربیت آن بادشاه عالی جاه در علم بدر قصاند

نمود و مرزا الغ بیگ اورا فرزند می خواند و جهت کمال خصوصیت گاهی جالوذر می نشاند بدبرآن

بشرکای آن کار بود" -   ۴- اصل و نسخه های دیگر: می نشاید؛ متن تصحیح قیاسی

۵- اصل و نسخه های دیگر: "از مولانا علی . . . تا گرفتار شده" ندارد اضافه از روی ع ت

۶- ع ت: "در سنه خمس و سبعین و ثمانمایه" ندارد

از دور نمودار شدند و آن مولانا علی قوشچی بود با نه شاگرد که بدیدن حضرت ایشان آمده بود - نقلست که روزی مولانا علی قوشچی[1] بهیئت و رسم ترکان جقای[2] برمیان بسته بمجلس حضرت مولانا عبدالرحمن جامی درآمده و شبهۀ چند بغایت مشکل از دقائق فن هیئت القا نموده حضرت مولانا به بدیهه[3] هر یکی را جوابی شافی گفته[4] چنانکه مولانا علی ساکت شده و متحیر مانده حضرت مولانا بر سبیل[5] مطائبه فرموده اند مولانا در جقای شما بهتر ازین چیزی نبود مولانا علی بعد ازان بشاگردان خود می گفته است[6] که ازآنروز مرا[7] معلوم شد که نفس قدسی درین عالم موجود بوده است -

ابوالفرج تمیمی[8] علیه الرحمه شافعی المذهب و علامۀ روزگار بود - کتاب ذخائر و اشباه از تصانیف اوست - از معاصران مرزا عمر شیخ بود - در سنه ست و تسعین[9] و ثمانمایه وفات یافت -

مولانا احمد قاهری علیه الرحمه صاحب دانش و بینش تمام بود و در مذهب شافعی زندگانی می نمود - منهاج را شرحی مشکلکشا نوشته و از معاصران مرزا عمر شیخ است - در سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه جهان گذران را وداع نموده -

شیخ ابوذر حلبی علیه الرحمه از معاصران مرزا عمر شیخ بود و در سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه ازین[10] عالم فانی درگذشته - شافعی المذهب بود و کتب صحاح سته را شروح[11] نوشته در علم و دانش و فقه و حدیث

---

۱ - ع ت : علی مولانا قوشچی ۲ - اصل، مم و ع ت : بهیات ؛ تصحیح از روی ت ح و آفس

۳ - مم : بدیهی ؛ اصل : بدیهه ؛ متن تصحیح قیاسی ۴ - ت و آفس : گفته اند ۵ - مم : بسیل

۶ - ت : گفته است ۷ - اصل : "مرا" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۸ - اصل و نسخه های دیگر : "تمیمی" ندارد اضافه از روی ت و آفس ۹ - اصل و ت : "تسعین" تصحیح از روی ع ت، آفس، مم و ح

۱۰ - ت : جهان گذران را وداع نمود ۱۱ - مم : شروع

یگانهٔ روزگار و بی مثل وقت بود -

مولانا احمد شعری علیه الرحمه شافعی المذهب و شارح جمع[1] الجوامع و شاگرد عسقلانی[2] است و از معاصران مرزا عمر شیخ بود - در سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه وفات یافت[3] -

مولانا[4] حسن حلبی فناری[5] علیه الرحمه صاحب تصانیف مفیده و علوم جدیده بود بر تلویح و مواقف[6] و مطول حواشی نوشته که همه اهل علم و دانش آنها را می پسندند - از معاصران مرزا عمر شیخ بود - در عهد او وفات یافت در[7] سنه شش و ثمانین و ثمانمایه -

مولانا[9] کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی[10] علیه الرحمه فاضل و عالم و دانشور و درویش صفت بود حاشیه بر تاریخ[11] نوشته و صاحب تاریخ مطلع السعدین است - در زمان مرزا عمر شیخ سنه ثمان و ثمانین[12] و ثمانمایه از عالم فانی انتقال نمود -

مولانا[13] حسین محتسب علیه الرحمه عالم و عامل و دانای فنون صوری و معنوی بود - استاد مولانا احمد جندی و مولانا شفیعی است و[14] درس وی برکتی داشت و ملایان[15] خوب از دامن درس او برخاستند -

---

۱- ت: جمیع الجوامع ۲- ع ت: عقلانی ۳- آفس و ع ت: یافته ۴- ع ت: ترجمهٔ مولانا حسن حلبی فناری بتکرار آمده است ۵- م م: ناری، ح: مغاری ۶- ع ت: حواقف ۷- ح: "در سنه ست و ثمانین و ثمانمایه" ندارد ۸- اصل و نسخه های دیگر: "ثلث" تصحیح از روی آفس ۹- ع ت: ترجمهٔ مولانا کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی بتکرار آمده است ۱۰- اصل و نسخه های دیگر: "سمرقندی" ندارد تصحیح از روی آفس ۱۱- آفس و ع ت: بر تلویح ۱۲- اصل، ت و م م: "ثمان و ثمانمایه" تصحیح از روی آفس، ع ت و ح ۱۳- ع ت: ترجمهٔ مولانا محتسب بتکرار آمده است ۱۴- اصل و نسخه های دیگر: "و" ندارد اضافه از روی آفس ۱۵- آفس: ملایان بلخ

از معاصران مرزا عمر شیخ بود و در سنه ثمان وثمانین وثمانمایه[۱] از عالم رفت[۲] -

مولانا داؤد[۳] خوافی علیه الرحمه نیز از معاصران مرزا عمر شیخ است علم جید داشت[۴] و در منطق مهارتی عظیم پیدا کرده بود صاحب حاشیه شمسیه است -

ابن قارن[۵] المکی علیه الرحمه از مشاهیر علماء[۶] اعیان دانشوران بود[۷] مذهب شافعی داشت ورقعات[۸] امام الحرمین را شرح نوشته[۹] - در سنه تسع وثمانین وثمانمایه از عالم فانی درگذشت از معاصران مرزا عمر شیخ بود انار الله برهانه -

ابن شعبان قاهری علیه الرحمه شافعی المذهب و علامهٔ روزگار و شارح حاوی است - در سنه اثنی وتسعین وثمانمایه وفات یافت[۱۰] -

و درهمین سال علامه محدث **اسماعیل ادعانی علیه الرحمه** صاحب کتاب اعتماد المسانید -

و علامه وقت **احمد سرجی علیه الرحمه** که حنفی المذهب وصاحب کتاب الفوائد ونزهت الاجاب است -

و **امام زین الدین عبدالرحمن دمشقی علیه الرحمه** که وی نیز در مذهب حنفی بود[۱۱] و صاحب تصانیف است[۱۲] - از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمودند و از معاصران مرزا عمر شیخ بودند وچون از احوال ایشان زیاده ازین وقوف

---

۱ - آفس : "وثمانمایه" ندارد ۲ - ع ت : وفات یافته ۳ - برای تفصیل ترجمهٔ مولانا داؤد خوافی رجوع کنید حبیب السیر مجلد سوم جزو سوم ص ۱۹۹ ۴ - اصل ونسخه های دیگر : "داشت" ندارد اضافه از روی ت - آفس : دانست ۵ - اصل ونسخه های دیگر : قارن الملکی ؛ تصحیح از روی آفس ۶ - اصل - "علما" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۷ - اصل : بودند ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۸ - اصل ونسخه های دیگر : رقات ؛ تصحیح از روی م م ۹ - اصل : نوشتند ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۰ - م م وع ت : یافته ۱۱ - اصل ع ع وم م : "بود" ندارد اضافه از روی ع ت ، آفس وت ۱۲ - اصل : "است" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

نداشت لاجرم بذکر نام اختصار نمود -

مولانا معین الدین فراہی[1] علیہ الرحمہ از مشاہیر اہل علم و ورع و تقوی بود و[2] در تصوف و توحید دم برقدم شاہ قاسم انوار داشت مجلس وعظ او[3] دارالشفاء بیماران سلوک طریقت و شریعت بوده و گفتار صدق آثارش دوای خستگان راہ محبت و عشق - از دانش صوری و معنوی بہرۂ تمام داشت - مصنفات و مولفات بسیار کرده ازآنجملہ سیرالنبی کہ معارج النبوہ نام دارد و تفسیر سورہ یوسف "حدائق الحقائق" معتبر و مشہور است - وفاتش در عہد مرزا عمرشیخ انارالله برہانہ در سنہ تسع و تسعین[4] و ثمانمایہ بوقوع آمد[5] و قیل غیر ذلک واللہ اعلم -

مولانا علی عرآن علیہ الرحمہ بعلم[6] و دانش یگانۂ آفاق بود و در زمان سلطان ابوسعید بامر درس و تدریس در سمرقند اشتغال داشت و بحضرت خواجہ احرار قدس سرہٗ عقیدۂ عظیم داشتہ - وفاتش در زمان مرزا عمرشیخ واقع شد[7] در شہور سنہ اثنین[8] و ثمانین و ثمانمایہ -

خواجہ مولانا سمرقندی[9] علیہ الرحمہ ولد مولانا عصام الدین است - مانند پدر سالہا شیخ الاسلام ماوراالنہر بوده - از علوم بہرہ تمام داشت لیکن چون گرفتاری کشاکش اکابری[10] بود عزت و بزرگی کہ خداوند سبحانہٗ در ذات بابرکات احرار الاولیا خواجہ عبیداللہ قدس سرہٗ نہاده بود ہمیشہ برآن حسد[11] می برد و نزدیک بود کہ دین و ایمان

---

۱ - ح و ع ت : فراری　　۲ - مم و آمنس : "و" ندارد　　۳ - ع ت : "و" بجای "او"

۴ - آمنس : "سبع و تسعین" و "و ثمانمایہ" ندارد ، ح س : تسع و تسعمایہ　　۵ - در مزار مقرب حضرت باری خواجہ عبداللہ انصاری پہلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون شد ح س ، جلد سوم ص ۳۳۸

۶ - ع ت : مولانا بعلم　　۷ - ت : شده است　　۸ - ع ت : سنہ اثنین و ثمانمایہ

۹ - ع ت : سمرقند　　۱۰ - اصل و نسخہ ہای دیگر : "اکابری" ندارد اضافہ از روی آمنس و ع ت

۱۱ - اصل : حد ؛ تصحیح از روی نسخہ ہای دیگر

برسرآن حسد[1] کند - عاقبت کرم الٰہی مدد نمود و احرارالاولیا بروی رحم کرد و خسران دنیوی مکافات آن شد -
منقولست[2] که روزی در مجلس خواجه مولانا ذکرحضرت ایشان می گذشته - بی ادبی نموده گفته ، گذارید این جعل
را که ہمگی ہمت وی معروف جمع کردن دنیاست - این سخن بعرض خواجه رسیده فرموده اند که برگ جعل میرا د[3]
درہمان ایام از نہایت حسد و کمال بغض که از مشاہده عزت و علو حضرت خواجه بروی طاری شد دیگر بسمرقند
نتوانست بود بہرات رفت اکابر ہرات یک دوبار بدیدن وی آمدند ، دیدند که بغایت پریشان و ہرزه می گوید -
دیگر کسی از[4] اکابر پیش وی کم آمد آخر در[5] مدرسه امیر چمقاق[6] ساکن شد ہرکه پیش وی می آمد می گفت این سرگشتگی
که مرا پیش آمد بر کرامات آن شیخ حمل نکنید - روزی شخصی بوی گفت ای[7] خواجه شما شیخ الاسلام و حاکم و صاحب
اختیار خطه سمرقند بودید و اباً عن جد مرجع و معتقدای[8] خلق - و عزیز و مکرم و خاص و عام ماوراالنہر ہمه تابع
و خادم شما بودند بی موجبی[9] در آخر عمر علیحان علی مان گرد شہرہا بیگانه[10] بخواری و مذلت می گردید و خاطری را بشما
اقبال نمانده این غیر کرامات آن بزرگوار چه تواند بود - آخر اورا دران مدرسه مرضی عارض شد و اختیار مسہلی
کرد و ہوش از وی رفت و مبہوت شد درمیان[11] خانه بخاک می نشست و دست بنجاست[12] می کرد و ازان بندقہا[13]
می ساخت و نزدیک بینی می برد و از بوئی آن خوش برمی آمد و می گفت مسہل[14] چیزی خوب بوده[15] است و دران

---

۱ - اصل : حد ؛ تصحیح از روی نسخه ہای دیگر ۲ - آفس : نقلست ۳ - مم : براو ، ح : میراو

۴ - اصل و نسخه ہای دیگر : " از اکابر " ندارد اضافه از روی آفس ۵ - اصل و نسخه ہای دیگر : " در "

ندارد اضافه از روی آفس و ت ۶ - ح : حقاق ۷ - اصل : " ای خواجه " ندارد اضافه از روی

نسخه ہای دیگر ۸ - آفس : مقتدای ۹ - ع ت : بموجبی ۱۰ - مم : یگانه

۱۱ - آفس : درمیان نجاست می نشست ۱۲ - ح : نجاست ۱۳ - ع ت : سندقہا

۱۴ - ت : " مسہل " ندارد ۱۵ - ع ت : " بوده " ندارد

مرض از روائح طیبه اجتناب می نمود در میان نجاست بمرد و قول حضرت خواجه که بمرگ جعل میراد مطابق حال وی شد - عزیزی گفته که آخر وقت پیش او رفتم گفت ای فلان اگر بملازمت حضرت خواجه[1] برسی عذر تقصیرات ما[2] بخواهی هرچه کردیم بمقتضای هوا و نفس کردیم اکنون برگشتیم از ما عفو کنید[3] این[4] عذر وی در محل نیک بعرض خواجه[5] رسیده بغایت متاثر شدند و چنان معلوم شد که از جریمهٔ وی گذشتند و عفو کردند - روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست وسبعین وثمانمایه در مدرسهٔ امیر چقماق[6] شامی وفات یافت -

سید برهان[7] الدین خاوندشاه علیه الرحمه نسب شریف وی بچهار واسطه بخاوند سید اجل بخاری که درسلک اعاظم سادات ماوراالنهر انتظام داشت ، می رسد و سلسلهٔ آباؤ اجداد[8] به سید اجل یزید[9] ابن زین العابدین علیه الرضوان منتهی می گردد و پدر عالی گوهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت - چون سید محمود بریاض[10] رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه درصغر سن بود بواسطهٔ نوائب روزگار از وطن مالوف سفر کرد و درقبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم واکتساب فنون محسوس ومفهوم آورد و باندک زمانی[11] درسلک اعاظم دانشمندان انتظام یافت وبسلوک راه آخرت مشغول گشت واز بلخ سفر فرمود خود را بصحبت مشایخ عظام[12] هرات[13] رسانید وشیخ بهاء الدین عمر نسبت بآن حضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه درحین مرض وصیت

۱- اصل : "خواجه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲- مم : مارا ۳- اصل ونسخه های دیگر : کنند ؛ تصحیح از روی ع ت ۴- اصل : "این عذری" تصحیح از روی مم ، ح ، ع ت وآمس ، ت : "این عذری" ندارد ۵- اصل ، ح ، مم وت : خواهد ؛ تصحیح از روی آمس و ع ت ۶- مم : حقماق ۷- اصل ونسخه های دیگر : سید برهان خاوندشاه ؛ تصحیح از روی آمس ۸- مم ، آمس و ع ت : "به" ندارد ۹- ع ت : به زید ، مم : بزید ۱۰- اصل ونسخه های دیگر : وبریاض ؛ تصحیح از روی آمس ۱۱- ع ت : زمان ۱۲- آمس : "عظام" ندارد ۱۳- اصل : مرات ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و همدران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید می خواستم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما[1] گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هرات ببلخ مراجعت فرمود و در سنه ست و سبعین و ثمانمایه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد مدفون شد و ازوی سه پسر ماند امیر خوند که جد مادری مصنف حبیب السیر است و سید نظام الدین که سالها صدر بدیع الزمان مرزا بود و سید نعمت الله که مجذوب متولد شده بود و ازوی خوارق عادات ظهور می نمود ـ

شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر است سلطان سعید در تعظیم او مبالغهٔ بسیار می فرمود وفاتش در صبح جمعه بیست و سوم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد در[2] پهلوی والد مدفون شد از علم[3] صوری و معنوی نصیبهٔ کلی داشت[4] ـ

قاضی قطب الدین احمد ابن مولانا نور الدین محمد ابن قاضی جلال الدین محمود[5] الامامی

علیه الرحمه مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای اقطار جهان بود از اواخر زمان شاه رخ میرزا تا زمان سلطنت سلطان حسین مرزا در هرات بلوازم امر[6] قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا و برایا بدستور آبا و اجداد بزرگوار خود در طریق امانت و دیانت سلوک می نمودند[7] و مع ذالک بامر درس و[8] فتوی و نشر علوم دینیه می پرداخت و همواره طلبه را از فوائد ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره مند می ساخت[9] و[10] در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه وقت طعام خوردن در حظیره[11] والدهٔ[12] سلطان حسین مرزا بعلت فجات در گذشت و در مزار علامه رازی مدفون

---

۱ ـ ت : شمارا   ۲ ـ ت : و در   ۳ ـ ح : عالم   ۴ ـ آمنس : داشته

۵ ـ ت : "محمود" ندارد   ۶ ـ ت : "امر" ندارد   ۷ ـ آمنس و ت : می نمود

۸ ـ اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۹ ـ ت : ساخت   ۱۰ ـ آمنس : وفاتش

۱۱ ـ مم : خطره   ۱۲ ـ اصل : والد ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

گشت -

شیخ صدرالدین ابراهیم قمی علیه الرحمه ولد مولانا شمس الدین محمد ابن مولانا سعدالدین تفتازانی
است از اواخر عهد شاهرخ میرزا تا آوان استقلال سلطان حسین مرزا منصب شیخ الاسلامی داشت[1] و از علوم دینیه
حظی تمام داشته و همواره نقش افاده بر لوح خواطر[2] طلبه می نگاشت و قضایای شرعیه را با امانت و دیانت فیصل[3] می داد
و هرگز خیال مداهنه بر ضمیر نمی گذرانید - وفاتش روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه سبع وسبعین وثمانمایه
اتفاق افتاده در زمان مرزا عمر شیخ و در مزار[4] شیخ عبدالله انصاری مدفون شد - از اعاظم سادات بود
و با سلطان ابوسعید مصاحبت داشت - گویند روزی که سلطان ابوسعید بقتل مرزا سنجر فرمان داد، سید
ابراهیم در پایهٔ سلطنت سر برهنه کرده خون این بادشاه را طلبید و[5] سلطان ابوسعید بانگ بروی زده -
التماس اورا بسمع قبول نشنید - روز دیگر سید را در خلوتی طلبیده زبان عذرخواهی کشاد و گفت مرزا سنجر
با جمعی از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود چون ایزد تعالی اورا اسیر ما ساخت اطلاقش[6] سبب
فتنه و فساد می نمود بنابرآن دیروز درخواست شما را قبول نکردیم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت، جواب
داد که موجب کشتن مرزا سنجر بوضوح پیوست اما می دانم که آن پیرزال گوهرشاد اغه[7] چه گناه کرده بود که در
ماه مبارک رمضان اورا بقتل آوردند سلطان از شنیدن این سخن کنایت آمیز متاثر شده از مجلس برخاست[8] -

---

۱ - اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۲ - ع ت: خاطر ۳ - ع ت : فصل
۴ - ع ت : و در زمان مرزا عبدالله انصاری ۵ - اصل : "و" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر
۶ - ج : اطلاق او ۷ - اصل و نسخه های دیگر : "پیرزال گوهرشاه اغه" تصحیح از
روی ع ت و آمنس ۸ - ج و ع ت : برخواست

مولانا شمس الدین علی القادری[1] علیه الرحمه اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت[2] بوی التفات بسیار داشت و چون نسبتش[3] بمولف "کشف کشاف" می رسید بصاحب کشف[4] مشهور بود سالها در بلدهٔ هرات بدرس و افاده اشتغال داشت - بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین مرزا جناب مولوی بنوشتن تاریخ وقائع آنحضرت مشغول بوده - بالآخر از خدام درگاهش رنجیده بحصار شادمان رفت و منظور عواطف مرزا سلطان محمود شد و در همان ولایت از جهان گذران درگذشت - ازمعاصران مرزا عمرشیخ بود و در زمان وی ازعالم رفته -

مولانا عصام الدین داؤد خوافی علیه الرحمه در علم و کمال یگانهٔ زمان[6] بود و مدتی در دارالسلطنت هرات بلوازم افاده قیام داشت و چون بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف بود، مسائل دقیقه را بعبارتی مرتب الفهم[7] برصحیفهٔ ضمیر طلبه می نگاشت - درمجلس درس وی اژدهام عظیم می شد و این معنی موجب حسد و رشک[8] سائر علمای خراسان گشته - در وقتیکه سلطان سعید برای سلطان محمود مرزا معلمی می خواست تعریف دانشمندی وی کردند و سلطان ابوسعید بتکلیف تمام[9] اورا برای تعلیم قرة العین سلطنت طلبید - هرچند جناب مولوی از تحصیل[10] آن امر اباکرد، بجائی نرسید لاجرم طریق ملازمت اختیار کرد بعالی منصب صدارت منصوب گشت و تا آخر حیات در ملازمت سلطان محمود گذراند و در سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه وفات یافت حاشیهٔ[11] شرح شمسیه از مولفات وی درمیان طلبه اشتهار دارد -

---

۱- ت: الفاری ۲- ع ت: نسب ۳- ح و ع ت: نسبش ۴- ع ت: میر بصاحب کشف
۵- ت: "کشف" ندارد ۶- آفس و ع ت: زمانه ۷- ع ت: قریب الفهم ۸- اصل و نسخه های دیگر: حدود شک ؛ تصحیح از روی آفس و ع ت ۹- اصل: تمام؛ ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر
۱۰- آفس و ع ت: ازمکفل، ت: تکفیل، م م: بکتفل ۱۱- اصل: "حاشیه" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر

مولانا قطب الدین النقلیس[1] علیه الرحمه در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص سلطان سعید منتظم بوده عَلَم تقرب می افراشت و مدتی بلوازم مهرداری شغل می نمود بعد از شهادت سلطان جنڈی[2] در پیش حسن بیگ گذرانده[3]، بروم رفت و ملحوظ عین عنایت قیصر شده بدولت واقبال می گذرانید و در همان ولایت نقد حیات بقابض ارواح سپرد - از[4] معاصران مرزا عمر شیخ بود و در عصر وی از عالم رفته -

مولانا شمس الدین محمد[5] بخاری علیه الرحمه بمولانا محمد معمائی مشهور بود و بمنصب صدارت مرزا بابر سالها قیام می نمود و پیش مرزا سلطان ابوسعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز وسخنان فرح انگیز برلوح خواطر می نگاشت - وقتیکه مرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود - مولانا محمد بر سر مزار خواجه حافظ[6] گنبدی عمارت فرمود یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار خانه نوشت ؎

اگرچه جمله اوقاف[7] شهر غارت کرد   خداش خیر دهد[8] آنکه این عمارت کرد

و در روزی که خدمت صدارت مآب مرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت می کرد چشم بادشاه بر آن نوشته افتاد و با مولانا مطائبه بسیار فرمود و مولانا در اواخر اوقات در عهد سلطان حسین مرزا بحجاز رفت و بشرف گزاردن حج اسلام فائز گشته وقت مراجعت برحمت حق پیوست -

امیر سید سر برهنه[9] علیه الرحمه از معاصران مرزا عمر شیخ و از مشاهیر آن وقت است در زمان بادشاهان

۱- آفس: التعلیس، م م: التملس ۲- م م: جنذی ۳- اصل، ح و م م: سگ: تصحیح از روی ت، ع ت و آفس
۴- اصل و نسخه های دیگر: واز: تصحیح از روی ت و آفس ۵- ت: "محمد" ندارد ۶- اصل، ح، ع ت و م م: "حافظ" ندارد اضافه از روی ت و آفس ۷- ح، ع ت و آفس: اوقات ۸- ح س: دهاد ۹- ع ت: امیر سید برهنه

سابق گاهی منصب صدارت متعلق باو[1] بود و در آخر استعفا نمود و گوشهٔ عزلت اختیار کرد و در سنه ثمان تسعین وثمانمایه وفات یافت ـ

مولانا کمال الدین حسین علیه الرحمه اشتهار آن افتخار علمای عظیم[2] المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج شرح و بیان ندارد در[3] زمان سلطان سعید اعتباری که ویرا بود کسی را نبود و منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور بآنجناب تعلق داشته و هیچکس را قدرت آن نبوده که در آن زمان گرد ملاهی توا[4]ند گشت و سلطان عالی شان در امور شرعیه مشورت بوی می کرد و از صوابدید[5] آن قدوه اهل کمال تجاوز نمی فرمود و آن[6] قاعده تا آخر عهد سلطان سعید استمرار یافت و در شهور سنه ثمان وثمانین وثمانمایه رخت بعالم بقا کشید ـ

مولانا الهداد علیه الرحمه جامع علوم کسبی و وهبی بود از اعاظم علمای جونپور ست و سلسلهٔ مشیخت[7] نیز برپا می داشت برکافیه و هدایه و بزودی و مدارک شروح نوشته و در تحریر و تنقیح[8] مطالب علمی قدری تمام داشته بیک واسطه شاگرد قاضی شهاب الدین است و مرید راجی حامد شه ـ چون شیخ حسن طاهر که در تحصیل علوم شریک وی بوده مرید راجی حامد[9] شه شد[10] مولانا الهداد بوی گفت میان حسن ناموس طالبعلمان برباد دادند و مرید مردی عامی شدند شیخ حسن گفت امتحانی دارد ـ یکبار بخدمت ایشان برسید[11] بعد ازان مارا طعنه زنید ـ روز دیگر هر دو یار قصد ملازمت کردند و مولانا الهداد مسئلهٔ چند از هدایه و

---

۱ ـ آ فس : بدو متعلق بود ۲ ـ اصل، ت وح : عظیم القدر ؛ تصحیح از روی ع ت، م م و آ فس

۳ ـ ت : و در ۴ ـ ع ت : توان گشت ۵ ـ ع ت و ح : صواب ۶ ـ ع ت : این

۷ ـ اصل و نسخه های دیگر : مشخیت ؛ متن تصحیح قیاسی ۸ ـ ع ت : ینقیح ۹ ـ اصل : راجی شه ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۱۰ ـ آ فس : "شد" ندارد ۱۱ ـ اصل، ت وح : رسید ؛ تصحیح از روی م م، ع ت و آ فس

بزودی که بسمت اشکال موسوم بودند، تصور کرده با خود راست کرد - چون بخدمت سید رسیدند او بعادت خود سرگذشتِ احوال حکایت کرد و درضمن آن اشکالات مولانا الهداد رفع شد همان ساعت مرید شد بطریق مجاهده و ریاضت پیش گرفت - از معاصران مرزا عمر شیخ انارالله برهانه بوده و در زمان بادشاهی وی از عالم گذشت[۱] -

---

۱- درهمه نسخه ها : گذاشته ؛ متن تصحیح قیاسی

باب سوم

باب سوم

در بیان شعرائیکه معاصر میرزا عمر شیخ انار الله برهانه بوده اند و در زمان بادشاهی وی از عالم رفته هر چند بادشاهانِ سابق را نیز دریافته باشند۔

مولانا لطفی علیه الرحمه بلطف طبع وحسن خُلق از سائر شعرای سخن آرا ممتاز ومستثنی بود وبزبان ترکی وفارسی اشعار دلفریب نظم می نمود - در مجالس النفائس که تالیف میر علیشیر نوائی[1] است آورده که مولانا لطفی درسنه نود ونه سالگی قصیده بردیف آفتاب در سلک نظم کشید وشعرای آن زمان تتبع آن قصیده نموده[2] هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد وآن مطلع این است

ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب   شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب

ومولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که

گر[3] کار دل عاشق با کافر چنین افتد   به زانکه ببدخوئی[4] بی مهر چنین افتد

منظوم ساخته پیش افضل الاناجی حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سرهٔ برد والتماس نمود که آن[5] را غزل کرده در دیوان خود درج نمایند وآنحضرت این ملتمس ویرا مبذول داشته[6] ومولانا لطفی را از علم ودرویشی بهره تمام بوده درجوانی بتحصیل علوم قیام می نمود بعد از آن روی بسلوک درویشان آورده و درآن روش ثبات قدم یافت تا[7] وقتیکه در زمان مرزا عمر شیخ انارالله برهانه از عالم رحلت کرد[8] -

مولانا بدیعی سمرقندی علیه الرحمه سیف الدین لقب ومحمد نام داشت[9] - در شعر وعلم شعر

۱- ت: "نوائی" ندارد   ۲- ت: قصیده کرده   ۳- اصل: "کر" تصحیح از روی نسخه های دیگر

۴- ع ت: بدخوئی   ۵- اصل: آن؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۶- ع ت: داشت

۷- اصل: "تا" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر   ۸- قبر مولانا لطفی در شهر هرات در دهکنا راست

رک، م ن، ص ۵۰ -   ۹- اصل: سیف الدین محمد لقب ونام داشت؛ متن تصحیح قیاسی، آ ف س: "محمد لقب و" ندارد

یگانهٔ آفاق بود واز معاصران مرزا عمر شیخ انار الله برهانه در سنه سبع وتسعین وثمانمایه عالم فانی را وداع نمود-
درعروض وقافیه وصنائع شعری[1] رسائل دارد - درعهد دولت مرزا سلطان بایسنقر حرمت وعزت تمام داشته -

مولانا طوسی خراسانی علیه الرحمه از جمله شاعران معتبر بود و در مثل گوی عدیل ونظیر
نداشت وخوش طبع ومعاشر بوده - درعهد ابوالقاسم مرزا بابر شهرتِ عظیم یافت وبادشاه مذکور اورا نوازشها
کرد وقصیده بردیف سرو در مدح سلطان بابر اوراست این مطلع ازان قصیده است ؎

ایکه تا[2] شد بندهٔ آن قد چون شمشاد سرو — در چمن چون بگذری برپا جهد آزاد سرو

واین چند بیت نیز از غزل اوست ؎

آنکه بر[3] روی چو ماه[4] زلف دوتا می آرد — عاقبت برسر این شهر بلا می آرد
سرمه باد صبا سرمهٔ خاک[5] ره تست — می رسد باد خوش ونور صفا می آرد
بخیال خم ابروی تو دایم طوسی — روی اخلاص بمحراب دعا می آرد

مولانا[6] طوسی در غزل کوشیدی قصیده وقطعه کمتر گفتی و در باب قطعه گفته ؎

شکر لله[7] که همچو خواجه کمال — غزل بد نمی توانم گفت
گر نگویم قصیده باکی نیست — من خوش آمد نمیتوانم گفت

۱- اصل ونسخه های دیگر : "شعری" ندارد اضافه از روی ع ت ۲- ع ت و ت ش : باشد
۳- ح : بروی ۴- آفس ع ت و ت : مه ۵- ع ت : خاشاک ۶- آفس و
ع ت : و مولانا ۷- اصل و نسخه های دیگر : شکر الله ؛ تصحیح از روی م م و ح ،
ت ش : من چون طبع لطیف خواجه کمال غزلی بد نمی توانم گفت

بعد از وفات مرزا بابر مولانا طوسی آذر با تمجان رفت و امیر جهان شاه و پسرش او را تربیت کردند و در[1] تبریز ملک سکونت گرفت و تا عمر مرزا عمر شیخ زنده[2] بود و ودیعت حیات در[3] تبریز مملکت بقابض ارواح سپرد -

مولانا جنونی[4] علیه الرحمه خوشگوی و ظریف طبع بود از ولایت انزود است اما در دارالاسلام هرات سکونت داشت امرای نامدار و ابنای روزگار بوی خوش بر آمده بودند و ازین راه او را عزتی بهم رسیده و طبع او مائل بهزل[5] بوده و بیشتر شعرا را هجو گفتی و حافظ حلوائی را هجو رکیک کرده و عمر دراز یافته[6] تا زمان مرزا عمر شیخ زنده بود و در عمروی از عالم رفته در سنه ثمانین و ثمانمایه - این غزل ازوست ؎

گفتمش بدر[7] است[8] آن رخسار ابرو ماه عید
گفت آری روشن[9] است این حال پیش اهل دید

گفتمش از چیست ماه نو چنین مشکل نما
گفت می گردد ز شرم ابروی من ناپدید

گفتمش غوغا لبشام عید از آن ابرو چراست
گفت هرکس دید این غوغا دگر خود را ندید

---

۱ - اصل : در تبریز ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۲ - اصل و نسخه های دیگر : "زنده" ندارد اضافه از روی آ فس ۳ - ع ت : در جهان ۴ - اصل : جنوری ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۵ - اصل و نسخه های دیگر : هزل ؛ تصحیح از روی ع ت ۶ - آ فس : یافت ۷ - ت ش : گفتمش عید است و آن رخسار ابرو ماه عید ۸ - اصل : "است" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۹ - اصل و نسخه های دیگر : خال ست ؛ محذوف از روی ت

گفتمش بر وعدهٔ وصل تو اشکم سائل است

گفت[1] این سائل بسی در کوی ما خواهد دوید[2]

گفتمش تا ماه دیگر بر جنون[3] بگذری

گفت اگر صبری کنی این هم[4] بسر خواهد رسید

ابن حسام خوافی علیه الرحمه بغایت خوشگو است و باوجود شاعری و فضل قناعتی داشته و درویشانه زندگانی نمودی از دهقنت[5] نان حاصل کردی بعضی اورا از اولیا شمرده اند[6] هر صباح بصحرا رفتی و تا شام از[7] اشعار خود بر بیل دسته نوشتی[8] و در منقبت گوئی[9] بعهد خود نظیر نداشت و این چند بیت از قصیدهٔ اوست که در نعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم گفته ــ

ای رفته آستان تو رضوان بآستین	جاروب فرش مسند تو زلف حور عین
بادصبا زنکهت[10] زلف تو مشکبوی	خاک عرب ز نزهت قبر تو عنبرین
[11] از لعل آبدار تو ارواح راشفا	وز[12] زلف تابدار[13] تو حبل المتین متین
ماه منیر مملکت آرای طاو ہا	شاه سریر مسند اعلای یاوسین
چابک سوار شب رو اسری بعبده	کاندر رکاب او نرسد شهپر امین

واین قصیده سراسر در نعت پسندیده گفته جزاالله خیرا ــ وفاتش در زمان مرزا عمر شیخ ابن مرزا سلطان

---

۱ ـ ت ش : گفت بسیار این گدا در کوی ما خواهد دوید ۲ ـ اصل : دید ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

۳ ـ اصل : جنوری ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۴ ـ آ فس و ت ش : این مه بسر ۵ ـ ع ت : از بهقت نان

۶ ـ اصل : ستمرده ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۷ ـ آ فس و ع ت : از ندارد ۸ ـ م م : دسته نوشتن

۹ ـ اصل و نسخه های دیگر : کوہی ؛ تصحیح از روی آ فس ۱۰ ـ ع ت : بنکهت ۱۱ ـ ع ت : ار ۱۲ ـ ع ت : در ۱۳ ـ ع ت : نامدار

ابوسعید گورکان واقع شد در سنهٔ خمس وسبعین وثمانمایه ـ

مولانا قنبری[1] زه تاب علیه الرحمه مردی عامی بود اما در شاعری پایه عالی داشت قصائد را پر معنی و محکم گفته افاضل وقت در کار وی متحیر بودند و اورا در جواب قصائد[2] اکابر امتحان کردند و سخن اورا سنجیده و محکم می یافتند و در اواخر اوقات در مشهد مقدسه رضویه ساکن شد و در بعضی اوقات بهرات آمدی و در مدح مرزا بابر قصیدهٔ غرا گفته و عمراو تا زمان مرزا عمرشیخ کشید و در عهد وی وفات یافت این چند بیت از قصیده ایست که در مدح مرزا بابر گفته ـ

آن[3] گهرها بین که در دریای اخضر کرده اند
زین[4] مشاعل آتش خور[5] بین که خوش[6] بر کرده اند

کشتی سیماب گون در بحر قلعی رانده اند
بیضهٔ کافور در طشت[7] معنبر کرده اند

آتشین اجرام راهمچون سر بدیست و پای
اندرین بحر زمرد گون شناور کرده اند

شاهدان[8] مطربان چرخ[9] زرنگاری نقاب
این غزل[10] از من بمدح شاه از بر کرده اند

---

۱ ـ م ن : قبری؛ در نسخهٔ ترکی مجالس النفائس قبری را قنبری شمرده است که اصلاً نیشاپوری بوده و بعداً در مشهد متمکن شده ؛ رک ، م ن ، ص ۳۱۳ ۲ ـ ع ت : "قصائد" ندارد ۳ ـ ت و م م : این ۴ ـ ع ت : این
۵ ـ اصل : خوربین ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۶ ـ م ن : چون ۷ ـ آ فس : طیب ۸ ـ م م : ناهدان ۹ ـ م م : خرچ ۱۰ ـ آفس : غزل را

در ازل کین طاق مینای مُدَوَّر کرده اند

شکل مطبوع تو بر سقفش مصور کرده اند

لمعهٔ[1] از پرتو رخسار جان افروز تست

آنکه نامش روشنان خورشید انور کرده اند

بوی از زلف دلاویز[2] تو بر چین[3] برده اند

خون[4] دل در نافهٔ آهو معطر کرده اند

نخل بالای ترا در خلد جان طوبی بهم

قدسیان سرو کنار حوض کوثر کرده اند

قنبری مولای شاه و بندهٔ فرمان تست

قایلان ذاتش[5] علام شاه اکبر کرده اند

تاج بخش سلطنت سلطان[6] نشان تاج و تخت

کش ندا از آسمان شاه مظفر کرده اند

شهریار مشرق و مغرب ابوالقاسم کز[7] اوست

هر[8] حکایت کز سلیمان پیمبر کرده اند

۱ـ م م: "لمعه" ندارد ۲ـ آ فش: دل او پرتو تا جبین برده اند ۳ـ ع ت: با چین

۴ـ ح: خون در نافهٔ آهو معطر کرده اند ۵ـ م م: بر آتش ۶ـ ع ت: "سلطان

نشان" ندارد ۷ـ ع ت: کز اوست ۸ـ ت: مرحکایت

بابر آن سلطان عالی کز[1] ره تعظیم و فضل

خادمانش را لقب فغفور[2] و قیصر کرده اند

ای سلیمان رفعتی کز روی قدرت بندگانت

ملک جمشید و فریدون را مسخر کرده اند

سراسر این قصیده محکم و پسندیده است و زیاده ازین نوشتن موجب اطناب -

مولانا ولی علیه الرحمه[3] از جمله شعرای پای تخت سلطان محمد بایسنغر بود - غزل را نیکو می گوید

بعد از واقعهٔ آن خسرو جمشید اقتدار از عراق بخراسان رفت و سکونت گرفت و تا زمان پادشاهی مرزا عمر

شیخ در حیات بود - در سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه[4] بعالم آخرت شتافت این غزل ازوست ؎

ساقی بیا که غم شد و آثار غم نماند | جامی[5] بدست گیر که آثار جم نماند

در عرصهٔ جهان غم سود و زیان مجوی | چون در بضاعت فلکی بیش و کم نماند

از ترک[6] نازغمزهٔ شوخ ستمگرت | جان مانده بود در تن و آن نیز هم نماند

تا کی دمم دهی که ز سوز[7] درون من | مسدود شد ره نفس و جای دم نماند

ریش دل ولی ز همت یافت التیام

چون زخم دید مرهم راحت[8] الم نماند

---

۱ - ت : گره   ۲ - مم : مغفوره قیصر   ۳ - اصل : رحمه الله تصحیح از روی نسخه های دیگر

۴ - ع ت : درسنه اثنی و ثمانمایه   ۵ - اصل : جائی : تصحیح از روی نسخه های دیگر   ۶ - ع ت :

از ترک نازغمزه شوخ ستمگرت   ۷ - اصل : سوز : متن تصحیح قیاسی   ۸ - اصل : "مرحم راحت"

تصحیح از روی نسخه های دیگر

مولانا سیفی علیه الرحمه یادگار بیگ نام داشت از جملهٔ امرای شاهرخی بود وجد او امیرجهان ملک امیر بزرگ حضرت صاحبقران گیتی ستان بوده - یادگار بیگ در روزگار[1] شاهرخ امارت موروثی را بفضائل مکتب بدل کرد و در عهد میرزا[2] بابر بتمام[3] از غوغا امارت برآمد و بقناعت و مسکنت راضی شد و روزگار برفاهیت می گذراند و با اهل علم[4] و فضل مختلط بود، خوش گو و لطیف طبع است و اشعار نیکو دارد و این مطلع از وست ؎

آمدی ای شمع مجلس را چو گلشن ساختی

پای بر چشمم نهادی خانه روشن ساختی

و این غزل نیز از وست ؎

آن پری روی که دیوانهٔ خویشم خواند

کاش باز آید و دیوانه ترم گرداند

وقت آن شد که زلیخای جهان[5] از سر نو

دولت یوسف نوروز جوان گرداند

از شگوفه درم افشاند چمن بر سر گل

عیش را باد صبا سلسله می جنباند

۱- آفس و ع ت : بروزگار ۲- ح و ع ت : "مرزا" ندارد ۳- اصل : بتمام" ندارد اضافه از روی نسخه های دیگر ۴- ت، آفس و ع ت : فضل و علم

۵- آفس : جهان را از سر نو ۶- ت : تو

نعرهٔ بلبل شبخوان لسحر[1] دانی چیست

سرخوش آن سوی چمن روکه ترامی خواند

عاقل آنست در[2] ین دور که[3] سیفی ما[4] ند

خوب ویرانهٔ غم گیرد و خود را داند

و مولانا سیفی در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید نیز بطریقه درویشان زندگانی کردی و در دورهٔ سلطنت مرزا عمر شیخ از عالم فانی بجهان جاودانی رو آورد رحمة الله علیه[5] ـ

خواجه آصفی علیه الرحمه از فضائل نصیبه داشت و در شاعری پایه اعلی ـ از خاندان وزارت بود و پدرش د[6]ستور اعظم خواجه شمس الدین بروزگار خاقان سعید انار الله برهانهٔ وزیر باستقلال بو[7]د و در کارشناسی بی مثل ـ خواجه آصفی نیز در زمان خود معزز و مکرم بوده ـ امرا و وزرا اکرام و ا[8]عزاز وی[9] بسیار می نمودند ـ بالجمله بصفات حسبی و نسبی آراسته بود و اشعار نیکو دارد و سخنان پرخیال که معانی آن کس درک نتواند نمود که در دیوان وی فراوان اس[10]ت این غزل از دیوان اوست ـ

---

۱ ـ اصل، ت و م م : بسحروای ؛ تصحیح از روی ع ت آ فنس و ح ۲ ـ ع ت : که درین

۳ ـ ع ت : "که" ندارد ۴ ـ اصل و نسخه های دیگر : مانند ؛ تصحیح از روی م م

۵ ـ ع ت : "رحمه الله علیه" ندارد ۶ ـ اصل : بدستور وزیر اعظم ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر ۷ ـ آ فنس : بوده ۸ ـ ع ت : "اعزاز" ندارد

۹ ـ ح : "وی" ندارد ۱۰ ـ اصل و ت : هست ؛ تصحیح از روی نسخه های دیگر

بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم

که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم

وفاتش در[1] اواخر زمان مرزا عمر شیخ واقع شد در سنه سبع وتسعین وثمانمایه -

---

۱- آفض : "در" ندارد

فہرست رجال و اماکن

فہرست رجال

فہرست اماکن

PREFACE

In the 12th -13th centuries while Persia was passing through a period of political instability and chaos due to the Mongol onslaught, India to a large remained unaffected owing to astuteness of the Sultans of Delhi. The political stability and royal patronage extended to art and literature by the Sultans of Delhi naturally attracted men of art and letters. Persians being effected by the ravages and barbarianism of the Mongol found Delhi, capital of the Sultanate, a good resort for literary activities. Consequently it emerged as a centre of such activities and become an abode of many ***ulemas*** and men of letters of the entire Islamic world.

As a result of this amalgamation of learned people innumerable books were written in India on various themes. Some of them were so pioneering in their fields that they gave India a primary place such as ***Kashf-al-Mahjub*** in the field of mysticism (***tasawwuf***), ***Adab-ul Harb wa Shujaat*** on the art of warfare, ***Lubab-ul-Albab*** in the field of ***Tazkira navisi*** and ***Jawami-ul-Hikayat*** in the field of ***Dastan nigari.*** In the field of ***Tazkirah navisi*** and ***Farhang nigari***, contributions of Indian writers had been far more significant than those of Iran. ***Lubab-ul-Albab*** by Sadidudding Mohammad Awfi is perhaps the first ***tazkirah*** in Persian compiled in India in the year 617 A. H. Subsequently around 100 ***tazkirahs*** were written in India, but Iran inspite of having more

numerous poets and men of letters could not produce even one fourth of the total compilations in India.

Tazkirah Navisi got further momentum during the Mughal period particularly from Akbar onwards when a number of tazkirahs were written The second most important tazkirah called ***Nafais-ul-Maasir*** was written during Akbar's period. Other achievements of this period are ***Majma-ul-Fuzala*** by Muhammad Arif Baqai, ***Bazm-Arai*** by Syed Ali bin Mahmud al-Husaini, ***Haft Aqlim*** by Amin bin Ahmad Razi, ***Khulasat-ush-shuara*** by Muhammad Sufi Mazindrani and Abdul Latif Abbasi Gujarati, ***Arafat-ul-Ashiqin*** by Taqiuddin Muhammad al-Husain Auhadi, ***Maikhana*** by Abdun Nabi Khan Fakhr-i Zamani and ***Tarikh-i-Jahangiri*** by Mutribi. In the reign of Shahjahan two important tazkirahs were written, namely ***Khazina-i-Ganj-i-Ilahi*** by Mir Imaduddin Mahmood Husaini (Ilahi) and ***Tabaqat-i-Shahjahani*** by Muhammad Sadiq Hamdani Kashmiri. The latter tazkirah, ***Tabaqat-i-Shahjahani*** is the theme of the present thesis. A critical edition and evaluation is attempted in this work. Swami Dharam Dev undertook the edition of ***Tabaqat-i-Shahjahani*** for his Ph.D. Thesis (submitted in 1986, Jamia Millia Islamia, New Dehli). His comparison is confined to few MSS. and his referencing is very poor and most of the reference, when scrutinized, do not stand with the MS. referred to. It is, therefore, deemed necessary to attempt a critical edition of this MS. This work has been confined to first five tabaqat and efforts have been made to

compare and collate the text of all the Manuscripts accessible to me. The MS. of ***Tabaqat-i-Shahjahani*** preserved in Maulana Azad Library, Aligarh has been taken as the base (***asl***) which is further compared with five other MSS. preserved, in National Museum. (Delhi), Salar Jang Museum (Hyderabad), Maulana Azad Arabic and Persian Research Institute, Tonk (Rajasthan), Research Library, CAS in History, (Aligarh) and India Office Library (London). A photoprint of the India Office Library's MS is in the Research Library, CAS in History, Aligarh, (vide Microfilm No. 214, which has been used in this thesis and referred to as "Office").

A detailed biography of the author comprising his works and achievements precedes the text of the Manuscript. For a critical evaluation of the work, the style and other literary features of the author has been compared with those of ***Nafais-ul-Ma'asir*** , ***Tazkirat-ush-Shuara*** and ***Habib-us-Siyar.***

The present work has been divided into two major parts. First part of the thesis comprised the life and works of Mohammad Sadiq Hamadani Kashmiri while second part devoted to the edition of the first five tabqat with proper references and foot notes.

In the completion of this work, I received help and co-operation from many people and a minimum courtesy demands at least a word of acknowledgement of their debts which I fear I would be able to redeem.

I feel happy in expressing my deep sense of gratitude to my supervisor ***Professor S.M. Tariq Hasan***. He has always been a source of encouragement for me and generous enough to spare time for going through the thesis very carefully. As a Chairman of the Department he extended all facilities which immensely helped me in the completion and submission of this thesis. I am beholden to my revered teacher ***Professor A.D. Safavi*** who always inspired confidence in me and generated the spirit of devotion and dedication to a high standard of learning. I would also like to extend my gratitude to ***Professor Maria Bilquis*** who always encouraged me during completion of my thesis.

I personally feel obliged to Professor Shireen Moosvi, Chairperson of the Depatment of History, for her co-operation and generosity on making the manuscript. and the microfilm of the manuscript of India Office Library (London) accessible to me.

I am thankful to Mr. Jalal Abbas, Senior curator Maulana Azad Library, Aligarh for helping me a lot while I was going through the manuscript. I am also thankful to the authorities and staff members of the APRI, Tonk, National Museum (New Delhi), Research Library, CAS in History (Aligarh). I am particularly thankful to Mr. Isbah Khan and Shamshad Ali of the Seminar Library, Department of Persian, Aligarh. I offer my sincere thanks to Mr. Moazzam Ali Khan, Iqtedar Ahmad, Akbar Ali, Ahmad Saeed and Musarrat Ali of the Department of

Persian for their assistance at all stages. My friends ***M. Izharul Haque Qasmi, Ayub Akram, Abdul Wahab, Usman Ghani, Mohd. Ayub, Abdus-Salam Jeelani, Mohd. Ekram, Mohd. Fozail, Dr. Tauqir Hassan, Saud Alam, Sabahuddin, Naushad Ahmad, Shami, Sherwani, Rafi Azad, Ms. Asmat Bano, Farah Musheer, Kahkashan Khalil, Shamima Rahmat, Arifa Noor*** and ***Uzma Asif*** were all caring and quite forthcoming to assist me and infact helped me one way or the other in the accomplishment of this work. I am therefore greatful and thankful to all of them.

Dr. S. Jabir Raza always goaded me to finish the work as early as possible and today I feel that I succumbed to this pressure. I place on record a word of acknowledgement of his cooperation in the form of ideas and suggestions.

I find myself in paucity of words to acknowledge the debts of my parents, brothers (***Nadri, Khavri, Azizi***) and sisters who did everything to uphold the family tradition of higher studies and always encouraged me to go for it. Today I feel elated that I could come up to their expectations.

Date :

(Ghulam Ashraf Quadri)